



نشریه علمی گذر تاریخ
GOZAR-E TARIKH
SCIENTIFIC JOURNAL
EST: 2023/۱۴۰۲ بنانهاد:

گذر تاریخ

فصلنامه علمی

سال اول، شماره ۴، اسفند ۱۴۰۳

وابسته به انجمن علمی دانشجویان گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

- * بررسی مسئله خلع سلاح بختیاری در عصر رضاشاه ۱
- امید سلحشوری
- * مفهوم شاهنشاهی در ایران باستان و تاثیر آن بر ساختار قدرت در
دوران اسلامی ۱۵
- احمد شکوهیان یزدی
- * بررسی پیامدهای تاریخی شورای جمهور و مهدعلیا، اولین بانوی
سرپرست شورای جمهور ۳۵
- شاهین پهنادایان
- * قورچی‌ها در روزگار شاه عباس اول ۵۱
- سجاد ظهرعلی محمد
- محسن مومنی
- عزیز طالعی
- * نقد و بررسی تحلیلی کتاب «شوروی ضد شوروی» اثر ولادیمیر
واینووچ (با تمرکز بر نسخه ترجمه شده بیژن اشتیری) ۶۵
- محمدجواد جلیلی



اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویان تاریخ
تأسیس ۱۳۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه انجمن علمی دانشجویی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

شماره مجوز: 27/833

سال اول، شماره 4، اسفند 1403



❖ ناشر: دانشگاه ارومیه

❖ دوره انتشار: فصلنامه

❖ صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

❖ استاد راهنما: دکتر زینب احمدوند (استادیار گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه)

❖ مدیر مسئول: فراز فرشادیان

(دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

❖ سردبیر: محمدجواد جلیلی

(دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

❖ مدیر داخلی: یاسمن وحید بیکران

(دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

❖ ویراستاران ادبی: محمدجواد جلیلی

(دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

یاسمن وحید بیکران

(دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

❖ ویراستار انگلیسی: محمدجواد جلیلی

(دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

❖ طراحان جلد و صفحه آرا: فراز فرشادیان

(دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه)

فرهام فرشادیان

(طراح گرافیک)



الطبعة علمی دانشجویی تاریخ و باستان شناسی
۱۳۹۱

▪ پست الکترونیکی: gozar.tuu@gmail.com

▪ کانال تلگرام: t.me/GozareTarikhUU

▪ نشانی صفحه اینستاگرام: @GOZAR_E_TARIKH_UU

فصلنامه گذر تاریخ در پایگاه‌های اطلاعات علمی زیر نمایه شده است:

▪ پایگاه اطلاعات علمی سیویلیکا



<https://civilica.com/1/169469/>

▪ پایگاه اطلاعات علمی آکادمیا



<https://urmia.academia.edu/GozareTarikhJournal>

نشریه علمی گذر تاریخ براساس جلسه کمیته نشریات دانشجویی معاونت فرهنگی و دانشجویی
دانشگاه ارومیه در مورخه 1402/09/07 با شماره مجوز 27/833 مورد تایید می‌باشد.

هیات تحریریه:

- * دکتر محسن مومنی (دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران)
- * دکتر حسن الهیاری (دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه خلیج فارس، استان بوشهر، ایران)
- * دکتر مسعود کثیری (دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان، استان اصفهان، ایران)
- * دکتر محمدرضا بارانی (دانشیار، گروه تاریخ، دانشگاه الزهراء، استان تهران، ایران)
- * دکتر زینب احمدوند (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران)
- * دکتر عزیز طالعی (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران)
- * دکتر فرشید نادری (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه شهید چمران اهواز، استان خوزستان، ایران)
- * دکتر پرویز حسین طلایی (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه شهید باهنر، استان کرمان، ایران)
- * دکتر نجم‌الدین گیلانی (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد، استان خراسان رضوی، ایران)
- * دکتر آرزو رسولی (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، استان تهران، ایران)
- * دکتر کلثوم غضنفری (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه تهران، استان تهران، ایران)
- * دکتر محمد بیطرفان (استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، استان تهران، ایران)
- * دکتر کریم فرجی (مدرس، گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران)
- * دکتر قسیم یاسین (مدرس، گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران)
- * دکتر جواد شتریان‌زاده (مدرس، گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران)
- * دکتر علی داوطلب (مدرس، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران)
- * فروزان لطفی (دانشیار معلم، گروه جامعه‌شناسی، اداره آموزش و پرورش ناحیه 2، شهر کرمانشاه، استان کرمانشاه، ایران)

اصول اولیه و ضوابط حاکم بر نشریه:

- مسئولیت علمی و حقوقی مطالب درج شده در مقالات بر عهده نویسندگان آنهاست و نشریه گذر تاریخ مسئولیتی در این زمینه ندارد.
- مقالاتی که دارای بیش از یک نویسنده می‌باشند، نویسندگان باید کتباً یک نماینده را از میان خود برای مکاتبات با فصلنامه برگزینند و به سردبیر نشریه معرفی کنند.
- حق چاپ مقاله پس از فرایند پذیرش مقالات، برای نشریه گذر تاریخ محفوظ است و نویسنده مجاز به چاپ مقاله در جای دیگر نمی‌باشد.
- مقالات پس از تایید هیأت تحریریه نشریه چاپ خواهند شد و نشریه در پذیرش، ویرایش و رد مقالات ارسالی آزاد است.
- هر یک از مقالات ارسالی به نشریه و پس از بررسی هیأت تحریریه، ممکن است نیازمند اصلاحات ساختاری و نگارشی باشند. بدین سبب انتظار می‌رود که نویسندگان مقالات همکاری لازم را با نشریه در راستای بهبود کیفیت مقالات داشته باشند.
- نویسنده متعهد است که تا اعلام نتیجه داوری در مورد مقاله خود که حداکثر یک ماه از زمان ارسال مقاله به نشریه می‌باشد، مقاله را به جای دیگری ارسال ننماید.
- مقالات مستخرج از پایان‌نامه، رساله و طرح‌های پژوهشی، ضمن اشاره به آن باید با تایید استاد راهنما یا مجری طرح تحقیقاتی به عنوان نویسنده مسئول مکاتبات ارسال گردد.
- مقالاتی که با نظارت و راهنمایی استاد راهنما نوشته می‌شود، باید با تایید و اعلام رضایت کتبی ایشان به دفتر مجله ارسال گردد.
- در صورت تخلف نویسنده/نویسندگان از شیوه‌نامه نشریه و... هیچگونه مقاله دیگری از آنها پذیرفته نخواهد شد.
- گواهی پذیرش و انتشار مقاله پژوهشگران پس از انتشار شماره جاری و تایید مدیرمسئول و سردبیر نشریه صادر خواهد شد.
- مقالاتی که خارج از اصول و قواعد شیوه‌نامه نشریه ارسال گردند، پیش از ارائه به سردبیر و هیأت تحریریه برگشت خواهند خورد.
- عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، نام موسسه یا محل اشتغال و دانشگاه محل تحصیل، پست الکترونیکی و شماره تماس در صفحه‌ای جداگانه ارسال شود.
- مسئول مکاتبات می‌تواند به منظور پیگیری وضعیت مقاله خود از طریق ایمیل gozar.tuu@gmail.com با نشریه ارتباط برقرار کند.

اصول نگارش مقاله:

- لزوم رعایت اصول و آیین نگارش مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- لزوم دارا بودن بخش‌های زیر در مقالات ارسالی: چکیده و واژگان کلیدی (فارسی و انگلیسی در دو صفحه مجزا)، مقدمه، بدنه پژوهش شامل روش پژوهش و پیشینه پژوهش، نتیجه‌گیری، پی‌نوشت‌ها، فهرست منابع و مآخذ.
- چکیده فارسی و انگلیسی هر یک حداکثر در 300 کلمه و به همراه پنج تا هفت واژه کلیدی گردآوری شود.
- در پیشینه پژوهش، اختلاف مقاله ارسالی با پژوهش‌های سایرین بیان گردد.
- کلیه پی‌نوشت‌ها با ذکر مآخذ، با شمارگان پی‌درپی بیایند.
- کلیه اسامی، توضیحات و اصطلاحات لاتین در پاورقی به صورت شمارگان پی‌درپی آورده شود.
- کلیه جداول و نمودارها به صورت شماره‌گذاری پی‌درپی و با ذکر مشخصات و مآخذ آورده شوند.
- مشخصات جداول و نمودارها در پایین آنها ذکر شوند.
- تعداد کلمات مقالات حداکثر 6500 کلمه می‌باشد.
- مقاله باید در محیط نرم‌افزار Word با استفاده از فونت «B Nazanin» با اندازه 13 برای نوشتار فارسی و برای نوشتار لاتین، «Times New Roman» با اندازه 13 و پانویس فونت «B Nazanin» برای فارسی و «Times New Roman» برای انگلیسی هردو با اندازه 10 نگارش یابد.
- در ارجاعات و بخش منابع و مآخذ از شیوه «APA» استفاده شود.
- در نخستین ارجاع، مشخصات کامل آورده شود، به صورت (نام خانوادگی، سال انتشار: جلد/صفحه) و ارجاعات بعدی در صورت استفاده از همان منبع و صفحه‌ای دیگر (همان: ص) و در صورت استفاده از همان منبع و همان صفحه (همان) استفاده شود.
- شیوه سازماندهی منابع و مآخذ در پایان مقاله به شرح زیر است:
- کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال انتشار)، نام اثر، مترجم، محل نشر: ناشر.
- مجله: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال انتشار)، «عنوان»، نام مجله، سال نشر، شماره نشر.
- دایره‌المعارف: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال انتشار)، عنوان مدخل، نام دایره‌المعارف، شماره جلد، محل چاپ، ناشر.
- پایان‌نامه: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال دفاع)، عنوان پایان‌نامه، مقطع پایان‌نامه، نام دانشگاه.
- سند: محل نگهداری سند، مختصات دقیق سند، شماره سند.
- منبع اینترنتی: نام و نام خانوادگی نویسنده، (تاریخ دسترسی)، عنوان اثر، نام وبسایت، نشانی اینترنتی.

سخن سردبیر:

زمان همچون رودخانه‌ای بی‌قرار، از میان سنگ‌های سخت تاریخ می‌گذرد و در هر پیچ و خم خود، حکایتی تازه به یادگار می‌گذارد. فصلنامه «گذر تاریخ» نیز بر آن است که در این مسیر، راوی صادق آن داستان‌ها باشد؛ داستان‌هایی که نه تنها گذشته را برای ما باز می‌گویند، بلکه چراغی بر راه آینده می‌افروزند.

در این شماره، همچنان به رسالت خود پایبند مانده‌ایم: کاوش در لایه‌های ژرف تاریخ، بازخوانی روایت‌های فراموش شده و تحلیل پیوندهای پنهان میان گذشته و حال. هر پژوهش ارائه شده در شماره حاضر، کوششی است برای پاسخ به پرسش‌های بنیادینی که ذهن جویندگان حقیقت را به چالش می‌کشد.

امید است که شماره چهارم «گذر تاریخ» نه تنها دریچه‌ای نو به سوی دانش تاریخی بگشاید، بلکه مخاطبان فرهیخته را به تاملی دوباره در سرنوشت ملت‌ها و جوامع فراخواند. از پژوهشگران، نویسندگان و خوانندگان گرامی که با ما در این مسیر همگام بوده‌اند، سپاسگزاریم و چشم به راه اندیشه‌های ژرف‌تر و گام‌های استوارتری هستیم که آینده این نشریه را رقم خواهند زد.

محمدجواد جلیلی

سردبیر فصلنامه علمی گذر تاریخ

فهرست مطالب:

- 1 بررسی مسئله خلع سلاح بختیاری در عصر رضاشاه
- امید سلحشوری
- 15 مفهوم شاهنشاهی در ایران باستان و تأثیر آن بر ساختار قدرت در دوران اسلامی
- احمد شکوهیان یزدی
- 35 بررسی پیامدهای تاریخی شورای جمهور و مهدعلیا، اولین بانوی سرپرست شورای جمهور
- شاهین پهنادایان
- 51 قورچی‌ها در روزگار شاه عباس اول
- سجاد ظهیرعلی محمد
- محسن مونی
- عزیز طالعی
- نقد و بررسی تحلیلی کتاب «شوروی ضد شوروی» اثر ولادیمیر واینوویچ (با تمرکز بر نسخه ترجمه
65 شده بیژن اشتری، نشر ثالث)
- محمدجواد جلیلی

بە یاد ارستادان تارىخ و فرهنگ ایران

گذر تاریخ (فصلنامه علمی)

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه
سال اول، شماره 4، اسفند 1403

بررسی مسئله خلع سلاح بختیاری در عصر رضاشاه

امید سلحشوری¹

چکیده

با آغاز سده چهاردهم خورشیدی، خلع سلاح ایلات و عشایر از جمله ایل بختیاری در دستور کار دولت مرکزی قرار گرفت. این امر با نخست‌وزیری رضاخان، به یکی از اقدامات مهم دولت وی تبدیل شد. اگرچه عشایر توانستند کم و بیش سرسختی‌هایی در مقابل عمل مأمورین دولتی از خود نشان دهند، ولی سرانجام پیروزی نهایی با دولتی‌ها بود؛ زیرا آنان به هر شیوه‌ای توانستند سلاح‌های زیادی را از ایلات دریافت کنند. این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی است، به دنبال پاسخ به این پرسش است: «اهداف و انگیزه‌های دولت مرکزی از خلع سلاح عشایر بختیاری و واکنش بختیاری‌ها در قبال این اقدام چه بود؟». یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دولت مرکزی، انگیزه‌های مختلفی از این اقدام داشت. از شرارت‌های ایلی گرفته تا ناامنی برای کشور، تبدیل به دغدغه‌های پایتخت‌نشینان شده بود. به همین دلیل، دولت تصمیم به خلع سلاح عشایر گرفت. در این میان، خلع سلاح بختیاری در طی دو مرحله انجام گرفت. اگرچه در مرحله نخست با دخالت مستقیم خوانین تعدادی از سلاح‌های ایلات و عشایر جمع‌آوری شد، ولی در مرحله دوم با فشار و خشونت انبوهی همراه بود؛ زیرا در این مرحله با دستگیری، محاکمه و اعدام برخی از سران بختیاری در سال 1312 انجام شد. حتی در این مرحله، یکی از انواع شکنجه‌های نظامیان برای گرفتن سلاح‌های عشایر، کندن زمین به عمق قد شخص و قرار دادن وی در آن و خاکریزی تا گردن او بود. با این شکنجه، فرد اگر تفنگی نیز نداشت به داشتن تفنگ اعتراف می‌کرد. البته این پایان ماجرا نبود؛ زیرا خلع سلاح عشایر بختیاری تا سال 1318 ادامه داشت و فرماندار نظامی چهارلنگ بختیاری از کدخدایان روستاهای چنارود فریدن خواست تا سلاح‌های اهالی را تحویل دهند.

واژگان کلیدی: ایل بختیاری، خلع سلاح، خوانین، دولت مرکزی، رضاشاه

¹ کارشناسی‌ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه پیام نور، اصفهان، ایران، omidsalahshour89@gmail.com

مقدمه

یکی از ایلاتی که با آغاز سده چهاردهم خورشیدی، توسط دولت مرکزی خلع سلاح گردید، ایل بختیاری بود. بختیاری‌ها که سالیان درازی با اسلحه انس گرفته بودند، در قرن جدید ناخواسته بایستی زندگی تازه‌ای را بدون داشتن سلاح آغاز می‌کردند. در این راستا، دولت مرکزی برای متمرکز ساختن قدرت در پایتخت، مأمورین خود را برای گرفتن سلاح‌های ایل بختیاری فرستاد. به همین دلیل، مأمورین دولتی برای عملی ساختن اهداف پایتخت روانه مناطق بختیاری شدند. آنان در این راه با دشواری‌های انبوهی هم از طرف برخی خوانین و هم از طرف عشایر روبرو شدند. اهداف و انگیزه‌های دولت مرکزی از خلع سلاح و اسکان عشایر بختیاری و واکنش بختیاری‌ها در قبال این اقدام چه بود؟ این پژوهش با بررسی اسناد و مدارک موجود به خلع سلاح عشایر بختیاری پرداخته است. از جمله برخی از پژوهش‌هایی که در این مورد انجام شده است، می‌توان به کتاب -هایی همچون «حکومت، سیاست و عشایر» به قلم عزیز کیاوند (1368) و «سیاست عشایری دولت پهلوی اول» نوشته نفیسه واعظ شهرستانی (1388) اشاره کرد. همچنین، می‌توان از مقاله غفار پوربختیار تحت عنوان «بررسی علل، عوامل و چگونگی خلع سلاح بختیاری‌ها در عصر رضاشاه پهلوی» (1401) نیز نام برد. در این پژوهش‌ها برخی از ابعاد این موضوع به‌طور جامع و کامل مورد کاوش قرار نگرفته است. به همین دلیل، در این پژوهش، تلاش می‌شود با شش سند دولتی به این امر پرداخته شود که زوایای پنهان شده آن نمایان گردد.

سیاست خلع سلاح

طرح خلع سلاح عشایر یکی از اقدامات مهم رضاشاه بود. وی با این کار توانست از قدرت ایلات و خودمختاری آنان بکاهد و در مقابل، تمرکزگرایی را ایجاد و قدرت و نیروی دولت را افزایش دهد. دولتمردان دوره رضاشاه بر این اصرار و پافشاری داشتند که اقتدار و استقلال یک دولت، تنها با خلع سلاح افراد غیرنظامی و تمرکز قدرت در دست دولت امکان‌پذیر است. ایلات و عشایر در دو دهه قبل از پادشاهی رضاشاه، ناامنی‌هایی به وجود آورده بودند. در دهه 1300 خورشیدی، یکی از وظایف اصلی ارتش انجام عملیات برای آرام ساختن و سرکوب حرکت‌های گریز از مرکز عشایر و ایلات بود. از زمان نخست‌وزیری رضاخان، خلع سلاح قبایل سرکش و یاغی و همچنین گسترش کنترل مرکزی دولت بر نواحی دوردست با قوت پیش می‌رفت. در اطلاعیه‌ای که چند ماه پیش از

پادشاهی رضاشاه از سوی امیر لشکر جنوب برای ایلات و عشایر صادر شد، هدف از خلع سلاح این‌طور تبیین شده بود که چون جنگ و جدالی در بین نیست که دولت مرکزی برای پاسداری از مرزها به ایلات و عشایر مسلح نیاز داشته باشد و در مملکت امنیت برقرار شده است و مسلح بودن ایلات به هرج و مرج می‌انجامد، بنابراین سلاح‌ها جمع‌آوری و در پادگان‌ها نگهداری می‌شود و در مواقع لزوم دولت مجدداً آن‌ها را مسلح نموده و مأمور حفظ مرزهای مملکت خواهد کرد (واعظ شهرستانی، 1388: 224). در زمان رضاشاه، اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین دلیلی که برای خلع سلاح ایلات و عشایر مطرح می‌شد، فرجام دادن به شرارت‌های ایلی بود. حتی برای پایان دادن به اختلافات طوایف چهارلنگ و هفت‌لنگ، مأموران دولتی اقدام به بازرسی منطقه چنارده و کشف اسلحه از ایل چهارلنگ نمودند (ساکما، سند شماره 291/2907).

هفته‌نامه ناهید می‌نویسد که: ایلات و عشایر به گمان اینکه تأمین‌کننده منافع و مطامع بیگانگان در کشور بودند، خلع سلاح شدند (هفته‌نامه ناهید، 18 فروردین 1307: 4). دولت‌آبادی می‌نویسد که: برای امنیت مملکت، گرفتن اسلحه از دست اشخاص غیرنظامی از واجبات بود و رضاشاه با این کار، خدمت مهمی را به کشور انجام داد (دولت‌آبادی، 1362: 4/ 254). البته خوانینی همچون یوسف‌خان امیرمجاهد، سلطانعلی‌خان شهاب‌السلطنه و محمدرضاخان سردار فاتح نیز بودند که از طرح خلع سلاح حمایت نکردند و به دنبال فرصتی می‌گشتند که با دولت پیکار کنند. از این‌رو، جعفرقلی‌خان سردار اسعد با نامه‌نگاری‌هایی که با خوانین موافق خلع سلاح داشت، از آنان خواست که با خوانین مخالف همدست نشوند. اما از سویی دیگر، محمدکاظم فانی بابادی با اشعار خود توانست بختیاری‌های زیادی را به اردوی امیرمجاهد برانگیزد:

یاران به سر کوچه و بازار بگویند/ ای اهل جبل از بن هر دار بگویند

برما همه یکسر قدم مرگ مبارک/ این مقنعه و چادر و این برگ مبارک

دیدنی که سران هیچ غم خویش نخوردند/ اسلح جویان وطن خواه ببرند

یا للعجب این نکته به یک جو نشمردند/ ای قوم سبک‌سر همه یکبار بگویند

بر ما همه یکسر قدم مرگ مبارک/ این مقنعه و چادر و این برگ مبارک

گر رفت ز ما اسلحه‌ای ایل سبک‌سر/ دیگر نشناسد کسی مؤنث ز مذکر

این واقعه گویند همه قوم سراسر/ با ولوله و غلغله و زار بگویند

برما همه یکسر قدم مرگ مبارک/ این مقنعه و چادر و این برگ مبارک

گر رفت ز ما اسلحه‌ای قوم سلحشور/ دیگر نتوانید که احشام خود از دور

محفوظ نمایید ز دام و ستم زور/ای مردم الوار به یکبار بگویید
 بر ما همه یکسر قدم مرگ مبارک/این مقنعه و چادر و این برگ مبارک
 چون شیر ژیان آمده است میرمجاهد/آن مرد قوی پنجه و آن یوسف شاهد
 تا آنکه رهاند همه از ظلم و شدائد/بر دشت بگویند به کوهسار بگویید
 بر ما همه یکسر قدم مرگ مبارک/این مقنعه و چادر و این برگ مبارک

اما سرانجام دولت توانست بر مخالفین خلع سلاح غلبه نماید و اهداف خود را پیش ببرد (پرویزی بابادی، 1398: 274-276). البته می‌گویند سیاست خلع سلاح عشایر، بلایی بود که بر سر مردمان عشایر فرود آمده بود. برای ایرانیان، به‌ویژه عشایر، تیراندازی مهارتی ستودنی بود. حتی در زاگرس مردم عادی با شعری ساده از عشق و علاقه به تفنگ سخن می‌گفتند: تفنگ کالهراس کار فرنگه بیراحمد یادم کنین هر جا که جنگه². سیاست خلع سلاح، گرفتاری و رنج و عذاب بزرگی برای ایلات و عشایر ایجاد کرده بود. البته علاوه بر نادرستی خود سیاست، اجرای آن هم با ستم‌های زیادی برای مردمان عشایر همراه بود. امیرحسین خان عکاشه می‌گوید که پنج تیری روسی داشت که آن را تحویل داد و رسید گرفته بود. با این حال، ستون خلع سلاح به خانه‌اش آمد و تفنگ را درخواست کرد. رسید را که نشان داد، گفتند تفنگی که تو تحویل داده‌ای نعل سیاه داشته، آن‌چه را باید تحویل بدهی نعل زرد دارد. گاه با مسلح بودن عشایر، افراد یا سیاست‌هایی بودند که سوءاستفاده کنند، ولی برای این که این مشکل حل شود باید راه‌حل‌های مناسبی در نظر گرفت؛ مثلاً می‌توانستند با صدور جواز حمل اسلحه، سلاح عشایر را تحت نظارت و کنترل درآورند، اما گویی دولت‌ها غالباً بهترین راه‌ها را انتخاب نمی‌کردند. گرفتن اسلحه از دست عشایر، درست به این می‌ماند که چشم مردم را نابینا کرد که نامحرم نبیند (کیاوند، 1368: 122-125). با این حال، طرح خلع سلاح اجرا شد و سلاح‌های غیرمجاز جمع‌آوری شد. به نظر می‌رسد این طرح بسیار ضروری و مفید بود؛ زیرا به دلیل سلاح‌های زیادی که در اختیار مردم بود، هرروز ناامنی و آشوب در کشور برپا می‌شد و جنگ و نزاع‌های خونین، بخشی اجتناب‌ناپذیر از زندگی مردم ایران، به‌ویژه بختیاری‌ها بود (راولینسون، 1362: 150). آیا خلع سلاح مفید بود یا مضر؟ سردار اسعد می‌نویسد که اگرچه آرامش کاملی حکم‌فرما خواهد شد، ولی از آن‌سو در برخی اوقات که همسایه‌ها نامهربانی‌هایی می‌نمودند، عشایر نیز به‌تدریج از عملیات آن‌ها جلوگیری می‌کردند (سردار بهادر،

² تفنگ کدخدا لهراسب کار فرنگ است/بویراحمند یادم کنید هر جا که جنگ است

1372: 157-158). مستوفی یکی از اقدامات تحسین برانگیز رضاشاه را خلع سلاح ایلات می‌داند (مستوفی، 1388: 3/ 512).

مرحله نخست خلع سلاح

رضاشاه تلگرافی را در روز بیستم مردادماه 1304 در جریان خلع سلاح بختیاری به نصیرخان سردار جنگ می‌فرستد: «جناب آقای نصیرخان ایل‌بیگی بختیاری موقعی که آقای خسروخان³ ایلخانی عازم اروپا شد، تقاضا کردند که در ایام غیبت خود و برای معاضدت با جنابعالی در پیشرفت امورات ایل، امیرحسین خان⁴ عازم بختیاری گردد که در ضمن امور کلیه، مشارکت کامل خود را راجع به عمل خلع سلاح و جمع‌آوری اسلحه ظاهر سازد. مدلول به تقاضای مشارالیه را پذیرفته و در این موقعی که امیرحسین خان عازم است، مشارالیه را به شما معرفی می‌نمایم و انتظار دارم که در مسئله خلع سلاح بر مراقبت خود افزوده و در جریان امر تسریع نمائید-ریاست عالیہ کل قواء و رئیس‌الوزراء» (ساکما، سند شماره 233/69). وی حدود دو ماه بعد، تلگرافی را در روز هفتم مهرماه، به امیرحسین خان ایلخان می‌فرستد: «جناب آقای امیرحسین خان مراسله شما واصل و از مندرجات آن که راجع به اقدامات در خلع سلاح ایل بختیاری بود استحضار حاصل و از مراقبتی که مخصوصاً از طرف شما و جناب ایل‌بیگی در این موضوع به عمل آمده و می‌آید رضایت خاطر خود را اظهار می‌دارم و مترصد هستم که خاتمه قطعی عمل را زودتر به من اطلاع بدهید-ریاست عالیہ کل قواء و رئیس‌الوزراء» (ساکما، سند شماره 233/71). خلع سلاح ایل بختیاری در سال 1304 و در زمان نخست‌وزیری رضاشاه و توسط خوانین بختیاری انجام شد که دولت مرکزی از این شیوه ابراز رضایت و خشنودی کرد. سردار اسعد می‌نویسد که تلگرافی به خوانین تهران فرستاده شد که باید اسلحه‌های خودشان را به ستاد ارتش تسلیم نمایند. خوانین نیز به نمایندگان خود نوشتند که اسلحه‌های ذخیره شده را به ستاد تحویل دهند (سردار بهادر، 1372: 156). اردوان ایلخان می‌نویسد که ایل بختیاری در سال 1304 به امر دولت مرکزی و به‌دست خانواده ایلخانی خلع سلاح شده بود، ولی رضاشاه مقرر داشت که هر خان و خانزاده‌ای می‌تواند تا پنج قبضه اسلحه در اختیار داشته باشد (اردوان ایلخان، 1379: 56). بنابراین، آن‌طور که معلوم است،

³ سردار ظفر

⁴ فرزند سردار ظفر

در سال 1304 نه تنها همه سلاح‌ها تحویل دولت داده نشده بود، بلکه فقط هر خانی یا خان‌زاده‌ای تا سقف پنج قبضه اسلحه می‌توانست داشته باشد که این کار نیز دو حالت داشت: نخست اینکه، خود خوانین نمی‌خواستند به‌طور کامل ایل بختیاری را خلع سلاح کنند؛ زیرا ایلات مختلف به‌ویژه ایل بختیاری به دلیل زندگی کوچ‌نشینی‌اش که با خطرات زیادی همراه بود و همچنین مبارزه با دشمن خارجی و گاهی داخلی، دل‌کندن از اسلحه برایشان دشوار بود. حالت دوم، این است که دولت مرکزی نیز نمی‌خواست ایل بختیاری را به‌طور کامل خلع سلاح کند؛ زیرا بختیاری‌ها از قدرت و نیروی ویژه‌ای برخوردار بودند و دولت می‌خواست از آن‌ها برای روز مبادا استفاده کند که اگر سایر ایلات فکر آشوب و هرج و مرجی در سر داشته باشند، با کمک ایل بختیاری، آن‌ها را سرکوب کنند. لازم به گفتن است که سردار اسعد از افراد با نفوذ و مقتدر بختیاری در دولت به مقام وزارت رسیده بود و همچنین سایر ایلات از ایل بختیاری به دلیل قدرتمند بودنشان و داشتن مناصب دولتی و اقداماتشان در طول تاریخ حساب ویژه‌ای می‌بردند. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که اگر خلع سلاح ایل بختیاری به درازا کشیده نمی‌شد، علی‌مردان‌خان چهارلنگ با کدام تجهیزات می‌توانست شورش خود را در سال 1308 راه‌اندازی کند؟ (واعظ شهرستانی، 1388: 246-247). یکی از ایده‌های سردار اسعد، استفاده از ایلات برای خلع سلاح سایر ایلات رقیب بود و آمادگی ایل بختیاری را برای همکاری با دولت اعلام کرد (سردار بهادر، 1372: 205). دو سال بعد از مرحله نخست خلع سلاح ایل بختیاری (سال 1304) که به‌طور کلی همه سلاح‌های ایل جمع‌آوری نشده بود، دولت به کمک بختیاری‌ها توانست آشوب بویراحمد را سرکوب کند. بیات می‌نویسد که در سال 1304، سلطان (سروان) سیدرضا مشیری خلع سلاح ایلات بختیاری را با همکاری سردار معظم بختیاری انجام داد (بیات، 1365: 21). البته بیات در محاسباتش اشتباه کرده است؛ زیرا در سال 1304 خلع سلاح بختیاری توسط خوانین و با همکاری امیرحسین‌خان ایلخان آن‌هم بدون حضور نیروهای دولتی و با آرامش کامل انجام گرفت که در این میان، بختیاری‌ها سه‌هزار اسلحه تحویل دادند (سردار بهادر، 1372: 158)، اما امان⁵ می‌نویسد که خلع سلاح کامل بختیاری‌ها برخلاف سایر ایلات، با گرفتن چهارده‌هزار قبضه سلاح در بین سال‌های 1305-1307 انجام گرفت (امان، 1367: 98). واعظ شهرستانی نیز می‌نویسد که ایل بختیاری در فاصله سال‌های 1305-1307 به‌طور کامل خلع سلاح شدند و افسر مستقر در قلعه جونقان با ضرب و جرح، حدود چهارهزار قبضه سلاح از آنان گرفت (واعظ شهرستانی، 1388: 246).

⁵ Ehmann

مرحله دوم خلع سلاح

از طرف دولت مرکزی، افرادی مانند سروان معصومی و سلطان سیدرضا مشیری مأمور این کار شدند. البته در این مرحله همانند سال 1304 نه تنها در آرامش کامل انجام نمی‌گیرد، بلکه به‌طور خشن و با شکنجه دادن خانواده‌ها، اسلحه‌ها را می‌گرفتند. برای نمونه، یکی از انواع شکنجه‌های نظامیان برای این که بختیاری‌ها را مجبور به افشای اسلحه خود بنمایند، کندن زمین به عمق قد شخص و قرار دادن او در آن و سپس تا حد گردن او را خاکریزی می‌کردند. این شکنجه چنان سخت و طاقت‌فرسا بود که فرد شکنجه شده حتی اگر تفنگی نداشت نیز به داشتن تفنگ اعتراف می‌نمود (پوربختیار، 1401: 142). در سال 1310 جهان‌شاه‌خان صمصام و عزت‌الله‌خان بختیار مأمور خلع سلاح ایلات لردگان شدند. در سال 1311 سلطان سیدعلیرضاخان معصومی با یک ستون نظامی وارد شهر لردگان شد تا ضمن ایجاد یک پادگان نظامی، طرح خلع سلاح را به‌طور جدی به مرحله اجرا درآورد. او با سخت‌گیری‌های زیاد سلاح‌های غیرمجاز را جمع‌آوری کرد و مانع حرکت عشایر شد. در شهریور 1312 مدت مأموریت سلطان معصومی تمام شد (طهماسبی کهنی، 1395: 167-168). اردوان ایلخان می‌نویسد که با دستگیری خوانین در سال 1312، از طرف ستاد ارتش امر شده بود که سلاح‌های شکاری و جنگی را جمع‌آوری کنند. بنابراین، تفنگ‌هایی که در این هنگام باید ضبط می‌شد، همان سلاح‌های مجاز بود. چون کسی اجازه نداشت بیش از پنج تفنگ نگهداری کند، به دلخواه هرکس بهترین تفنگ‌های خود را نگاه داشته بود. بسیاری از خوانین ثروتمند بختیاری به‌وسیله شرکت تجاری لینچ و یا به طرق دیگر تفنگ‌های دولول گلوله و ساچمه‌زن ممتازی از کارخانه ریشارد انگلستان و یا کارخانجات معروف دیگر اروپا، وارد کرده بودند که به پول ایران هر یک از آن‌ها متجاوز از بیست و دوهزار تومان ارزش داشت. کسی که مأمور جمع‌آوری اسلحه‌ها شد، درجه‌اش سروان و نامش معصومی بود. در تعیین این شخص برای جمع‌آوری اسلحه تعمد خاصی در کار بود. به هر روی، سروان معصومی با تعدادی نظامی به میان خانواده‌ها رفت. همه، تفنگ‌ها را بر دیده و دست گذارده و به معصومی تقدیم می‌کردند. او معتقد بود که از هر خانه باید هزار قبضه تفنگ تسلیم وی شود. بنابراین، دستور زجر، شکنجه، شلاق و اعدام داده شد. البته معصومی در این مورد دستور اعدام کردن کسی را نداشت، ولی آن‌چه را که به ابتکار شخصی خود انجام می‌داد، نتیجه‌اش همان اعدام بود. علاوه بر اسلحه هر چیزی که از فلز و چرم ساخته شده بود، به عقیده سروان، اسلحه محسوب می‌شد. بنابراین، آن‌چه چرخ‌خیاطی و دوربین عکاسی و زین اسب و چمدان چرمی و تخت خواب سفری و دوربین

دو چشم دیده شد، به عنوان اسلحه جمع‌آوری و ضبط گردید (اردوان ایلخان، 1379: 56-58). مرحله دوم خلع سلاح بختیاری‌ها بر طبق اسناد دولتی تا سال 1318 ادامه می‌یابد که در این میان فتح‌علی خان سردار معظم بختیاری تلگرافی را در روز هشتم فروردین ماه 1318 به نخست‌وزیر می‌فرستد. وی در آن از خدمات و فداکاری‌هایش در ارتباط با خلع سلاح ایل بختیاری پرده بر می‌دارد: «مقام محترم آقای نخست‌وزیر دامت شوکته محترماً به عرض می‌رساند از آن‌جا که همیشه خود را از چاکران و خدمتگزاران مخصوص دولت شاهنشاهی ارواحناده⁶ دانسته و می‌داند، چنان‌چه در سال 1316 هم که به بخشداری منطقه ییلاقی بختیاری مفتخر و سرافراز گردید، البته خدماتم در خلع اسلحه ایلات، منظور نظر حضرت اشرف خواهد بود. در نتیجه از خسارات و ضررهایی هم که در آن مسافرت به چاکر وارد گردید خاطر مبارک مستحضر است. فعلاً هم که با حالت بیکاری به دعای بقای دولت ابد مدت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحناده و حضرت اشرف اشتغال دارم، پاره عرایض داشتم که توسط آقای عباسعلی ارم به آن مقام محترم به عرض خواهد رسید، امیدوارم بذل توجه و مرحمت مخصوصی فرموده بر مراتب فدویت و چاکریم بیفزایند- فتح‌علی بختیار (سردار معظم بختیاری)» (ساکما، سند شماره 310/43569). در شهریورماه 1318، فرماندار نظامی چهارلنگ بختیاری به چند تن از کدخدایان ساکن دهستان چنارود فریدن، سه‌ماه فرصت داد تا سلاحی که در نزد افرادی مانده تحویل دهند (ساکما، سند شماره 291/571).

ردیف	نام	نام پدر کدخدا	نام آبادی	محل امضا
1	لطفعلی	داود	میدانک بالا	لطفعلی ساعدی
2	خیرعلی	صیدال	میدانک پایین	
3	ساکي	اله	دره بالا	
4	میرزا علی	روشنعلی	پیرگلی	
5	خورشید	زکی	دره سیب	
6	حیاتقلی	میرزاقلی	تهلگی علیا	
7	اله مراد	خدامراد	بنو	
8	علیقلی	علی	دره هرگل	
9	رضاقلی	رحیم علی	بردشیر	

⁶ روان‌های ما فدای او باد.

10	حسنقلی	محمد رحیم	درک آباد	
11	صفدر	عباس	ده زنگران	
12	چراغعلی	حیدر	تهلگی پایین	
13	سوخته زار	رجبعلی	پرمه بالا	
14	نقدعلی	عبدال	پرمه پایین	
15	بهرام	باریک	چشمه بندگان	
16	علی نقی	اسد	دولت آباد	
17	علی پناه	محمد جان	اصفهانک علیا	علی پناه جمالی
18	محمد باقر	طیمور ⁷	کوگانک	محمد باقر صالح پور
19	محمد باقر	طیمور	چشمه کوگانک	محمد باقر صالح پور
20	آ غفار	آ غفور	ده باد علیا	
21	یاور	علی نقی	ده باد سفلی	
22	خونیار	محسن	هرمانک	
23	فرامرز	گودرز	خشتی	
24	اسد	حاجی عالی	خرسانک	
25	آقاجون	نجف	اگرچه ⁸	
26	بهمن	فرضعلی ⁹	اصفهانک سفلی	
27	محمد طاهر	جهانمراد	مشائی ¹⁰	محمد طاهر رسیدی ¹¹
28	حسنقلی	جعفر	ورباد	
29	گیو	گودرز	لگاله	
30	درویش	حیدر	ونک	
31	محمود	صادق	دره مهدی قلی	

⁷ تیمور

⁸ اگرچه

⁹ فرضعلی

¹⁰ مشاعی

¹¹ رشیدی

32	لطفعلی	مدد	چهل چشمه	
33	خان بابا	نوروزعلی	کله چه ¹²	
34	عبداله	عبدال	باغ ناظر	

(ساکما، سند شماره 291/571).

سرهنگ شعری، کفیل فرماندهی لشکر سیزده اصفهان، در مورد وظایف بخشداران و دهداران نظامی و همچنین اهداف خلع سلاح، بخشنامه یازده ماده‌ای را در روز چهارم خرداد 1319 صادر کرد. «ماده 7 بخشنامه» به این شرح است: «7) موضوع مهم نظامی که علت گماردن کادر افسری و گروهبانی در این مقامات کشوری است، موضوع خلع سلاح است. بخشداران و دهداران بدانند که هیچ نوع اسلحه گرم بدون مجوز قانونی نباید در دست اشخاص باشد و اهالی فقط برای حفظ زمین‌های مزروعی و مصون نگاه داشتن آنان از شر ددان و جانوران می‌توانند مطابق مقررات معموله پروانه تفنگ سرپر و شکاری گرفته و از حمل آن استفاده قانونی بنمایند» (ساکما، سند شماره 291/3584).

¹² کلیچه

نتیجه گیری

اگرچه خلع سلاح ایلات و عشایر پیش از پادشاهی رضاشاه آغاز شده بود، ولی با روی کار آمدن او به این موضوع مهم سرعت بخشید. هدف دولت مرکزی از این اقدام، تمرکز قدرت در پایتخت بود. به همین دلیل، مأمورین دولت مرکزی برای پیش بردن اهداف پایتخت به مناطق بختیاری گسیل شدند. اما در این راه اگرچه برخی از سران و عشایر بختیاری سرسختی‌هایی از خود نشان دادند، ولی پیشرفت اصلی با نیروهای دولتی بود و تا حدودی توانستند اسلحه‌های زیادی را دریافت کنند. اگرچه در این مرحله خوانین بختیاری به‌طور مستقیم با دولت همکاری داشت، ولی این پایان ماجرا نبود؛ زیرا دولت مرکزی هنوز به خواسته اصلی خود یعنی خلع سلاح کامل عشایر، نرسیده بود. به همین دلیل، مرحله دوم خلع سلاح پس از پایان شورش عشایری فارس در سال 1309 و دستگیری سران ایلات و عشایر، محاکمه و اعدام برخی از آنان در سال 1312، با خشونت و سرعت بیشتری همراه بود. به هر روی، اگر به این موضوع نیک نگریسته و اندیشه شود، آنگاه معلوم خواهد شد که اقدام دولت مرکزی در قبال ایلات و عشایر آنچنان نادرست نیز نبوده است.

منابع و مأخذ

الف) اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره 233/69.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره 233/71.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره 291/571.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره 291/2907.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره 291/3584.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره 310/43569.

ب) کتب و مقالات فارسی

- اردوان ایلخان، علی صالح خان، (1379)، ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری، تصحیح حمیدرضا دالوند، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- امان، دیتر، (1367)، بختیاری‌ها: عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ، ترجمه سید محسن محسنیان، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- بیات، کاوه، (1365)، شورش عشایری فارس، تهران: نشر نقره.
- پرویزی بابادی، میرزا سلطانعلی، (1398)، تاریخ تحلیلی 200 ساله بختیاری از سال 1150 هجری شمسی، تصحیح پرویز پرویزی بابادی، تهران: نشر مؤلفین طلایی.
- پوربختیار، غفار، (1401)، «بررسی علل، عوامل و چگونگی خلع سلاح بختیاری‌ها در عصر رضاشاه پهلوی»، فصلنامه مطالعات تاریخ انتظامی، سال نهم، شماره سی و دوم، بهار، صص 123-146.
- دولت‌آبادی، یحیی، (1362)، حیات یحیی (ج 4)، تهران: نشر عطار.
- راولینسون، هنری، (1362)، سفرنامه، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران: نشر آگاه.

- سردار بهادر، جعفرقلی خان، (1372)، خاطرات سردار اسعد بختیاری، تصحیح ایرج افشار، تهران: نشر اساطیر.

- طهماسبی کهیانی، ساسان، (1395)، لردگان در مسیر تاریخ، قم: نشر آوای منجی.

- کیاوند، عزیز، (1368)، حکومت، سیاست و عشایر، تهران: نشر عشایری.

- مستوفی، عبدالله، (1388)، شرح زندگانی من (ج3)، چاپ ششم، تهران: نشر زوار.

- واعظ شهرستانی، نفیسه، (1388)، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران: نشر تاریخ ایران.

ج) نشریات

- هفته‌نامه ناهید، شماره: 58 (18 فروردین 1307)

گذر تاریخ (فصلنامه علمی)

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه
سال اول، شماره 4، اسفند 1403

مفهوم شاهنشاهی در ایران باستان و تأثیر آن بر ساختار قدرت در دوران اسلامی

احمد شکوهیان یزدی¹

چکیده

شاهنشاهی در ایران باستان یکی از پیچیده‌ترین و تأثیرگذارترین نظام‌های سیاسی در تاریخ این سرزمین به شمار می‌آید. این مقاله به بررسی مفهوم شاهنشاهی، ویژگی‌های آن و تأثیراتش بر ساختار قدرت در ایران پس از ورود اسلام می‌پردازد. در ابتدا، به تعریف و توصیف ساختار سیاسی و اجتماعی شاهنشاهی در دوران پیش از اسلام پرداخته و تأکید می‌شود که این نظام با تأسیس سلسله‌هایی مانند هخامنشیان و ساسانیان، زمینه‌ساز تحولات عظیم در تاریخ ایران بوده است. سپس، مقاله به بررسی چگونگی تأثیر مفهوم شاهنشاهی بر ساختار قدرت سیاسی در دوران اسلامی می‌پردازد. اینجا به نحوه به ارث رسیدن برخی از عادات، الگوهای حکومتی و نظریات مربوط به مشروعیت سلطنت در میان سلسله‌های مختلف اسلامی مانند امویان و عباسیان اشاره می‌شود. همچنین، تأکید می‌شود که چگونه میراث شاهنشاهی به شکل‌گیری حکومت‌های محلی و نهادهای مذهبی در دوران اسلامی کمک کرده است. نهایتاً، با این مقاله نتیجه می‌گیریم که مفهوم شاهنشاهی و میراث آن در ایران، نه تنها در دوران باستان، بلکه در دوران اسلامی نیز تأثیرات عمیقی بر شکل‌گیری قدرت، مشروعیت و هویت ملی ایرانیان داشته است. این بررسی می‌تواند به درک بهتر از تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در پرتو تاریخ بلندمدت آن کمک نماید.

واژگان کلیدی: شاهنشاهی، ایران، ایران باستان، ساختار قدرت، دوران اسلامی

¹ دانش آموخته کارشناسی ارشد، ایران‌شناسی تاریخ، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران
ahmad.shokuhian@gmail.com

مقدمه

ایران، سرزمینی با تاریخ و فرهنگی غنی است که از دیرباز به عنوان یک مرکز تمدن در جهان شناخته شده است. مفهوم شاهنشاهی در ایران باستان نه تنها به عنوان یک نظام سیاسی بلکه به عنوان نمایانگر هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان در تاریخ محسوب می شود. این نظام حکومتی با ویژگی های منحصر به فرد خود، شامل ساختار اداری منظم، قوانین مکتوب و نقش مهم مذهب در توجیه سلطنت، تأثیری عمیق بر زندگی مردم و سازمان اجتماعی آنها داشته است (ایمان پور و گیلانی، 1389: 11).

با ورود اسلام به ایران در قرن هفتم میلادی، بسیاری از اصول و مفاهیم مربوط به شاهنشاهی دستخوش تغییر و تحول شد. هرچند ساختار قدرت اسلامی به طور کلی براساس اصول جدیدی به وجود آمد، اما بسیاری از ویژگی های شاهنشاهی پیشین به طور ناخودآگاه در نظام های حکومتی بعدی بازتاب یافت و از این طریق تداوم یافت. تأثیرات سلطنت های هخامنشی و ساسانی بر روند سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پس از اسلام به طرز بارزی مشهود است.

این مقاله به بررسی مفهوم شاهنشاهی در ایران باستان و تأثیرات آن بر ساختار قدرت در دوران اسلامی می پردازد. ضمن مطالعه بر روی ساختار سیاسی و اجتماعی ایران باستان، تلاش خواهد شد تا چگونگی انتقال و انطباق این ویژگی ها با نظام های جدید اسلامی تحلیل شود. این بررسی نه تنها به درک بهتر از تاریخ ایران کمک می کند، بلکه قدمی در راستای فهم تأثیرات دیرینه این نظام بر هویت و فرهنگ ایرانیان خواهد بود. با مطالعه این موضوع، می توان به بخشی از نحوه شکل گیری ساختار قدرت و تعامل میان فرهنگ های مختلف در تاریخ ایران نگاهی عمیق تر داشت و در نهایت به تأسیس نهادهای سیاسی و اجتماعی میان سنت و نوآوری بیشتر پی برد. روش و رویکرد پژوهش حاضر توصیفی _ تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه ای پیرامون موضوع پژوهش می باشد.

پیشینه پژوهشی

عنوان «شاه» به بالاترین مقام سیاسی در ایران گفته می شود که سلطنت و فرمانروایی کشور را به عهده دارد. وی در رأس تمام امور است و امر او، به عنوان اصلی ترین قدرت مملکتی، لازم الاجرا است. تمام اعضای حکومتی و مردم وظیفه اطاعت و فرمانبرداری از وی دارند و برای او مقام الوهیت و مشروعیت الهی قائل هستند. آیا واژه «شاه»، همیشه، از نظر سیاسی به مفهوم کسی که

بر کشور، ایالت و منطقه‌ای سلطنت می‌کند، به کار رفته است؟ صورت ظاهری واژه، از زمان اساطیر ایران و ابتدای دوره تاریخی تا زمان پهلوی تغییر و تحولی داشته است؟ ریشه یابی این واژه و تغییر و تحولاتی که کلمه «شاه» از ابتدای تاریخ تا دوره پهلوی از لحاظ مفهوم سیاسی داشته است، مورد توجه نگارنده قرار گرفته و به بررسی آن به روش توصیفی-تحلیلی و جستجوی کتابخانه‌ای پرداخته است (حاجی پور، 1395: 1).

داده‌های باستان‌شناسی همواره زمینه مناسبی برای مطالعه ابعاد گوناگون زندگی گذشتگان را فراهم ساخته است. از دوره هخامنشی آثاری برجای مانده که بیش از هر چیز ابزارهایی بودند که نهاد سیاسی، آن‌ها را رسانه‌هایی در جهت نمایان‌سازی و به اجرا درآوردن اندیشه سیاسی خود می‌دانست. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که نهاد سیاسی هخامنشی کوشیده تا آن را از مجرای آثار هنری آشکار سازد، مفهوم قدرت است. با واکاوی آثار هنری این دوره همراه با کتیبه‌ها که جز اسناد دسته اول محسوب می‌شوند، به سهولت می‌توان استنباط کرد که شاهان پارسی بر چه پایه و بنیان‌هایی قدرت خویش را استوار کرده بودند و برای نمایش آن می‌کوشیدند. این موضوع به ویژه با روی کار آمدن داریوش اول که در سازماندهی و اداره جامعه بسیار موفق بود، بیشتر نمایان می‌شود. در این نوشتار که از روش تحلیل محتوا بهره برده و داده‌های آن از شیوه مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است، آثار هنری خود جلوه‌گاهی از قدرت و مشروعیت شاه می‌باشد که دارای نمادها و نگاره‌هایی است که دیگر مبانی قدرت شاهان پارسی را که همان ثروت امپراتوری یا خراج شهرها و نیروی نظامی است، به نمایش گذاشته است (خسروی و همکاران، 1399: 2).

هنگامی که حکومت ساسانیان به دست اردشیر بابکان تاسیس گشت، اساس آن بر قدرت و تقدس شاه بنا گردید. تقدس شاه، با فره‌ایزدی او جنبه قانونی به خود گرفت. اندیشه فره‌ایزدی شاه ریشه در اعماق تاریخ ایران زمین داشت، بنابراین شاهان ساسانی در طول چهار قرن پادشاهی خویش بر ایران نماینده خداوند بر روی زمین به شمار می‌رفتند. تلاش ساسانیان برای تشکیل یک قدرت نیرومند با رسمیت یافتن دین زرتشتی و حاکمیت دین و دولت، میدان را برای رشد و تکامل و ایجاد تشکیلات قوی و در حقیقت قدرت شاهنشاه و نیروی موبدان به هم پیوسته بودند. شعار همراهی دین و دولت، اتحاد و یکپارچگی را در کشور تأمین کرد و همین خط مشی دولت ساسانی بود که تا آخر عهد آنها استحکام داشت. مقاله حاضر به بررسی جایگاه شاه در دین زرتشتی و ایران باستان را از نظر جامعه‌شناسی مورد نقد و بررسی قرار داده است که شاه به عنوان سایه فره‌ایزدی چه نقشی در جامعه ایران باستان داشته است (خاتون علوی، 1395: 2).

با وجود اینکه حکومت ساسانی از دیرباز بر پایه آیین زرتشتی استوار بود و این آیین مخالف ترقی و نفوذ سایر اقلیت‌های دینی در سلسله مراتب قدرت بود، اما مسیحیان نسطوری در این دوره، در نتیجه تعامل و تقابل خسرو با بیزانس و مسیحیان در درون قلمرو شاهنشاهی، وارد معادلات قدرت در سلسله مراتب اداری شاهنشاهی ساسانی شدند. با این مقدمه پژوهش حاضر به دنبال بررسی نقش نسطوریان در دوره خسرو پرویز و چگونگی ایفای نقش آنها در اداره قلمرو ساسانی، از طریق توصیف و تحلیل داده‌های منابع است و به دنبال آن است تا میزان اثرگذاری آنها بر حوادث این دوره، در نتیجه فعالیت نسطوریان و اثرپذیری از رخداد‌های داخلی و خارجی و تاثیرشان بر تصمیمات خسرو دوم را روشن سازد. بنابراین، چرایی و چگونگی نقش نسطوریان در اداره قلمرو ساسانی پرسشی است که در اینجا مطرح می‌شود و فرضیه این تحقیق نیز گویای نفوذ این قشر مذهبی در دربار ساسانی است که توانستند در بسیاری از رخداد‌های این دوره مؤثر واقع شوند و از بسیاری از حوادث داخل و خارج از قلمرو ساسانیان، در نتیجه تصمیماتی که خسرو بر آنها تحمیل کرد، اثراتی را بپذیرند (ملکی؛ 1403: 6).

تعریف مفهوم شاهنشاهی

مفهوم شاهنشاهی به عنوان یک نظام حکومتی و اجتماعی در تاریخ ایران به چندین جنبه اصلی اشاره دارد:

1- نظام سیاسی:

شاهنشاهی به نوعی نظام سلطنتی اطلاق می‌شود که در آن قدرت سیاسی و نظام حکومتی به شخص شاه و خانواده‌اش تعلق دارد. در این نظام، شاه معمولاً به عنوان نماینده خداوند بر روی زمین تلقی می‌شود و مشروعیت سلطنت او به واسطه قدرت الهی و حمایت‌های اجتماعی و فرهنگی همواره مورد تأکید قرار می‌گیرد (تنکابنی، 1399: 9).

2- نقش سلطنت:

در شاهنشاهی ایران باستان، شاه نه تنها رئیس حکومت، بلکه رئیس دینی هم بود. او مسئول اجرای قوانین، حفظ عدالت و نظم و همچنین توزیع منابع و ثروت در جامعه بود. این نقش به نوعی شاه را به مرکز تمامیت مردم تبدیل می‌کرد و بر مسئولیت‌های او تأکید می‌نمود.

3- هویت فرهنگی:

شاهنشاهی احساسی عمیق از ملیت و هویت فرهنگی را برای مردم ایران به وجود می‌آورد. مفهوم شاه و سلطنت در فرهنگ و ادبیات ایران به صورت یک نماد از وحدت ملی و تمدن ایرانی مطرح بود و ارزش‌های فرهنگی مانند احترام به مقامات و سنن را تقویت می‌کرد (لطفی دمیرچی و همکاران، 1400: 15).

4- سلسله‌های حاکم:

در طول تاریخ ایران، چندین سلسله شاهنشاهی مختلف مانند هخامنشیان، ساسانیان و غیره، به نمایندگی از این مفهوم عمل کرده‌اند. هر یک از این سلسله‌ها با ویژگی‌های خاص خود، تأثیرات فرهنگی و سیاسی عمیقی بر جامعه ایرانی نهادند.

5- تأثیر بر ساختار قدرت پس از اسلام:

با ورود اسلام به ایران، مفهوم شاهنشاهی تغییراتی کرد، اما بسیاری از اصول آن همچنان حفظ شد. نظام‌های حکومتی جدید اسلامی به ویژگی‌هایی از شاهنشاهی قبل از اسلام گرایش پیدا کردند و عنصر شاهنشاهی به عنوان یک الگوی حکومتی مهم در تاریخ اسلامی ایران باقی ماند (غضنفری و همکاران، 1400: 9).

اهمیت موضوع شاهنشاهی در تاریخ ایران

اهمیت موضوع شاهنشاهی در تاریخ ایران به دلایل متعددی قابل توجه است:

1- تداوم هویت ملی:

مفهوم شاهنشاهی نقش اساسی در شکل‌گیری هویت فرهنگی و ملی ایران داشته است. این نظام حکومتی به عنوان یک نماینده از وحدت و یکپارچگی ملت ایران، احساس تعلق و وابستگی به سرزمین را در بین مردم تقویت کرده است. در واقع، شاهنشاهی به عنوان نماد ملی ایران در دوران مختلف، باعث حفظ یکپارچگی فرهنگی و تاریخی مردم شده است.

2- تاریخ سیاسی و اجتماعی:

مطالعه تاریخ شاهنشاهی در ایران به ما کمک می‌کند تا روند سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را که در طول قرون مختلف شکل گرفته‌اند، بهتر درک کنیم. نظام‌های حکومتی مختلف از هخامنشیان تا ساسانیان و حتی تأثیر آن بر سلسله‌های اسلامی، نشان‌دهنده فرآیندهای مهم تاریخی و تحولات اجتماعی هستند (ایمان پور و گیلانی، 1389: 9).

3- انتقال قدرت و میراث فرهنگی:

مفهوم شاهنشاهی و ویژگی‌های آن در انتقال قدرت و نهادهای حکومتی در دوران اسلامی نقش مهمی ایفا کرده است. بسیاری از الگوهای حکومتی و سازوکارهای اجتماعی که از دوران شاهنشاهی به ارث رسیده‌اند، در شکل‌گیری حکومت‌های اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند. این موضوع به ما کمک می‌کند تا پیوندهای عمیق میان تاریخ باستان و تاریخ اسلامی ایران را بررسی کنیم.

4- تأثیر بر ادبیات و هنر:

شاهنشاهی بخش عمده‌ای از ادبیات، هنر و فرهنگ ایران را تحت تأثیر قرار داده است. آثار ادبی و هنری که به این نظام و شخصیت‌های آن می‌پردازند، بخشی از هویت فرهنگی ایران را تشکیل می‌دهند و معرف ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی آن زمان هستند.

5- دین و سیاست:

رابطه میان دین و شاهنشاهی در ایران باستان، مسئله‌ای مهم در تاریخ این کشور بوده است. شاه به عنوان نماینده‌ای برگزیده از سوی خداوند، نقش ویژه‌ای در مسائل دینی و مذهبی ایفا می‌کرد و این موضوع تأثیر عمیقی بر سیاست، فرهنگ و زندگی اجتماعی ایرانیان داشته است.

6- مطالعه تطبیقی:

فهم مفهوم شاهنشاهی و تأثیرات آن بر تاریخ ایران به ما این امکان را می‌دهد که در مقایسه با سایر فرهنگ و تمدن‌ها، به نقاط قوت و ضعف خود پی ببریم و درک بهتری از ریشه‌های تحولات جهانی پیدا کنیم.

تاریخچه شاهنشاهی در ایران باستان

تاریخچه شاهنشاهی در ایران باستان به چندین دوره و سلسله مهم تقسیم می‌شود که هر یک، ویژگی‌ها و دستاوردهای خاص خود را دارند. در زیر به مرور تاریخچه آن می‌پردازیم:

1- دوران پیش از هخامنشیان:

قبل از تأسیس شاهنشاهی هخامنشی، مناطق مختلفی در ایران وجود داشت که تحت تسلط سلسله‌های کوچک و محلی قرار داشتند. این دوران شامل حکومت‌های کوچک مانند مادها و کاسی‌ها بود. مادها در قرن هفتم پیش از میلاد، اولین امپراتوری بزرگ ایرانی را تأسیس کردند که پایه‌ای برای تشکیل امپراتوری هخامنشی محسوب می‌شود.

2- شاهنشاهی هخامنشی (559-330 پیش از میلاد):

با تأسیس هخامنشیان توسط کوروش بزرگ، مفهوم شاهنشاهی به اوج خود رسید. کوروش با فتح سرزمین‌های وسیعی از جمله لیدی، بابل و مصر، امپراتوری بزرگ هخامنشی را ایجاد کرد. ویژگی‌های این دوره شامل:

- نهادهای حکومت مرکزی: شاهنشاهی هخامنشی ساختار اداری منظم و کارآمدی را پی‌ریزی کرد که به حفظ و اداره سرزمین‌های وسیع کمک می‌کرد.
- حاکمیت تطابقی: کوروش و جانشینانش، به حکومت‌های محلی در سرزمین‌های فتح شده به صورت خودمختاری اجازه فعالیت می‌دادند که باعث همزیستی مسالمت‌آمیز فرهنگ‌ها شد.
- احترام به حقوق بشر: منشور کوروش، که به عنوان اولین اعلامیه حقوق بشر شناخته می‌شود، نشان‌دهنده نگرش پیشرفته این امپراتوری به حقوق انسانی و آزادی مذهبی بود.

3- شاهنشاهی ساسانی (224-651 میلادی):

پس از سقوط امپراتوری هخامنشی، ساسانیان به رهبری اردشیر یکم در سال 224 میلادی تأسیس شدند. این دوره شاهد اوج فرهنگ و تمدن ایرانی بود. ویژگی‌های این دوره شامل:

- بازسازی هویت ملی: ساسانیان به احیای فرهنگ و زبان ایرانی و تأکید بر هویت ملی پرداختند.
- نظام دولت مطلقه: شاه به عنوان نماینده خدا در زمین، مطالبه حاکمیت مطلق بر جامعه و دین داشت.

- رشد دین زرتشتی: ساسانیان دین زرتشتی را به عنوان دین رسمی کشور اعلام کردند و بر قوانین و آداب دینی تأکید بسیار داشتند.

4- میراث شاهنشاهی:

با ورود اسلام به ایران در قرن هفتم میلادی، نظام شاهنشاهی به طور رسمی به پایان رسید، اما تأثیرات آن همچنان ادامه یافت:

- تأثیر بر حکومت‌های اسلامی: بسیاری از ویژگی‌های نظام شاهنشاهی به نظام‌های اسلامی بعدی انتقال یافت، از جمله سازمان اداری، الگوهای حکومتی و مفاهیم مشروعیت سلطنت.
- هنر و ادبیات: میراث فرهنگی و هنری ایران باستان همچنان در هنر و ادبیات اسلامی مشهود است و به غنای فرهنگ ایرانی کمک کرده است (بهادری، 1396: 8).

مفاهیم کلیدی در شاهنشاهی

مفاهیم کلیدی در شاهنشاهی ایران به عنوان یک نظام حکومتی و اجتماعی در تاریخ، شامل جنبه‌های مختلفی است که هر یک به درک بهتر ساختار و کارکرد این نظام کمک می‌کند. در زیر به برخی از این مفاهیم کلیدی اشاره می‌شود:

1. شهریاری:

شاه به عنوان مرکز قدرت و نماینده خداوند در زمین شناخته می‌شود. او نه تنها حاکم سیاسی، بلکه دارای نقش مذهبی بود و تأثیر عمیقی بر نظام اجتماعی و فرهنگی جامعه داشت.

2. مشروعیت سلطنت:

مشروعیت شاهنشاهی به معنای این است که سلطنت در تأسیس و بقای خود نیازمند حمایت الهی و اجتماعی است. در این نظام، شاه به عنوان نماینده خدا و حافظ قانون و عدالت به شمار می‌رفت (حسین طلایی، 1396: 8).

3. حکومت مرکزی:

شاهنشاهی ایران با ساختار اداری مستحکم و منظم کار می‌کرد که شامل مقاماتی چون وزرای اعظم، ایالت‌داران و فرمانداران می‌شد. این ساختار مدیریتی به حفظ نظم و اداره سرزمین‌های وسیع کمک می‌کرد.

4. دولت مطلقه:

در نظام شاهنشاهی، شاه معمولاً قدرت مطلقه داشت و توانایی تصمیم‌گیری‌های مستقل را داشت. این ویژگی به او اجازه می‌داد تا در امور مختلف کشور، از جمله مالیات‌گذاری، جنگ و صلح و اصلاحات اجتماعی دخالت کند (اعظمی، 1393: 37-59).

5. زرتشتی بودن:

در دوره ساسانی، دین زرتشتی به عنوان دین رسمی تعیین شد و تأثیرات قابل توجهی بر قوانین، فرهنگ و سیاست شاهنشاهی داشت. این دین نقش مهمی در توجیه قدرت شاه و شکل‌دهی به نظام اجتماعی ایفا می‌کرد.

6. ثروت و منابع:

شاهنشاهی‌ها برای حفظ قدرت خود به جمع‌آوری ثروت و منابع از طریق مالیات و تجارت وابسته بودند. این ثروت به نوبه خود به تأمین ارتش و ادارات دولتی کمک می‌کرد (خسروی و همکاران، 1399: 8).

7. فرهنگ و زبان:

زبان پارسی و ادبیات فارسی در دوران شاهنشاهی به عنوان ابزارهای مهم تبلیغاتی و فرهنگی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این جنبه به انتقال و تداوم میراث فرهنگی و تاریخی ایرانیان کمک کرد (Kinkaid, 2019: 8).

8. ارتش و قدرت نظامی:

ارتش به عنوان ابزار اصلی قدرت شاهنشاه محسوب می‌شد. تأسیس و نگهداری یک ارتش منظم و کارآمد برای پاسخگویی به تهدیدات خارجی و حفظ امنیت داخلی بسیار ضروری بود (هارماتا و حمدالله زاده، 1401: 6).

9. تداوم سلسله‌ها:

شاهنشاهی‌ها در ایران معمولاً به شکل سلسله‌ای بودند که هر سلسله با خاصیت‌های فرهنگی و سیاسی خود، تأثیرات مختلفی بر تاریخ ایران گذاشتند. این تداوم به حفظ برخی از سنت‌ها و عادات از یک نسل به نسل دیگر کمک می‌کند (Lefebvre, 1991).

10. پیشرفت اقتصادی:

شاهنشاهی‌ها به پیشرفت‌های اقتصادی از طریق توسعه تجارت، کشاورزی و صنعت اهمیت می‌دادند. این موضوع به ایجاد ثبات اقتصادی و اجتماعی کمک می‌کند و پایه‌گذار قدرت سیاسی می‌شود (کیانی، 1400: 9).

ساختار قدرت در دوران شاهنشاهی

ساختار قدرت در دوران شاهنشاهی ایران (به ویژه در دوران هخامنشیان و ساسانیان) به دلیل وسعت امپراتوری و تنوع قومیتی و فرهنگی، پیچیده و چند لایه بود. در زیر به تحلیل اجزای اصلی ساختار قدرت در این دوران پرداخته می‌شود:

1. شاه (سلطنت):

- پیشرو و بالاترین مقام: شاه به عنوان حاکم مطلق و نماینده خدا در روی زمین، اصلی‌ترین محور تمامی امور سیاسی و اجتماعی بود. او مسئولیت اجرای قوانین، حفظ نظم و تأمین امنیت را بر عهده داشت.

- نظام سلطنتی مادام‌العمر: در بیشتر موارد، سلطنت به فرزندان شاه منتقل می‌شد و نظام‌های وراثتی بر ساختار حکومتی حاکم بود (ملکی، 1400: 8).

2. دولت مرکزی:

- وزیر اعظم یا دارا: وزیر اعظم بالاترین مقام بعد از شاه بود و وظیفه نظارت بر امور دولتی و اداری را بر عهده داشت. او در مدیریت مالی، نظامی و دیوان‌سالاری نقش کلیدی ایفا می‌کرد.

- کسانی چون «فرماندهان نظامی» و «مشاوران سیاسی»: شاه به مشاوران و فرماندهان نظامی اعتماد داشت و از آن‌ها برای پشتیبانی در امور نظامی و سیاسی استفاده می‌کرد (حسینی سرابی و زرین کوب، 1395: 7).

3. استان‌ها و محلی‌سازی قدرت:

- استانداران (ساتراپ‌ها): امپراتوری هخامنشی به استان‌های مختلف تقسیم شده بود که هر کدام تحت نظارت یک ساتر (استاندار) قرار داشتند. ساترها مسئولیت جمع‌آوری مالیات، اجرای قوانین شاه و حفظ امنیت منطقه خود را داشتند.

- حکومت محلی: در برخی موارد، ساترها از میان افراد محلی انتخاب می‌شدند و این موضوع به کاهش تنش‌های قومی و فرهنگی کمک می‌کرد (ایمان پور و گیلانی، 1389: 8).

4. ارتش:

- نیروی نظامی: ارتش به عنوان ابزار اصلی حفظ قدرت شاه و سرکوب انقلابات داخلی و تهدیدات خارجی عمل می‌کرد. ارتش عموماً شامل نیروی پیاده‌نظام و سواره‌نظام بود و تحت فرماندهی ژنرال‌هایی با رتبه‌های مختلف قرار داشت.

- سازمان‌دهی: نیروها به‌طور منظم سازماندهی می‌شدند و زمان جنگ به‌سرعت آماده به خدمت بودند (خاتون علوی، 1395: 12).

5. دیوان‌سالاری و نظام اداری:

- نظام اداری مؤثر: دیوان‌سالاری به اجرای قوانین، جمع‌آوری مالیات و نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی کمک می‌کرد. این نظام شامل کارمندان و مدیرانی بود که در سطوح مختلف فعالیت می‌کردند (خسروی و همکاران، 1399: 109-83).

- مکتوب‌سازی: اسناد و مدارک مکتوب به دلیل اهمیت در مدیریت و کنترل امور بسیار مهم بودند و امپراتوری‌های این دوران از ابزارهای مکتوب برای ثبت دقت عملیات خود استفاده می‌کردند (نوعی و ساجع، 1400: 16).

6. نهادهای مذهبی:

- نقش دین در ساختار قدرت: در دوره ساسانی، دین زرتشتی به عنوان دین رسمی کشور نهادهایه شد و روابط متقابل میان دین و حکومت تقویت شد. روحانیون در جامعه و تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأثیر به‌سزایی داشتند.
- رهبری قدرت روحانی: شاه به عنوان نماینده‌ای از خداوند به شمار می‌رفت و این ارتباط به مشروعیت سلطنت او کمک می‌کرد.

7. اقتصاد و مالیات:

- جمع‌آوری مالیات: دولت با نظام مالیاتی کارآمد به تأمین منابع مالی خود می‌پرداخت. این مسئله به شاه امکان می‌داد تا ارتش را تأمین کند و امکانات عمومی را فراهم آورد.
- تجارت و صنعت: تجارت بین‌المللی و صنعت در دوران شاهنشاهی توسعه چشمگیری داشت و تأثیر به‌سزایی بر قدرت اقتصادی و اجتماعی داشت (محمدی‌فر و خونانی، 1392: 11).

تأثیر شاهنشاهی بر فرهنگ و جامعه:

- شاهنشاهی در ایران باستان تأثیرات عمیق و گسترده‌ای بر فرهنگ و جامعه داشته است که این تأثیرات در جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قابل مشاهده هستند. در زیر به شرح این تأثیرات می‌پردازیم:

1. تأثیر بر هویت ملی و فرهنگی:

- تشکیل هویت ملی: شاهنشاهی‌ها به شکل‌گیری یک هویت ملی قوی کمک کردند. هر سلسله، خصوصاً هخامنشیان و ساسانیان، سعی در ایجاد ریشه‌های فرهنگی مشترک و تأکید بر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی داشتند.
- احیای سنن و آداب محلی: شاهان به تقویت سنن و آداب محلی کمک کرده و نشان‌دهنده احترام به تنوع فرهنگی در داخل امپراتوری بودند (حاجی‌پور، 1400: 7).

2. تأثیرات مذهبی:

- نهادهایه‌سازی دین: در دوره ساسانی، دین زرتشتی به عنوان دین رسمی کشور در نظر گرفته شد. این امر تأثیر عمده‌ای بر قوانین، نهادهای اجتماعی و زندگی روزمره مردم داشت (زرین‌کوب، 1379: 151-165).

- تعامل دین و سیاست: هر شاه به عنوان یک نماینده الهی عمل می کرد و این موضوع به مشروعیت بخشیدن به سلطنت های آنان کمک می کرد. ساخت معابد و حمایت از روحانیون نیز بخشی از این تأثیر بود (لطفی دمیچی و همکاران، 1400: 12).

3. تأثیرات اجتماعی:

- ساختار اجتماعی: شاهنشاهی ها ساختار اجتماعی پیچیده ای ایجاد کردند، از جمله تقسیم طبقاتی جامعه به طبقات مختلف که شامل نخبگان، روحانیون، دهقانان و کارگران می شد.

- نقش زنان: در دربار و برخی جوامع، زنان نقش های مهمی ایفا می کردند، به خصوص در سطوح بالا، جایی که می توانستند تأثیرگذار بر سیاست ها و تصمیمات شاه باشند (جلیلیان و همکاران، 1398: 12).

4. تأثیر بر هنر و ادبیات:

- رشد هنر و معماری: دوران شاهنشاهی شاهد آثار برجسته ای در زمینه هنر و معماری بود، از جمله ساخت بناهای عظیم و معابد زیبا که همچنان به عنوان نمادهای فرهنگی ایران شناخته می شوند.

- ادبیات و زبان: نگارش آثار ادبی و شعر در دوره های مختلف شکوفا شد و زبان فارسی به عنوان ابزار ارتباط فرهنگی و ادبی مورد توجه قرار گرفت؛ به عنوان مثال شاهنامه فردوسی و آثار شاعران بزرگ دیگر به تداوم این فرهنگ کمک کردند (صفا منشی و منادی زاده، 1378: 274-247).

5. تأثیر بر اقتصاد و تجارت:

- توسعه اقتصادی: شاهنشاهی ها با ایجاد مسیرهای تجاری، به بهبود و توسعه اقتصادی جامعه کمک کردند و بدین طریق، بازارهای بزرگ و مراکز تجاری در شهرهای مختلف شکل گرفت.

- آبادانی و زیرساخت: ساخت و ساز زیرساخت های اساسی نظیر جاده ها، پل ها و آب انبارها به تسهیل تجارت و روان سازی زندگی روزمره مردم کمک کرد (دادور و مکوندی، 1391: 7).

6. تأثیرات سیاسی:

- نظام حکومتی: شاهنشاهی ها به ایجاد یک نظام سیاسی قوی و متمرکز کمک کردند که موجب ثبات و نظم اجتماعی می شد. این نظام به کنترل و هدایت منابع انسانی و مالی به نحو مؤثری انجامید.

- انتقال میراث: میراث فرهنگی و سیاسی شاهنشاهی‌ها به جوامع مختلف پس از ورود اسلام و تغییرات اجتماعی و سیاسی، به درک بهتری از تاریخ و فرهنگ ایرانیان کمک کرد (فاضلی و احمدی، 1397: 11).

7. تأثیر بر روابط بین‌الملل:

- دیپلماسی و تجارت: شاهنشاهی‌ها با دنیای بیرون روابط تجاری و دیپلماتیک برقرار کردند، که به تبادل فرهنگ و دانش با سایر ملت‌ها انجامید (گلی و دیگران، 1398: 10).

تأثیر شاهنشاهی بر ساختار قدرت در دوران اسلامی

تأثیر شاهنشاهی‌های باستانی و به‌ویژه شاهنشاهی‌های هخامنشی و ساسانی بر ساختار قدرت در دوران اسلامی ایران قابل توجه است. این تأثیرات به‌ویژه در قرون نخستین اسلامی و پس از ورود اسلام به سرزمین ایران مشهود است. در زیر به بررسی این تأثیرات می‌پردازیم:

- تداوم اصول حکومت: ساختار شاهنشاهی با مازاد سنت‌های خانوادگی، مبنای بسیاری از حکومت‌های اسلامی را تشکیل داد. بسیاری از حکمرانان مسلمان در ایران، به ویژه از نسل اعراب و ترک‌ها، از نظام وراثتی و خانوادگی برای مشروعیت قدرت خود استفاده کردند (سنگاری و کرباسی، 1400: 14).

- جایگزینی نام‌ها: در دوران اسلامی، لقب‌هایی مانند «شاه» و «سلطان» که ریشه در شاهنشاهی‌های باستانی داشتند، مورد استفاده قرار گرفتند، که نشان از ادامه سنت‌های گذشته بود.

- توسعه اداری: نظام دیوان‌سالاری که در دوره ساسانیان توسعه یافت، به‌طور چشمگیری در دوران اسلامی ادامه یافت. حکومت‌های اسلامی از ساختارهای دفتری، مالیاتی و نظارتی شاهنشاهی استفاده کردند (فوکو، 1390: 318-285).

- استفاده از کارگزاران محلی: با حفظ و به‌کارگیری استانداران و کارگزارانی که در دوران شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی وجود داشتند، در دوران اسلامی به کاهش نارضایتی‌ها و کنترل مناطق پراکنده کمک کردند.

- تلفیق دین و سیاست: در دوره ساسانی، دین زرتشتی نقش مهمی در مشروعیت‌بخشی به قدرت شاهان ایفا می‌کرد. با ورود اسلام، این نقش به دین اسلام منتقل شد و قدرت سیاسی همچنان به ارتباط با دین وابسته بود.

- فقه و علمای دین: تأثیر علمای اسلامی بر موارد فقهی و قوانین گوناگون مشابه تأثیر روحانیون زرتشتی در شاهنشاهی ساسانی بود و مشروعیت سیاسی شاهان اسلامی نیز به تأسیس و رعایت اصول اسلامی وابسته بود.
- تأثیر بر هنر و معماری اسلامی: معماری و هنر اسلامی تحت تأثیر سنت‌های هنری و معماری شاهنشاهی قرار گرفت و از آن به‌عنوان الهام‌های خود بهره جست. سازه‌هایی نظیر مساجد، کاخ‌ها و آرامگاه‌ها نمایانگر سنت‌های هنری پیشین و نوآوری‌های اسلامی هستند (Schmid, 2008: 11).
- تأثیر بر خطوط و نگاره‌ها: زیبایی‌شناسی مرتبط با نوشته‌ها و نگاره‌ها تحت تأثیر میراث نگارگری ایرانی قرار داشته و در دوران اسلامی تکامل یافت.
- عملکرد نظامی: ساختار نظامی در دوران اسلامی با استفاده از تجربیات پیشین از شاهنشاه‌ها توسعه یافت. این نظام به تأسیس سپاه‌های منظم و کارآمد در میان حکمرانی‌های اسلامی منجر شد.
- استفاده از سربازان محلی: بسیاری از فرماندهان و سپهبد‌های اسلامی از میان افراد محلی برگزیده می‌شدند تا اعتماد و حمایت مردمی را جلب کنند (فیروزمندی و بهادری، 1390: 8).
- گسترش سیستم‌های مالیاتی: سیستم مالیاتی که در شاهنشاهی‌های باستانی وجود داشت، در دوران اسلامی نیز ادامه یافت و تغییراتی در نحوه جمع‌آوری مالیات به وجود آمد. این دوام از نظر اقتصادی به حکام اسلامی کمک کرد تا از ثروت‌های محلی بهره‌برداری کنند.
- تجارت و صنعت: بازارهای اسلامی به دنبال میراث‌های تاجران و کارگران در دوران پیشین، از رونق بسیار بیشتری برخوردار شدند و با تکیه بر تجربه شاهنشاهی، نه تنها به تأمین نیازهای داخلی بلکه به تجارت بین‌الملل نیز پرداختند (گلی و دیگران، 1398: 5).
- قوانین و حقوق: برخی از مفاهیم حقوقی و اجتماعی که در دوران شاهنشاهی شکل گرفته بود، به دوران اسلامی منتقل شد. روحانیان و فقها در تدوین قوانین به‌کار رفته در دوران اسلامی با توجه به قوانین گذشته، قرائت جدیدی از آنها ارائه دادند (محمدی‌فر و خوانی، 1392: 8).

نمونه‌هایی از تأثیر شاهنشاهی پس از اسلام

پس از ورود اسلام و استقرار حکومت اسلامی در ایران، تأثیرات شاهنشاهی‌های پیشین، به ویژه هخامنشیان و ساسانیان، در بسیاری از جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قابل مشاهده بود. در زیر به چند نمونه از این تأثیرات می‌پردازیم:

- دیوان‌سالاری: نظام اداری که از دوره ساسانی به ارث رسیده بود، به طور مشخصی در حکومت‌های اسلامی ادامه یافت. استفاده از مقاماتی مانند دیوان‌سالاران و دفترداران برای نظارت و مدیریت امور اداری و مالی به تأسیس و تقویت حکومت‌های اسلامی منجر شد.

- ولایت‌ها و استانداران: عنوان‌هایی همچون «والی» و «استاندار» که در دوره ساسانی به کار می‌رفت، در دوران اسلامی نیز استفاده شد و به حاکمان محلی اختیارات وسیعی اعطا کرد (ایمان‌پور و گیلانی، 1389: 7).

- تلفیق دین و سلطنت: ارتباط قدرت سیاسی با دین، به‌ویژه در دوره ساسانی، با ورود اسلام و ظهور خلفای اسلامی نیز ادامه یافت. خلفا به عنوان نمایندگان خداوند بر زمین شناخته می‌شدند و از اصول شرعی برای توجیه قدرت خود بهره می‌بردند.

- علمای دین و مشاوره: فقها و علمای اسلامی مانند روحانیون زرتشتی در دوره ساسانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نقش داشتند. در دوران اسلامی نیز مشاوره و حمایت دینی از سوی علمای دین برای اعتباربخشی به حکومت ضروری بود (لطفی دمیرچی و همکاران، 1400: 16).

- ادبیات فارسی: شعر و ادبیات فارسی پس از اسلام تحت تأثیر سنت‌های فرهنگی شاهنشاهی قرار گرفت و شاعران بزرگ مانند فردوسی، حافظ و سعدی از میراث فرهنگی باستانی بهره برداری کردند. شاهنامه فردوسی به نوعی حفظ تاریخ و فرهنگ ایران باستان را در دل خود دارد (همان: 14).

- تأثیرات هنری: هنرهای تجسمی و معماری اسلامی در ایران تأثیراتی از شاهنشاهی‌های پیشین پذیرفته‌اند. استفاده از کاشی‌کاری، نگارگری و تزئینات کهن در مساجد و بناهای معتبر اسلامی همچنان نشان‌دهنده این تأثیرات است.

- ساخت بناهای تاریخی: بسیاری از مساجد و بناهای بزرگ اسلامی از نظر سبک و طراحی تحت تأثیر معماری ساسانی قرار داشتند. به عنوان مثال، طاق‌های بزرگ و گنبدها که از ویژگی‌های معماری ساسانی بودند، در مساجد اسلامی نیز دیده می‌شوند.

- نقش برجسته در معماری: استفاده از نمادها و طرح‌های ملی و مذهبی که ریشه در فرهنگ ایرانی دارد، در معماری اسلامی بسیار مشهود است و به غنای فرهنگی کشور کمک کرد (قاسمی فیروزآبادی و اسحاقیه، 1400: 12).
- نظام مالیاتی: نظام‌های مالیاتی که از دوره ساسانی به جا مانده بودند، در دوران اسلامی نیز ادامه یافتند. حکومت‌ها با استفاده از تجربیات گذشته در جمع‌آوری مالیات و مدیریت منابع متعلق به مردم توانستند به ثبات اقتصادی دست یابند.
- تجارت بین‌المللی: تأسیس مسیرهای تجاری و بازارهای بزرگ در دوران اسلامی، پایه‌گذار اقتصادی پویا و پررونق در ایران بود. این ساختارها به توسعه تجارت بین‌المللی کمک کرد و ایران را به یکی از مراکز مهم تجاری تبدیل ساخت.
- تقسیمات اجتماعی: ساختار اجتماعی که در دوران شاهنشاهی وجود داشت، نیز در دوران اسلامی تداوم یافت. طبقات مختلف اجتماعی، از جمله نخبگان، روحانیون و عامه مردم همچنان وجود داشتند و تأثیراتی بر زندگی اجتماعی و سیاسی داشتند.
- استفاده از منابع حقوقی: برخی اصول حقوقی و قوانین که ریشه در دوران شاهنشاهی داشتند، در فقه اسلامی و قوانین مدنی اسلامی به کار رفتند. این تأثیرات به حفظ و تداوم قواعد اجتماعی کمک کرد (محمدی‌فر و خونانی، 1392: 9).

نتیجه‌گیری

ساختار قدرت در دوران شاهنشاهی ایران نشان‌دهنده نظامی پیچیده و چندسویه است که به کارآمدی و ثبات امپراتوری کمک می‌کرد. این ساختار با توجه به ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت از یک منطقه به منطقه دیگر تغییر می‌کرد، اما همواره تلاش برای حفظ قدرت و تداوم سلطنت را هدف قرار می‌داد. شاهنشاهی در ایران باستان تأثیرات عمیقی بر تاریخ و فرهنگ جامعه نهاد و بسیاری از ارزش‌ها و باورهای فرهنگی و اجتماعی هنوز هم در جامعه ایرانی قابل مشاهده هستند. این تأثیرات نه تنها شامل حوزه‌های سیاسی و اقتصادی، بلکه به ابعاد فرهنگی، مذهبی و اجتماعی نیز گسترش یافته و ارمغانی از تاریخ غنی ایران به نسل‌های بعدی بوده است. تأثیر شاهنشاهی بر ساختار قدرت در دوران اسلامی ایران به معنی استمرار و سازگار شدن بعضی از جنبه‌های حکومتی و اجتماعی است. این تأثیرات نه تنها در زمینه‌های سیاسی و اداری، بلکه در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و مذهبی نیز مشهود بود. این تعاملات باعث ایجاد یک

هویت فرهنگی و سیاسی منسجم شد که به ایران اسلامی کمک کرد تا یکی از مراکز مهم تمدن و فرهنگ در جهان شود. تأثیر شاهنشاهی‌های باستانی بر ایران اسلامی باعث شد که بسیاری از ارکان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تداوم یابند و به شکل‌گیری صفات و ویژگی‌های خاص فرهنگ ایرانی اسلامی کمک نمایند. بدین ترتیب، میراث‌های فرهنگی و تاریخی پیشین به عنوان بنیان‌های مهمی در تاریخ ایران پس از اسلام باقی ماندند. شاهنشاهی در ایران باستان نه تنها به عنوان یک نظام حکومتی، بلکه به عنوان نمادی از اقتدار و هویت ملی ایرانیان شناخته می‌شد. این مفهوم ریشه در تاریخ کهن ایران داشت و دارای ویژگی‌های خاصی مانند تقدس، مشروعیت الهی و ارتباط عمیق با فرهنگ و سنت‌های ایرانی بود. با ورود اسلام به ایران، ساختار قدرت تغییرات عمده‌ای را تجربه کرد. در حالی که برخی از اصول شاهنشاهی همچنان پابرجا ماند، از جمله اهمیت فرمانروایی و مشروعیت، بسیاری از مؤلفه‌های آن بازتعریف شدند. مفاهیم جدیدی مانند «ولایت» و «نقش رهبران مذهبی» به قدرت سیاسی افزوده شد و باعث شد نظام‌های جدیدی شکل بگیرد که ترکیبی از عناصر اسلامی و سنت‌های پیشین ایرانی بود. این تحولات نشان‌دهنده تأثیر پایدار شاهنشاهی بر ساختار قدرت در دوران اسلامی است. در واقع، ایران اسلامی توانست از اصول بنیادین شاهنشاهی بهره‌برداری کند و آن‌ها را در قالب نظریات جدیدی از حکمرانی بگنجاند. به همین دلیل، می‌توان گفت که مفهوم شاهنشاهی یکی از ارکان مهم در شکل‌گیری و توسعه ساختارهای سیاسی اسلامی در ایران محسوب می‌شود.

منابع و مأخذ

- اعظمی، هادی، (1393)، «بررسی ساختار فضایی قدرت سیاسی در ایران باستان»، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره 10، شماره 33.
- ایمان‌پور، محمدتقی، گیلانی، نجم‌الدین، (1389)، «نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در دوره ایران باستان»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، دوره 2، شماره 3.
- بهادری، علی، (1396)، «تاملی بر پیوندهای قبیله‌ای شاهان هخامنشی و نقش آن در تحکیم و تداوم شاهنشاهی با تکیه بر دو قبیله اوکسی و پاتیشوری»، فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره 9، شماره 1.

- تنکابنی، حمید، (1399)، «بازشناسی عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی موثر بر نظام دیوان سالاری تاریخی ایران در دوره باستان»، فصلنامه جامعه پژوهی فرهنگی، دوره 11، شماره 2.
- جلیلیان، شهرام و دیگران، (1398)، «نقش اشراف و انجمن‌های مشورتی در عزل و نصب پادشاهان اشکانی»، دوفصلنامه تحقیقات تاریخ اجتماعی، دوره 9، شماره 2.
- حاجی‌پور، فاطمه، (1395)، «تغییر و تحول سیاسی واژه شاه در دوره تاریخی ایران»، کنگره بین‌المللی علوم انسانی، مطالعات فرهنگی.
- حسین طلایی، پرویز، (1396)، «ساخت و کارکرد شهر دارا درمناسبات ایران و بیزانس»، سومین همایش ملی باستان‌شناسی ایران.
- حسینی سرابی، فرحناز، زرین‌کوب، روزبه، (1395)، «مغان در روزگار هخامنشیان براساس متون کلاسیک و الواح باروی تخت جمشید»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، دوره 7، شماره 27.
- خاتون علوی، نصرت، (1395)، «تأثیر جایگاه شاه بر اندیشه دینی در ایران عصر ساسانی (با تأکید بر دین زرتشت)»، سومین کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی.
- خسروی، زینب و دیگران، (1399)، «بررسی مبانی قدرت امپراتوری هخامنشی به استناد داده‌های باستان‌شناسی»، دوفصلنامه مطالعات ایرانی، دوره 19، شماره 37.
- خسروی، زینب و دیگران، (1399)، «بررسی وضعیت ژئواکونومی امپراتوری هخامنشی»، پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، دوره 9، شماره 1.
- دادور، ابوالقاسم، مکوندی، لیلا، (1391)، «بررسی طرح تاج شاهان در سکه‌های ایران از دوره هخامنشی تا ساسانی»، مجله هنرهای زیبا: هنرهای تجسمی، دوره 4، شماره 50.
- تقی قزلسفلی، محمد، (1379)، «غرب از دیدگاه عبدالحسین زرین‌کوب»، نامه پژوهش، شماره 18 و 19.
- سنگاری، اسماعیل، کرباسی، علیرضا (1395)، «تاریخ‌نگاری در ایران باستان، ماهیت و روش آن با توجه به رویکردهای مختلف به مفهوم تاریخ»، مجله تاریخ اسلام و ایران، دوره 26، شماره 30.
- صفامنش، کامران، منادی‌زاده، بهروز، (1378)، «تحولات معماری و شهرسازی در سال‌های 1299-1320»، بم: دومین کنگره معماری و شهرسازی ایران.

- غضنفری، کلثوم و دیگران، (1400)، «مدیریت سیاسی فضا در عصر هخامنشی و تاثیر آن بر همگرایی و واگرایی اقوام ساکن قلمرو آنان»، مجله پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره 53، شماره 2.
- فاضلی، محمدتقی، احمدی، فرزانه، (1397)، «شاه‌گزینی در دوره اشکانیان براساس نظریات و منابع تاریخی مورخین داخلی و خارجی»، پژوهشنامه تاریخ، دوره 13، شماره 50.
- فوکو، میشل، (1395)، مراقبت و تنبیه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فیروزمندی، بهمن، بهادری، علی، (1390)، جایگاه ایالت‌های شرقی در شاهنشاهی هخامنشی، دوفصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، دوره 1، شماره 1.
- قاسمی فیروزآبادی، سامان، اسحاقیه، پیمان، (1400)، «ساختارشناسی داستان رستم و اسفندیار و توازن قدرت در اندیشه سیاسی ایران باستان»، پژوهشنامه ادب حماسی، دوره 17، شماره 2.
- کیانی، مهشید، (1400)، «بررسی رویکرد شاهان قاجار به میراث فرهنگی باستانی ایران»، اولین کنفرانس بین‌المللی ایده‌های نوین در فقه، حقوق و روانشناسی.
- گلی، افسانه و دیگران، (1398)، ساختار و شیوه‌های جنگی ارتش هخامنشیان در زمان شاهنشاهی کورش، پژوهشنامه تاریخ، دوره 15، شماره 57.
- لطفی دمیرچی، درنا و دیگران، (1401)، «خوانش تولید فضای معماری در دوران پهلوی و استیلای نهاد قدرت، مطالعه موردی یادمان آزادی»، دوفصلنامه اندیشه معماری، دوره 6، شماره 12.
- محمدی‌فر، یعقوب، خونانی، علیرضا، (1392)، «خاراسن و جایگاه سیاسی و تجاری آن در شاهنشاهی اشکانی»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، دوره 4، شماره 16.
- ملکی، محمد، (1400)، «مسیحیان نسطوری و تاثیر آنها بر وقایع دوره خسرو دوم»، دو فصلنامه مطالعات ایران کهن، دوره 1، شماره 1.
- نوعی، غلامحسین، ساجع، لیلا، (1388)، «نگاهی به جایگاه تاریخی خلیج فارس با تأکید بر وضعیت نیروی دریایی ایران عصر پهلوی در خلیج فارس»، همایش بین‌المللی خلیج فارس.
- هارماتا، پانوش، حمدالله‌زاده، منصور، (1401)، «ظهور شاهنشاهی ایران باستان، کوروش کبیر»، دوفصلنامه مطالعات ایران کهن، دوره 2، شماره 1.

- Kinkaïd, Eden, (2019), "Re-encountering Lefebvre: Toward a critical phenomenology of social space", *Environment and Planning Society and Space*, 38(1): 167-186.
- Lefebvre, H, (1991), *The production of space*, Nicholson-Smith, D. Trans., Cambridge, MA: Blackwell.
- Schmid, Christian and others, (2008), "Henri Lefebvre's Theory of the Production of Space: Towards a three-dimensional dialectic, In *Space, Difference, Everyday Life: Reading Henri lefebvre*, translated by Bandulasena Goonewardena. Routledge.

گذر تاریخ (فصلنامه علمی)

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه
سال اول، شماره 4، اسفند 1403

بررسی پیامدهای تاریخی شورای جمهور و مهدعلیا، اولین بانوی سرپرست شورای جمهور

شاهین پهنادایان¹

چکیده

به دنبال دو مقاله گذشته نگارنده مقاله حاضر: سیری کوتاه بر تفکر سیاسی قدرت در ایران: اندیشه جمهوری خواهی یا حکومت دموکراسی (1) و بررسی جمهوری خواهی در ایران از ابتدا تا پایان حرکت جمهوری خواهی سردار سپه (2)، با مطالب جدیدی در منابع و مآخذ دوره قاجار مواجه شده که لازم دیده مقاله تکمیلی تحت عنوان بررسی پیامدهای تاریخی شورای جمهور و اولین زن سرپرست شورای جمهور (رئیس جمهور) مهدعلیا در دوره قاجار را به رشته تحریر درآورده؛ مسئله‌ای که در گذشته تاریخی ایران ریشه دارد و در حوضه سیاسی-تاریخی مشروعیت قدرت سیاسی قرار می‌گیرد. ریشه‌های سیاسی جدال بین اندیشه روحانیون و صوفیان و وقایع سقوط سلسله صفویان و طریقه روی کار آمدن نادرشاه افشار و بحران مشروعیت قدرت در آن دوره ریشه داشته و تاثیرگذار و عامل اساسی تحولات سیاسی-تاریخی در دوره بعد از شورای جمهور از عصر ناصری تا روی کار آمدن رضا شاه پهلوی و حتی استمرار آن تا سقوط سلسله پهلوی و روی کار آمدن جمهوری اسلامی را در بر می‌گیرد و جدال اندیشه‌های غربی و ورود آن به ایران با اندیشه‌های سنتی ایرانی را نشان می‌دهد. سعی می‌شود در پژوهشی جداگانه تحت عنوان ستیز مشروطیت، مشروعه و جمهوری به این مسائل پرداخته شود.

واژگان کلیدی: شورای جمهور، مهد اولیا، قاجار، مشروعیت قدرت، عصر ناصری

¹ دانش‌آموخته دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران،
pahnadayan@kiauo.ac.ir

مقدمه

در بررسی تاریخ معاصر ایران توسط اینجانب، دو مقاله تحت عنوان «سیری بر تفکر سیاسی قدرت در ایران» و «بررسی جمهوری خواهی در ایران از ابتدا تا پایان حرکت جمهوری خواهی سردار سپه (رضاشاه)» تدوین گردیده و به بررسی سیر اندیشه سیاسی و تحولات جمهوری خواهی پرداخته و در مطالعات جدید خود به کتاب ارزشمند قبله عالم نوشته دکتر عباس امانت برخورد کرده و در بخش سوم مبحثی تحت عنوان کلی «جلوس بر اورنگ شاهی» و موضوع زیر مجموعه آن «مجلس جمهور و کشمکش بر سر قدرت» که به وقایع سیاسی دوره فوت محمد شاه قاجار (1222-1264 ه.ق/ 23 اکتبر 1834 تا 5 سپتامبر 1848 م) و تحولات سیاسی آن و روی کار آمدن ناصرالدین شاه قاجار (1247-1313 ه.ق/ 17 ژوئیه 1831-1 مه 1896 م) پرداخته است. این مدت زمان کوتاه از زمان مرگ محمد شاه تا جلوس ناصرالدین شاه قاجار نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران محسوب می شود. مسئله و سوال اساسی پژوهش حاضر بررسی پیامدهای تاریخی شورای جمهور و اولین بانوی سرپرست شورای جمهور (رئیس جمهوری) مهدعلیا می باشد. آیا واقعا در ایران برای مدتی کوتاه جمهوری برقرار شد؟ آیا این مسئله جانشینی و کشاکش قدرت در درون دربار قاجار ریشه در گذشته تاریخ سیاسی ایران دارد؟ آیا مسائل مربوط به این جدال سیاسی در روند حوادث آینده تا مشروطیت و بعد از آن اثر داشته است؟ فرضیاتی که می توان برای این واقعه تاریخی در قبال مسئله اساسی و سوالات پیرامونی آن بیان کرد، بدین شرح می باشد: بله وقایع تاریخی ریشه در تاریخ سیاسی ایران داشته و در واقع نوعی جمهوری شورایی که در راس آن مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه قاجار قرار داشته، شکل گرفته و در تفکر عده ای از درباریان، جمهوری به عنوان جایگزین نظام سلطنت مطرح بوده است و دیگر سقوط نفوذ صوفیان که بنیان شکل گیری سلسله صفوی بود، به طور کامل در زمان فوت محمدشاه از صحنه سیاسی قدرت در ایران کنار زده می شوند. می توان فرضیه دیگری پیرامون سوالات یاد شده بیان کرد. وقایع اشاره شده خود ریشه وقایع آینده تاریخ سیاسی ایران از مشروطیت تا دوران معاصر را در بر دارد.

روش تحقیق در پژوهش حاضر تحقیقی مبتنی بر روش تحقیق کیفی تاریخی و تحلیل روایت² می باشد، که براساس تحلیل و توصیف داده تاریخی به استناد کتب و مقالات برای پاسخ به مسئله

² Narrative

اساسی و سوالات مطرح شده در بوته نقد و بررسی قرار داده می‌شود تا بتوان ساختار اساسی این رویداد و تاثیرپذیری از تاریخ سیاسی ایران ماقبل این رویداد و اثرگذاری آن را در ادوار پس از این واقعه بیان کرد. هدف تحقیق تاریخی بازسازی گذشته در زمینه فرضیه‌ای است که در زمان حال تدوین می‌شود. دستیابی به این هدف مستلزم جمع‌آوری اطلاعات به صورتی منظم، عینی و ارزش‌یابی و تلفیق اسناد و مدارک و بالأخره رسیدن به نتایج قابل دفاع از فرضیات تحقیق است.

پیشینه پژوهش

مهمترین منبعی که در این پژوهش در خصوص پیشینه تحقیق از اهمیت خاص برخوردار است، کتاب تاریخ نو نوشته جهانگیر میرزا است که شامل وقایع و رویدادهای دوره قاجار است و وقایع ناشی از فوت محمدشاه قاجار و درخواست برای برقراری نظام جمهوری از سوی گروهی از درباریان را مطرح می‌کند (جهانگیر میرزا، 1384). کتاب دیگر نیز کتاب قبله عالم نوشته عباس امانت می‌باشد که با تحقیقات وسیع خود مبحث سوم کتاب خود تحت عنوان «جلوس بر اورنگ شاهی» و موضوع زیرمجموعه آن «مجلس جمهور و کشمکش بر سر قدرت» را به رشته تحریر در آورده است (امانت، 1383). مقاله بسیار مهم دیگر از عباس امانت درباره حاج میرزا آقاسی است که تحت عنوان آقاسی در ایرانیکا نشر پیدا کرده که راجع به زندگی و خاستگاه میرزا آقاسی می‌باشد.³

مرگ محمد شاه قاجار و آغاز ماجرا

اسماعیل⁴ در بهار 905 ه. ق/ 1500 م به اردبیل بازگشت و قاصدانی به سوی طرفدارانش در آسیای صغیر فرستاد و پیام داد که به ملاقات وی در ارزنجان در ارتفاعات ارمنستان بروند و هنگامی که به ارزنجان رسید، 7000 تن از قبایل استاجلو، شاملو، روملو، تکلو، افشار، قاجار و ورساق در انتظارش بودند (سیوری، 1377: 24). قاجاریه جز اتحادیه قبایل تشکیل‌دهنده قدرت سلسله صفویه بوده‌اند و آخرین قبیله‌ای که از این اتحادیه به قدرت دست پیدا کرده و سلسله‌ای به مدت نزدیک به یک قرن و نیم (حدود 1175-1304 ه. خ/ 1796-1925 م) را در ایران به وجود آوردند.

³ <https://iranicaonline.org/articles/aqasff-ujuli-mnsz-adras-ivxni-ca>

⁴ شاه اسماعیل صفوی، بنیان‌گذار سلسله صفوی

بنیان‌گذار این سلسله آغامحمدخان قاجار (7 محرم 1155-21 ذی‌الحجه 1211ه.ق) شاه ایران بود. وی در نوروز سال 1210 هجری قمری در تهران به نام پادشاه ایران تاجگذاری کرد و بدین ترتیب پس از 16 سال تلاش و کوشش قاجاریه، بار دیگر یکی از سران ایلات ایران به سلطنت رسید (شمیم، 1389: 40). پس از به قتل رسیدن وی، فتحعلی‌شاه قاجار (محرم 1183-19 جمادی‌الثانی 1250ه.ق)، دومین شاه ایران قاجاری بود که به قدرت رسید. دوره او، شورش‌های متعدد، استمرار برخورد مستقیم با غرب که از عهد صفویه آغاز شده بود و در دوره فتحعلی‌شاه به اوج خود رسید، آمدن هیات‌های دیپلماتیک فرانسوی و سپس انگلیسی و دو مرحله جنگ‌های ایران و روسیه تزاری و آغاز رقابت‌ها در قالب ستیز و سازش بین روس‌ها و انگلیسی‌ها در ایران را در بر می‌گیرد. با مرگ فتحعلی‌شاه، محمدشاه بر تخت سلطنت می‌نشیند. محمدشاه قاجار (6 ذیقعد 1222-6 شوال 1264ه.ق)، سومین شاه از دودمان قاجار بود که به‌عنوان پادشاه ایران حکومت کرد. او نوه فتحعلی‌شاه و فرزند عباس میرزا بود. با مرگ وی، سه تحول اساسی که ریشه در گذشته تاریخ ایران و برخورد با غرب دارد، شکل می‌گیرد. نخست بحث مشروعیت و بحران جانشینی، دوم قطع نفوذ صوفیان در دستگاه سیاست و رهبری ایران و سوم که موضع این پژوهش می‌باشد: شورای جمهور و اولین زن رئیس جمهور مهدعلیا همسر محمد شاه قاجار و مادر ناصرالدین‌شاه قاجار (1275-1227ه.خ/1848-1896م) است را پدید می‌آورد.

1. بحث مشروعیت و بحران جانشینی: مبحث مشروعیت و بحران جانشینی در حاکمیت سیاسی فرهنگ و تمدن ایرانی بحثی فراگیر از عصر هخامنشیان تاکنون را در سلسله‌های مختلف تاریخی در بر دارد. «سیر کوتاه بر تفکر سیاسی ایران به ما اینطور نشان می‌دهد که ساختار قدرت در ایران براساس یک نوع سلطنت مطلقه که بر تئوری فره ایزدی یا عطیه الهی به شخصی خاص بوده شکل گرفته و این روند از دوره ایلامیان تا ورود آریاییان و تشکیل سلسله‌های ماد و هخامنشی ادامه داشته است» (پهنادایان، 1386: 235). با مرگ کورش هخامنشی، میان دو فرزند وی کمبوجیه و بردیا اختلافات بر سر جانشینی شکل گرفته و در نهایت با به قدرت رسیدن گئومات مغ ابعاد وسیعی از جمله بحث جانشینی و سپس مشروعیت و نوع حکومت به‌وجود آمده است. هروودت در کتاب خود این مباحث را مطرح کرده که چگونه هفت تن از سران پارس در راس آنان داریوش به کودتایی علیه گئومات مغ دست زده و با نابودی او مبحث مشروعیت قدرت را بیان می‌کنند. نظرات پیرامون حکومت آریستوکراسی یا اشراف، حکومت ایزونومی یا جمهوری مطرح می‌گردد و در نهایت با نظر داریوش هخامنشی، حکومت پادشاهی در این مباحث پایه اصلی

حاکمیت مبتنی بر فره ایزدی شکل نهایی مشروعیت قدرت را برای ایران تعیین می‌کنند (همان: 37-38 و 236). از این زمان تا زمان درگذشت محمدشاه قاجار به دفعات مکرر مبحث جانشینی حتی در اسلام با توجه به درگذشت پیامبر اسلام و موضوع ثقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به عنوان اولین خلیفه و بعد از آن به‌طور مکرر در تمام خلافت‌ها و سلسله‌های پادشاهی این موضوع دیده می‌شود. اما اساس مشروعیت برای حاکمیت به‌خصوص بعد از ظهور اسلام در سه قالب مشروعیت مذهبی، مشروعیت قومی و ملی، و مشروعیت نظامی یا حاکمیت شمشیر به عنوان نظریات سیاسی برای پشتیبانی از مشروعیت زمامداران به آنان عمل می‌کنند (پهنادایان، 1389: 51-55). اما در سه مقطع در ایران دوران اسلامی اساس کار حاکمیت سیاسی مبتنی بر مشروعیت فره ایزدی دچار مشکل می‌شود که در مقاله «سیری کوتاه بر تفکر سیاسی قدرت در ایران: اندیشه جمهوری‌خواهی یا حکومت دموکراسی» به آن پرداخته شده است (پهنادایان، 1391: 41-65).

1.1. حمله مغول: در مرحله دوم حمله مغول توسط هلاکوخان (651ه.ق/1251م) و نابودی دستگاه خلافت عباسی در بغداد و امامت اسماعیلیان در الموت، بحران اساسی در مشروعیت قدرت شکل می‌گیرد و دیگر حاکمان براساس مشروعیت فره ایزدی یا اتصال به خداوند وجود ندارند. پس می‌بایست چه کار کرد؟ راه حل آن را در یک رساله کوتاه از خواجه نصیرالدین طوسی که توسط مجتبی مینوی و مینورسکی بازایی و ارائه گردیده، بیان می‌شود. «بنیان پادشاهی بر دو چیز است: شمشیر و دیگر قلم. شمشیر در دست سپاهیان باشد و قلم در دست نویسندگان (به تعبیر من دیوانسالاران). در واقع قلم حکم می‌کند و شمشیر اجرا».

1.2. بحران ناشی از سقوط اصفهان (1135ه.ق) توسط محمود هوتکی: این امر سلسله صفویه را دچار بحران حادی می‌کند و جانشین شاه سلطان حسین صفوی، طهماسب دوم توان گذر از این بحران عظیم را ندارد. دولت صفوی دستاورد نهایی شماری از دگرگونی‌های فکری و رخداد‌های عینی سده‌های پیش از خود بود (فرهانی منفرد، 1395: 19). صفویان جهت تحکیم حاکمیت خود از سه تئوری استفاده کرده بودند: تشیع اثنی عشری و ادعای آنان مبنی بر اینکه نماینده امام دوازدهم شیعیان هستند. دیگری رابطه مرید و مرادی که با پیشرفت تصوف در ایران در خاندان صفویه به اوج خود رسید. سوم نیز با توجه به اینکه حسین بن علی (ع)، امام سوم شیعیان با دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده و به تبع فرزند وی علی بن الحسین (ع)، امام چهارم شیعیان وارث فره ایزدی ساسانیان است و صفویان نیز ریشه خود را به امام هفتم شیعیان می‌رسانند، خود را وارث فره ایزدی ایران ساسانی می‌دانستند؛ اما این سه تئوری نقش‌اش را در سقوط اصفهان و در برابر محمود هوتکی رنگ باخت. در نتیجه نادرشاه افشار

ظهور می‌کند. در قبال این مسائل، نادرشاه جهت مشروعیت قدرت خود که پایه مبحثی جدید در دوره مرگ محمدشاه قاجار می‌شود را پی‌ریزی کرد. او پای مردم را برای نخستین بار در انتخاب پادشاه در ایران به میان می‌کشد و در دشت مغان با نظر جمع سلطنت را از صفویان به افشاریه منتقل می‌کند (پهنادایان، 1389: 43-44). بحران جانشینی ولیعهد بعد از زمامدار در گذشته تاکنون یک مورد بحث است و مسئله مشروعیت سوی دیگر مسائل سیاسی ایران را شکل می‌دهد.⁵

1.3. مبحث تاریخی کریم خان زند: کریم خان زند با برگزیدن لقب وکیل⁶، شاه عباس سوم صفوی مجهول خود را از بحران مشروعیت و درگیری با علما امامیه کنار می‌کشد (همان: 44). اما بحران مشروعیت تا مرگ محمدشاه قاجار استمرار پیدا می‌کند. با مرگ وی جهانگیر میرزا می‌نویسد: «...جمعی از خودخواهان بر سر میرزا صدرالمماک اجتماع کرده کنکاش می‌نمایند که باید دولت ایران را جمهوری نموده و امورات دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی باید ساخت» (جهانگیر میرزا، 1327: 317)، به‌گونه‌ای که نادرشاه افشار این کار را در مقابل سه تئوری مشروعیت قدرت صفویه در دشت مغان انجام داد و امورات دولت ایران را بر مصلحت دید جمع دید. گویا به تعبیر جهانگیر میرزا، این خودخواهان که ندای جمهوری سر می‌دادند، کلمات و گفتار اوتان (هوتان) از جمله سران پارس بعد از قتل گئومات مغ را بیان می‌کردند. البته با یک فاصله زمانی بیش از دو هزار سال؛ به هر حال بحران مشروعیتی که از اقدام نادرشاه در دشت مغان به‌طور جدی در تاریخ معاصر آغاز گردیده بوده، در زمان مرگ محمدشاه سر باز می‌کند و تاکنون نیز در حاکمیت سلسله قاجار، پهلوی و نظام جمهوری اسلامی استمرار پیدا می‌کند. اما گذشته از بحران مشروعیت، خالی از لطف نیست که اشاره‌ای نیز به بحران جانشینی شود که در قسمت دوم نفوذ صفویان به آن اشاره می‌گردد.

2. قطع نفوذ صفویان در دستگاه سیاست و رهبری ایران: میرزا عباس ایروانی ملقب به حاجی میرزا آقاسی (زاده 1162 یا 1163 ه.خ در ماکو-متوفی 1228 ه.خ در کربلا) به مدت سیزده سال از 1214 تا 1227 ه.خ مراد معنوی و صدراعظم محمدشاه قاجار بود. در بحران جانشینی که در قبل به آن اشاره گردید، گفته شد که میرزا آقاسی می‌خواسته پسر دیگر محمدشاه یعنی عباس میرزا ملک‌آرا را بر تخت بنشاند و این یک مسئله مهم در بحران جانشینی پس از مرگ محمد شاه قاجار است. این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که حاج میرزا آقاسی چاره برای بقای خود جز این نمی‌دید که ولیعهد خردسال را به پادشاهی برساند تا خود نیز بتواند به حیات سیاسی‌اش ادامه

⁵ بحران جانشینی و انتخاب ولیعهد مسئله درون سلسله‌ای محسوب می‌شود، اما جایگزین شدن سلسله‌ای با سلسله دیگر

مبحث مشروعیت سیاسی را به میان می‌آورد

⁶ وکیل السلطنه یا وکیل‌الرعايا

دهد. سپهر از مخالفت‌های امرا دربار با او و نیز پشت کردن نیروهای نظامی وابسته به وی به خصوص افواج ماکویی می‌نویسد که آخرین برگ برنده وی انتخاب ولیعهدی دیگر غیر از ناصرالدین‌شاه قاجار است: «... اما حاج میرزا آقاسی چون در قلعه عباس آباد خویشتن را بی‌یار دید، بیم کرد که مبادا ناگاه دشمنان با او در آویزند و خونش بریزند. از بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس به نزدیک مادر شاهزاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا را به نزد من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند و چندان که شاهنشاه ایران، ناصرالدین‌شاه از آذربایجان نرسیده باشد، به نیابت برادر به نظم دارالخلاف کوشد و خزانه دولت و سراس سلطنت را حارس و حافظ گردد. مادر عباس میرزا در پاسخ گفت فرزند من هنوز کودکی است و او را از زشت و زیبای هیچ امری آگهی نیست، بیم دارم که او را به میان جماعت فرستم مبادا قرین شین و شناعت گردد (سپهر، 1377: 936). با مخالفت مادر عباس میرزا ملک‌آرا، نقشه وی به شکست انجامید. از سوی دیگر امر سیاسی دیگر در تاریخ سیاسی ایران رخ داد، هر چند جایگاه حاج میرزا آقاسی به‌عنوان وزیر اعظم در تاریخ ثبت گردیده است، اما باید به رقابت‌های پنهان درون دستگاه حاکم ایران و نیروهای درونی آن نیز توجه ویژه داشت و آن نیز به‌غیر از مقام صدارت وی، رابطه مریدی و مرادی طریقت تصوف بین او و محمدشاه قاجار بود و می‌توان گفت با حذف میرزا آقاسی از سیاست ایران، در واقع تصوف نظامی قزلباش و بعد سیاسی آن که پایه‌گذار سلسله صفویه و به تعبیر سیاسی دولت کشور ایران بود، از صحنه دستگاه سیاسی در یک کلام دولت ایران به کنار رفته و طی استمرار سلسله قاجار و ادامه آن در سلسله پهلوی و نظام جمهوری اسلامی، دیگر به عرصه قدرت سیاسی ایران نتوانستند بازگردند. با توجه به اینکه با ظهور اسلام سه نهاد حاکمیتی پادشاهی، خلافت و امامت در رقابت شدید با یکدیگر بوده و در کنار این سه نهاد نیز نهاد دینی اندیشه‌ساز در قالب تسنن، تشیع و تصوف جریانات سیاسی ایران دوران اسلامی را شکل داده تا اینکه مثلث نهاد حاکمیتی و نهاد دینی اندیشه‌ای با جهان غرب و اندیشه‌های حاصل از مدرنیته غربی مواجه می‌شوند. از زمان مرگ محمدشاه قاجار رقابت‌های نوین در عرصه سیاسی فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی شکل می‌گیرد. به‌خصوص در ایران اما مرگ محمدشاه قاجار و برکناری صدراعظم او میرزا آقاسی تصوف را از حیطه قدرت سیاسی ایران خارج می‌کند و نقش آنان از همان ابتدای دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اول تا دوره شاه عباس اول به‌تدریج کم گشته و در دوره مرگ محمد شاه قاجار همانطور که گفته شد، از قدرت سیاسی ایران حذف می‌گردد (Amanat, 2017).

3. شورای جمهور و مهدعلیا، اولین زن رئیس جمهور: عصر قاجار عصر دگرگونی، عصر به آب افکندن به خوابگاه مورچگان بود. عصر آگاهی و تغییر بر مظاهر تمدن غرب، به وجود «اندیشه تسخیر ممالک بعیده» (شوشتری، 1363: 284) از جانب ممالک اروپایی، به واپس ماندگی (ژوبر، 1347: 217) و تغییر وضع موجود این دوره مصادف با قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم خورشیدی است (پهنادایان، 1389: 54). در طی این برخورد، ایرانیان با اندیشه‌های سیاسی گوناگون اروپاییان آشنا می‌شوند، از جمله جمهوری و جمهوری خواهی که بسیاری به اشتباه مسئله جمهوری خواهی در ایران را به اقدامات رضاشاه پهلوی نسبت می‌دهند، در صورتی که جمهوری خواهی حداقل از زمان مرگ محمدشاه قاجار در تاریخ معاصر ایران مطرح بوده است.

جمهوری و اولین زن رئیس جمهور در ایران دوره قاجار حاصل همین برخورد ایران عصر قاجار با فرهنگ و تمدن غرب و اروپایی با نگاهی به تاریخ گذشته ایران در روزگار هخامنشی و بحران جانشینی بعد از قتل گئومات بوده است. همان‌طوری که در بخش اول بحث مشروعیت و بحران جانشینی به نقل از کتاب تاریخ نو نوشته جهاگیر میرزا اشاره شده: «... جمعی از خودخواهان بر سر میرزا صدرالماک اجتماع کرده کنکاش می‌نایند که باید دولت ایران را جمهوری نموده و امورات دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی باید ساخت» (جهاگیر میرزا، 1327: 317). این منبع یکی از منحصر به فردترین منابع تاریخ قاجار می‌باشد که نشان می‌دهد در دوره مرگ محمدشاه قاجار، اندیشه‌های غربی در برخورد با ایران عصر قاجار چنان نفوذ پیدا کرده است که جمعی از خودخواهان که مسلماً از شاهزادگان و درباریان و صاحبان قدرت در دربار بوده، خواهان نظام جمهوری در ایران عصر قاجار شده‌اند. مرگ محمدشاه قاجار مسائلی مانند برکناری حاج میرزا آقاسی به‌عنوان نماینده تصوف در دستگاه حاکم ایران را به‌دنبال داشته که موجب خلع کامل قدرت سیاسی صوفیان در دستگاه حاکم ایران گردیده است. صوفیانی که دگردیسی در اندیشه‌های آنان موجب آن گردید که ضلع قدرت از مذهب تسنن به مذهب تشیع از مغول تا صوفیان دگرگون شود و ماهیتی مستقل به ایران به‌عنوان یک حوزه تمدنی و یک دولت-ملت داده‌اند. اما با حذف تصوف از قدرت سیاسی ایران، پای موضوع جدیدی در مسائل سیاسی ایران در باب مشروعیت قدرت سیاسی به میان کشیده می‌شود و آن مسئله جمهوری خواهی و حکومت جمهوری بوده که به‌صورت بسیار اندک با توجه به طول قدمت تاریخی فرهنگ و تمدن ایرانی فقط در دو زمان کوتاه در تاریخ سیاسی ایران نمود پیدا کرده: یکی در ماجرای گئومات مغ در دوره هخامنشیان و نظرات اوتان (هوتان) از سران پارس و بیان حکومت ایزونومی و دیگری اقدام نادرشاه افشار در دشت مغان

و نظرخواهی از عموم برای انتخاب پادشاه. در دوره محمدشاه بحث جمهوری بیان می‌شود و به دنبال آن مباحث جمهوری‌خواهی، مشروطیت و در نتیجه انقلاب 1357 و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی را به دنبال دارد. ماجرای اولین زن رئیس‌جمهور یا شورای‌جمهور که عباس امانت در کتاب قبله عالم به آن پرداخته، دست‌مایه تحولات سیاسی بعدی ایران گردید. عباس امانت می‌نویسد: «مجلس امرای جمهوری که اندکی پس از درگذشت شاه تشکیل شد و خود را نماینده همه جناح‌های حکومت می‌خواند، مظهر همان اعیان و اشرافی بود که منافع‌شان به خطر افتاده بود؛ و طبعاً این مجلس حمایت ملک جهان، مهدعلیا جدید را نیز جلب کرده بود. این تحول - این دو تحول - یعنی تشکیل مجلس و برآمدن مهدعلیا به عنوان نماینده شاه - درخور ملاحظه بود (امانت، 1383: 153). موضوعی که عباس امانت بیان کرده، امری بسیار مهم در تاریخ سیاسی ایران است. درست است که عنوان کرده‌ام که این مجلس‌جمهور که به ریاست و پشتیبانی مهدعلیا امور را در دست گرفته و ریشه آن را به واقعه دشت مغان و مجلس عمومی که نادرشاه افشار برپا کرده می‌رسد و از سوی دیگر اندیشه فکری آن از غرب مشخصاً فرانسه به ایران وارد شده که امانت بیان کرده است که اختلاف اساسی که امیر کبیر با سفیر فرانسه داشته به اصرار میرزا مسعود انصاری در رابطه با الغات اندیشه جمهوری‌خواهی از سوی کنت دو سر تیژ سفیر فرانسه به اعضای مجلس‌جمهور بوده است (همان: 155-156)، اما باید اذعان نمود که تاریخ سیاسی ایران حداقل از دوره هخامنشیان تاکنون را باید بازایی جدیدی نمود و مفاهیم‌های تحمیل شده در تاریخ سیاسی ایران حال چه از سوی ایرانیان که بیشتر سوء برداشت از داده‌های غربی دارند و چه غربی‌ها دیدگاه‌های مختص به خود را دارند، باید ارزیابی عمیق نمود. چه بسا تاریخ ایران را باید با توجه به داده‌های تاریخی از نو تدوین کرد. با این حال به این نظر عباس امانت باید توجه نمود که ایجاد مجلس‌جمهور برای الغای سلطنت نبوده (همان: 153)، بلکه نتیجه آن سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار بوده است، اما خود پایه‌ای می‌شود برای تحولات آینده. در اینجا باید این نظر عباس امانت را با گفته جهانگیر میرزا سنجید؛ خودخواهان منظور نظر وی درخواست داشتند که: «باید دولت ایران را جمهوری نموده و امورات دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی باید ساخت»؛ در واقع آنان خواهان یک نظام جمهوری بوده‌اند، نه یک نظام پادشاهی. درست است که هدف این مجلس در وهله اول برکناری حاج میرزا آقاسی و به تبع آن تصوف بوده است، اما از نام مجلس‌جمهور و شخصیت مهدعلیا و نفوذ آن نیز استفاده می‌شود؛ نه تنها صوفیان بلکه جمهوری‌خواهان را نیز از رسیدن به خواسته جمهوری نمودن حکومت ایران و اینکه امورات دولتی را به مصلحت جمعی باید ساخت را نیز ناکام می‌گذارند. سخنی که جهانگیر میرزا در خصوص جمهوری‌خواهی مطرح

کرده، به مانند همان سخنی است که هرودت در کتاب تواریخ از قول اوتان (هوتان) بیان کرده است: «به نظر من آن زمانه گذشت که یک نفر از میان ما همه کاره باشد و خودسرانه فرمانروایی کند و راه و رسم حکومت استبداد، نه خوشایند است و نه مایه خیر و صلاح شما خود بهتر می دانید که فزونی قدرت و غرور چگونه کار کمبوجیه را تباه ساخت و همان وضع و حال را هم در دوره گئوماتای مغ را به رای العین دیدید. چگونه ممکن است این طرز حکومت را با قواعد اخلاقی و سیاست تطبیق داد... اما حکومت مردم درست بر خلاف آن وضع است. اولاً این طرز حکومت یعنی ایزونومی ظاهر و نام خوشایندی دارد که تساوی همگان در برابر قانون باشد. ثانیاً وقتی مردم زمامدار شوند دیگر رسم کار فرمانروای خودسر از بین خواهد رفت، دادگران و داوران با رأی عامه انتخاب می شوند و مسئول عمل خویش خواهند بود و در همه امور تعاطی افکار خواهد شد. از این رو پیشنهاد می کنم حکومت پادشاهی را کنار بگذاریم و مردم را صاحب اختیار سازیم، چرا که در واقع نام و عنوان مردم و دولت یکی است» (هرودت، 1380: 19-20 و 218). این امر با به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه قاجار به نافرجامی انجامید. هدایت درخصوص مجلس جمهور و جمهوری خواهان می نویسد: «... در معنی مشاهیر جماهیر امرای حضرت گردون شوکت و امنای دولت ابد مدت طریقه جمهوریه پیش گرفتند و روز به روز در قوت ایشان فزایشی روی داد. در غیبت موکب فیروز کوکب پادشاهی به مشاورت و کنکاش و اتفاق و رتق و فتق امورات کردند و بعد از اتفاق احکام مهوره به امرای جمهور... به خدمت علیا جناب مهدعلیا ... به توقیع عالیّه مزین نمودند» (هدایت، 1339: 353). اما این انجمن یا شورای جمهوری هر چند موفق به خلع و بیرون راندن حاج میرزا آقاسی و به دنبال آن تصوف می شود، اما جریان بسیار مقتدر طرفدار سلطنت در ایران آنان را مهار و به عنوان سدی در رسیدن به خواسته هایشان عمل می کنند. عباس امانت در این خصوص بیان می کند که چگونه وزیر امور خارجه، مسعود خان انصاری گرمرودی به همراه چند تن از مقامات عالیّه دیگر انجمنی در موازات مجلس جمهور به کمک اهالی شهر تهران ایجاد کرده است و امرای جمهوری که بر ارگ استیلا داشته اند را زیر سوال می برند و می گفتند: «در سلطنت ایران که پنج هزار سال است فتوری نیافته اینک امرا خللی خواهند کرد و بر آن سرند که بنیاد دولت را بر جمهور مقرر کنند و خود ارکان مشورت خانه باشند» (امانت، 1383: 155). سپهر نیز در این باره می نویسد: «عیسی خان دولوی قاجار که بیگلربیگی دارالخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان و جماعتی دیگر با سپهدار متفق بودند، ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امرا در ارک استیلا داشتند، ایشان در شهر مستولی بودند و چون سپهدار و سردار کار بر مخاصمت می رفت و آن حلیف امرای ارک می بود و این حریف زعمای

شهر، اندک اندک معادات و مبارات میان این هر دو گروه افتاد و هردو قبیله گاه و بی‌گاه به حضرت شهریار عریضه‌ها نگار می‌کردند و از یکدیگر به سعایت و شکایت زبان می‌گشودند» (سپهر، 1377: 941). گویا تمام مباحث مربوط به وقایع بعد از قتل گنومات مغ و نشست سران پارس دوباره بعد از مرگ محمدشاه قاجار پس از هزاره‌ها سر باز کرده و رقابت سه جناح طرفداران جمهوری، پادشاهی و آریستوکراسی را برای دوپست سال آینده بعد از مرگ محمدشاه قاجار در ایران رقم زده‌اند. اما پدیده سیاسی دیگر در این امور مربوط به دخالت دولت‌های روس و انگلیس می‌باشد. رد آنان در تمام جریانات سیاسی این مقطع تاریخی کاملاً روشن است و هیچ مسئله‌ای بدون نظر و پشتیبانی آنان صورت نمی‌گرفته؛ سپهر در خصوص عزل میرزا آقاسی توسط مهدعلیا به کمک مجلس جمهور و اینکه اختیارات تا آمدن شاه با او است و در جریان گرفتن سفرا روس و انگلیس و اینکه حکم مهدعلیا را روا دانسته سخن به میان می‌آورد (همان: 937). ما شاهد تضادهای شدید بعد از مرگ محمدشاه قاجار تا روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه قاجار هستیم، تضادهایی که در طول تاریخ ایران و برخورد ایران با جهان غرب شکل گرفته است. این تضادها در اشکال مختلف همچنان در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران استمرار دارد. از یک سو مواجهه هستیم با دخالت‌های سفرا روس و انگلیس و از سوی دیگر حذف جریان تصوف از حاکمیت ایران؛ درخواست جمهوری شدن نظام سیاسی ایران از سوی کارگزاران قدرتمند که به شورای جمهور و سرپرست آن مهدعلیا در واقع اولین رئیس جمهور زن محسوب می‌شود و از دیگر سو واکنش به شورای جمهور و تشکیل انجمنی مخالف آن که حامی سلطنت کهن ایران بوده‌اند. اما تضادها منجر به هرج و مرج می‌شود، تا جایی که خورموجی در کتاب حقایق‌الاکبار خود ماده تاریخی این وقایع را: «ذکر حقایق زمان ارتحال پادشاه مبرور و بیان شورش و طغیان برخی از گمراهان مغرور (ان الله لایحب کل خوان کفور)» اینچنین می‌آورد. از آمدن میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر و صدر اعظم آینده (در دوره ناصرالدین‌شاه بعد از مرگ امیر کبیر) و میرزا فضل‌الله برادرش از کاشان به تهران و در جبهه مهدعلیا قرار گرفتن تا شورش اشرار اتراک و الوار و دیگر شورش‌ها در ممالک ایران خبر می‌دهد (خورموجی، 1284: 36-41). با آمدن ناصرالدین‌شاه به تهران و بر سر نهادن تاج کیانی در تاریخ بیست و دوم ذیقعدۀ سال 1264 ه.ق برابر با بیست و یکم اکتبر سال 1848 م که تقریباً مصادف با انقلاب 1848 م فرانسه که به انقلاب فوریه نیز شناخته می‌شود، این انقلاب در نهایت به سقوط سلطنت (1830-1848 م) و تشکیل جمهوری دوم در فرانسه منجر شد. اما در عوض مجلس جمهوری در ایران منحل گردید. امانت در این خصوص می‌نویسد: «مجلس نوپای امرای جمهور نخستین قربانی این تقارن بود. امیرکبیر پس از ورود به پایتخت، فوراً صدرالماک اردبیلی، رئیس مجلس را به قم تبعید کرد.

اندیشه تشکیل یک مجلس مشورتی که حتی پیش از آمدن ناصرالدین شاه هم آماج حمله مخالفان بود ... بر اثر اقدام امیرکبیر دیگر کسی در ده سال آینده از مشورت خانه چیزی نشنید» و تحقق واقعی رویای به وجود آوردن یک مجلس مشورتی موثر می‌بایست نیم قرن دیگر، یعنی تا انقلاب مشروطیت 1323-1327 ه.ق در بوته اجمال بماند (امانت، 1383: 164). اما امانت در ادامه به یک نکته بسیار پنهان تاریخ ایران اشاره می‌کند، نکته‌ای که شاید در تاریخ نزدیک دویست ساله اخیر به آن در جریانات سیاسی و مجادلات پنهان به آن اشاره نمی‌شود. او می‌نویسد: «انحلال مجلس امرای جمهور چه بسا ناشی از برخوردی سیاسی ما بین امیرکبیر و کنت دو سر تیز، وزیر مختار فرانسه در تهران نیز بود که بالاخره به قطع روابط دو کشور انجامید. این مناقشه به ظاهر مولود زودرنجی و غرور دیپلماتیک فرستاده فرانسه بود (همان: 164). باید در یک تحقیق مستقل دیگر دقیقاً بررسی کنیم که چه نقشی فرانسه در ایجاد مجلس جمهوری داشته است. از سوی دیگر آیا پندار ما باید این باشد که رقابت‌های دول خارجی در تاریخ سیاسی ایران منحصراً به روسیه و انگلیس محدود می‌شده است، یا دول دیگر نیز از جمله فرانسه و آلمان از 1868 م تشکیل رایش دوم توسط بیسمارک و به تبع آن حضور دول دیگر اروپایی و بعدها آمریکاییان در انقلاب مشروطه به بعد، ایران صحنه رقابت‌های سیاسی پنهان این قدرت‌ها بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

مسئله و سوال اساسی این مقاله بررسی پیامدهای تاریخی شورای جمهور و اولین بانوی سرپرست شورای جمهور (رئیس جمهوری) یعنی مهدعلیا می‌باشد. در مقدمه فرضیاتی بیان شده که سعی شده برای اثبات آنان با بررسی و تحلیل منابع، فرضیات خود را در متن تحقیق به بوته آزمایش گذاشت تا به پاسخ به سوال اساسی تحقیق رسید. فرضیاتی که می‌توان برای این واقعه تاریخی در قبال مسئله اساسی و سوالات پیرامونی آن بیان کرد، بدین شرح بوده است. وقایع تاریخی ریشه در تاریخ سیاسی ایران داشته؛ به واقع نوعی جمهوری شورایی که در راس آن مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه قاجار قرار داشته، شکل گرفته و در تفکر عده‌ای از درباریان، جمهوری به‌عنوان جایگزین نظام سلطنت مطرح بوده؛ دیگر سقوط و نفوذ صوفیان که بنیان شکل‌گیری سلسله صفوی بود، به‌طور کامل در زمان درگذشت محمدشاه از صحنه سیاسی قدرت در ایران کنار زده می‌شوند. در پاسخ سوالی در مقدمه، می‌توان گفت برای مدتی کوتاه تحت لوایی مجلس جمهور

نوعی جمهوری شورایی در ایران برپا گشته است و می‌توان فرضیه دیگری پیرامون مسئله یاد شده بیان کرد. وقایع اشاره شده خود ریشه وقایع آینده تاریخ سیاسی ایران از مشروطیت تا دوره معاصر را در بر دارد. تحولات تاریخی عینی و ذهنی در طول تاریخ اثر خود را در بستر تاریخ می‌گذارند و با رخداد‌های تاریخی روی داده آنان نیز در حوادث تاریخی بعدی اثرگذار هستند. همانطور که در این تحقیق بیان شده است، در روزگار هخامنشی در جریان واقعه گئومات مغ، اوتان (هوتان) در بحث شکل‌گیری نظام آینده به نقل از تاریخ هرودت که تنها منبع قابل اتکا این مباحث است⁷، او از حکومت ایزونومی و اینکه امور باید به مصلحت جمع باشد، سخن می‌گوید که می‌توان این برداشت را داشت که گفتگوهای مطرح شده در آن مباحث بی‌شک از تحت تاثیر قرار گرفتن سران پارس از اندیشه‌های سیاسی یونانیان به‌خصوص آتن بوده است. همچنین در دوران اسلامی شاهد این هستیم که در حمله مغول، واقعه دشت مغان که منجر به پادشاهی نادرشاه افشار گردیده و در آن برای اولین بار واقعیت‌های ذهنی ناشی از خلع قدرت سیاسی یا در واقع کم‌رنگ شدن سه پایه ایدئولوژیکی سلسله صفوی در مواجهه حمله محمود هوتکی و سقوط اصفهان نوعی دموکراسی که اندیشه‌های صفویه را به چالش کشیده و خود بستر وقایع آینده حداقل از مرگ محمدشاه قاجار تاکنون بوده است را رقم زده و شاید این اندیشه داخلی را پرورانده که می‌شود به غیر از فره ایزدی به جایگزینی اندیشه دیگری در رابطه با آن پرداخت که در مرگ محمدشاه نظام جمهوری را مطرح می‌کند و درست خواسته آنان همانی است که در زمان هخامنشیان در بحران جانشینی توسط اوتان (هوتان) مطرح شده است و سوم روی کار آمدن کریم خان زند و اینکه خود را وکیل‌السلطنه (وکیل‌الرعا) نه پادشاه می‌دانسته که دیگر نیاز به تایید جامعه روحانیت شیعه را نداشته و از طرف شاه عباس سوم مجهول به حکومت پرداخته است. چرا کریم خان زند به جای کلمه وکیل از وزیر یا صدراعظم استفاده نکرد که خود جای تحقیق دارد. هر چهار واقعه تاریخی یک هدف داشته‌اند و آن مقابله با اندیشه فره ایزدی و نظامی که در آسیای جنوب غربی در تمدن‌های پیش از تمدن ایرانی برقرار بوده و توسط داریوش هخامنشی در فرهنگ و تمدن ایرانی پایدار گشته است. پادشاهی مبتنی در فره ایزدی که نمود آن را در فرمان مشروطه مظفرالدین‌شاه قاجار به وضوح می‌توان دید. مسئله دیگر اینکه فرانسویان نیز به‌مانند یونانیان در ایران آرمان‌های خود ناشی از انقلاب کبیر فرانسه را ترویج می‌کرده‌اند، به‌خصوص بحث جمهوری‌خواهی را که در متن مقاله به نقل از عباس امانت در خصوص برخورد با سفیر فرانسه آورده شده است. از سوی

⁷ در کتیبه بیستون با توجه به منبع دست اول بودن واقعه گئومات مغ، هیچ سخنی از گفته‌های تاریخ هرودت نیامده است.

دیگر ما نمی‌توانیم دقیقاً بگوییم منظور از شورای جمهور چه بوده است و تناقض منابع پیدا می‌کنیم. به صراحت جهانگیر میرزا خواسته جمعی از خودخواهان را برقراری نظام جمهوری می‌داند. همان مباحثی که اوتان (هوتان) مطرح کرده است، اما از سویی می‌بینیم که منابع تأکید دارند که همگی وفادار به شاه جدید ناصرالدین‌شاه قاجار هستند و همگی در مقابل حاج میرزا آقاسی یک جبهه متحد را شکل می‌دهند. تناقض دیگر اینکه در شهر در مقابل مجلس جمهور، انجمن شورای شهر تشکیل می‌شود که به شدت وفادار به سلطنت است و درست به‌مانند جدال کلامی عصر مشروطیت در رسائل مختلف آن دوره می‌باشد.⁸ همین ریشه کلامی این رسائل به حمایت از سلطنت و پادشاهی نیز به کتاب تاریخ بی‌هقی که در هزار سال پیش تدوین گردید و ماجرای قاضی ساعد نیشابوری را بیان می‌کند، باز می‌گردد. اما از سوی دیگر شورای جمهور مورد حمایت مهدعلیا است؛ حال به هر دلیل او سرپرست شورای جمهور است، به واسطه ملکه بودن و همسر محمدشاه بودن یا مادر پادشاه جدید یعنی ناصرالدین‌شاه. مهدعلیا با مسئله جانشینی فرزندش البته با حمایت شورای جمهور خواسته یا ناخواسته در حالتی قرار می‌گیرد که به‌عنوان اولین زن رئیس جمهور در تاریخ ایران می‌توان از او یاد کرد. در پایان بحث باید یادآور شد که اندیشه‌های خارجی چه یونانیان در عهد هخامنشی، چه فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها در دوره قاجاریه چگونه بر اندیشمندان داخلی اثر گذاشته؛ از یک سو با بحث جمهوری‌خواهی مواجه هستیم، از سوی دیگر با مشروطیت که به نوعی تفکر نظام پارلمانی انگلیس می‌باشد و از سوی دیگر به‌نظر نگارنده و داده‌های تاریخی، نفوذ سیاسی صوفیان که شکل‌دهنده سلسله صفویه بوده و یکی از سه پایه تفکری مشروعیت صفویان مبنی بر رابطه مریدی و مرادی را داشته، در زمان مرگ محمدشاه و طرد حاج میرزا آقاسی از صحنه سیاسی قدرت و ایفای نقش در دستگاه سیاسی حاکم اثر داشته است. آیا جدال اندیشه سیاسی انگلیسی و فرانسوی در ایران با توجه به نفوذ فرهنگی دو دولت بر قرار بوده است؟ حال باید به این پرسش که آیا این حقیقتاً در اتفاقات آینده اثر داشته پرداخت که هر چند در پژوهش «بررسی جمهوری‌خواهی در ایران از ابتدا تا پایان حرکت جمهوری‌خواهی سردار سپه (رضاشاه)» تدوین گردیده، به آن پاسخ داده شده است، اما نیازمند تدوین یک پژوهش مستقل دیگر می‌باشد.

⁸ در اینجا اشاره به کتاب تذکره‌الغافل و ارشادالجاهل می‌باشد.

منابع و مأخذ

- آتشگر، مسعود، (1397)، «جدال مفهومی درباره عدالت‌خواهی در دوران قاجار و مشروطه»، تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع‌الدوله، (1349)، صدرالتاریخ، به‌اهتمام محمد مشیری، تهران: سازمان انتشارات وحید.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع‌الدوله، (1363)، تاریخ منتظم ناصری، به‌اهتمام محمد اسماعیل رضوانی، تهران: نشر دنیای کتاب
- امانت، عباس، (1383)، قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر کارنامه.
- پهنادایان، شاهین، (1386)، «سیری بر تفکر سیاسی قدرت در ایران»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره 7.
- پهنادایان، شاهین، (1391)، «سیری کوتاه بر تفکر سیاسی قدرت در ایران: اندیشه جمهوری‌خواهی یا حکومت دموکراسی (بررسی جمهوری‌خواهی در ایران از ابتدا تا پایان حرکت جمهوری‌خواهی سردار سپه (رضاشاه))»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره 19.
- پهنادایان، شاهین، (1396)، «مروری بر ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران عصر قاجار»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، سال سیزدهم، شماره 38.
- پهنادایان، شاهین، (1389)، «بررسی چند کانون مهم اثرگذار بر اندیشه‌های ترقی‌خواهانه در دوره قاجار»، فصلنامه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، دوره 2، شماره 5.
- پهنادایان، شاهین، (1389)، تاریخ مختصر تحول دولت در اسلام، البرز: انتشارات سرافراز.
- خورموجی، محمدجعفر، (1284)، تاریخ قاجار «حقایق الاخبار ناصری»، به کوشش حسین خدیو جم، بی‌جا.
- زوبر، پی.ام، (1347)، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود مصاحب، تبریز: نشر چهر.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (1377)، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجار) ج2 و3، به‌اهتمام جمشید کیانفر، تهران: انتشارات طهوری.
- سیوری، راجر، (1366)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شمیم، علی اصغر، (1389)، ایران در دوره قاجار، تهران: انتشارات بهزاد.

- شوشتری، میر عبداللطیف خان، (1363)، تحفه العالم و ذیل تحفه، به اهتمام صمد موحد، تهران: انتشارات طهوری.
- ظهیرنژاد ارشادی، مینا، (1381)، اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد محمدشاه قاجار، تهران: مرکز اسناد دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- عابدی، سعید و باهوش فاردقی، محمود، (1394)، «بررسی جنبش جمهوریخواهی رضاخان و زمینه‌ها و دلایل ناکامی»، فصلنامه تاریخنامه خوارزمی، دانشگاه خوارزمی کرج، سال دوم، شماره 3.
- فرهانی منفرد، مهدی، (1395)، مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قدیمی قیداری، عباس، (1389)، «بحران جانشینی در دولت قاجار»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، سال دوم، شماره 1 (پیاپی 5).
- مصلی‌نژاد، عباس، (1401)، جمهوریخواهی در ایران، تهران: انتشارات اختران.
- میرزا، جهانگیر، (1384)، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال، تهران: نشر علم.
- نفیسی، سعید، (1393)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران: انتشارات اهورا.
- نوایی، عبدالحسین، (1383)، مهاباد، تهران: انتشارات اساطیر.
- هدایت، رضا قلی خان الله باشی، (1339)، روضه‌الصفای ناصری ج 10، تهران: انتشارات پیروز.
- هرودت، تواریخ، (1380)، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: انتشارات افراسیاب.
- Amanat, A, (2017), "Aqasi", in the Encyclopedia Iranica, <https://iranicaonline.org/articles/aqasff-ujuli-mnsz-adras-ivxni-ca>

گذر تاریخ (فصلنامه علمی)

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه
سال اول، شماره 4، اسفند 1403

قورچی‌ها در روزگار شاه عباس اول

سجاد ظهرعلی محمد¹، محسن مومنی²، عزیز طالعی قره‌قشلاق³

چکیده

شناخت تاریخ ایران در دوره صفویه به علت حضور نیروی قورچی‌ها در ارتش شاه عباس اول از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا که آن‌ها در ردیف اول سواره‌نظام ارتش شاه عباس اول قرار داشتند. از زمان شاه طهماسب اول صفوی، قورچی‌ها به عنوان اهرم نظامی وارد ساختار ارتش صفوی شدند. در زمان شاه عباس اول، قزلباش‌ها می‌خواستند در قدرت شاه صفوی سهیم شوند و به ساختار دولت نفوذ کنند، از طرف دیگر شاه عباس اول برای کاهش قدرت قزلباش‌ها در ارتش تلاش می‌کرد. قورچی‌ها در ارتش شاه عباس اول آن قدر قدرتمند شده بودند که قزلباش‌ها تاب تحمل آن را نداشتند و سریعاً با نیروی سپاه قورچی وارد رقابت‌هایی شدند که البته بی‌ثمر ماند. این مسئله خود موجب درگیری و جناح‌بندی‌هایی میان قورچی‌ها و قزلباش‌ها در ارتش شاه عباس اول شد. اما با مرگ شاه عباس اول دوباره نیروی سواره‌نظام قزلباش آن موقعیتی را که در دوره شاه صفوی از دست داده بودند، بدست آوردند.

پژوهش حاضر به دنبال آن است که جایگاه قورچی‌ها در ارتش شاه عباس اول و اختیارات آن‌ها در ارتش و علت توجه شاه عباس به این بدنه نظامی از ارتش بپردازد و این مهم را نمایان سازد که چرا شاه عباس اول قورچی‌ها را به عنوان بخش سواره‌نظام در ردیف اول ارتش صفوی قرار داد؟ براساس یافته‌ها، قزلباش‌ها به دنبال آن بودند که در قدرت شاه عباس اول سهیم شوند، اما توفیقی نیافتند و شاه عباس قزلباش‌ها را دور زد و آن‌ها را در ردیف سوم سواره‌نظام ارتش صفوی که نقش آنچنان مهمی همچون دوران قبل نداشتند قرار داد. شاه عباس تمامی امتیازات قزلباش‌ها را گرفت و قزلباش‌هایی که زمانی در دوره شاه اسماعیل اول به عنوان اهرم مهم دفاعی و نظامی محسوب می‌شدند، به جای آن‌ها قورچی‌ها را در ردیف اول سواره‌نظام ارتش صفوی قرار داد و این مسئله به ضعف عناصر نیروی نظامی قزلباش انجامید. اما بعدها نیز شاه عباس اول از قدرت نیروی قورچی‌ها کاست و به مقابله با آنان برخاست و مقام آن‌ها را به غلامان گرجی سپرد.

واژگان کلیدی: قورچی‌ها، ارتش، شاه عباس اول، صفویه، نظامی‌گری.

¹ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه ارومیه، آذربایجان غربی، ایران، Sajadzohral1378@gmail.com

² دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ایران، m.momeni@urmia.ac.ir

³ استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ایران، a.talei@urmia.ac.ir

مقدمه

تاسیس سلسله صفویه در سال 907ق در تاریخ ایران نقطه عطفی به شمار می‌رود. صفویان با غلبه بر آق‌قویونلوها قدرت را در ایران بدست گرفتند. با روی کار آمدن شاه عباس اول، ایران از نظر نظامی متحول شد و ارتش صفوی به دو بخش سواره‌نظام و پیاده‌نظام تقسیم شد که از همه مهم‌تر قورچی‌ها بودند که در ردیف اول سواره‌نظام ارتش صفوی جای گرفتند. اما این بخش از ارتش با نیروی قزلباش‌ها وارد رقابت‌هایی از نظر نظامی شدند. شاه عباس اول از قدرت نظامی قزلباش‌ها کاست و تمامی امتیازات آن‌ها را گرفت و قورچی‌ها بودند که جای قزلباش‌ها را در ردیف اول ارتش صفوی اشغال کرده بودند و شاه عباس اول از میان قزلباش‌ها، قورچی‌ها را انتخاب کرد.

فرضیه پژوهش حاضر این است که جدال و ستیز میان قورچی‌ها و قزلباش‌ها و در نهایت توجه شاه عباس اول به قورچی‌ها به عنوان اهرم نظامی مهم که وفادار به شاه بودند، این مسئله قزلباش‌ها را بیش از پیش ضعیف ساخت. اما بعدها قورچی‌ها نیز قدرت خود را از دست دادند و شاه عباس اول در طول دوره سلطنت خود هم باعث اوج‌گیری قدرت صفویه و هم باعث زوال این سلسله گردید. قیاس‌های تاریخی ممکن است که بعضی از ابهامات را برطرف کند، اما بسیاری از نکات تاریخی تاریک و بی‌قید بر جای می‌ماند، اما درست جاذبه شخصیت شاه عباس در همین جا است. روش و رویکرد پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی و براساس فیش‌برداری و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

پیشینه پژوهش

درباره موضوع تحقیق حاضر، پژوهش جامع و مستقلى صورت نگرفته است. یکی از پژوهش‌هایی که به این موضوع پرداخته، مقاله‌ای تحت عنوان نگرشی بر سازمان سپاه در عصر شاه عباس صفوی از جهانبخش ثواقب است که پژوهشگر به صورت گذرا به قورچی‌ها و نقش آن‌ها در ارتش شاه عباس اول پرداخته است. یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در این راستا به نگارش درآمده، پژوهشی با موضوع سازمان نظامی صفویه از آغاز تا پایان دوره شاه عباس کبیر از غلامی فیروزجائی و حیدری می‌باشد که پژوهشگران مذکور در این پژوهش به صورت گذرا به قورچی‌ها پرداخته و عنوان می‌کنند که فرمانده قورچی‌ها، «قورچی‌باشی» نام دارد که شخص شاه عباس اول آن‌ها را در ردیف سواره‌نظام ارتش قرار داده است. یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در این ارتباط است، کتاب

«ایران عصر صفوی» از «راجر سیوری» با ترجمه کامبیز عزیزی است که به شکل کلی در مورد ارتش شاه عباس اول مطالبی را آورده است. یکی از پژوهش‌های دیگر کتاب «ارتش صفوی» از حمید اسدپور و حسین اسکندری است که درباره ارتش صفویان در ادوار مختلف پادشاهان صفوی به صورت کلی مطالبی را ذکر کرده است. یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در همین راستا است، کتاب «تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه» از خانبابا بیانی است که پژوهشگر درباره اجزای ارتش صفوی از ابتدا تا پایان سلطنت سلسله صفوی به صورت کلی مطالبی را ذکر کرده است. نقاط قوت پژوهش حاضر در این است که به قورچی‌ها و جایگاه آن‌ها در ارتش شاه عباس اول به صورت جزئی پرداخته است و نقاط ضعف پژوهشگران دیگر شاید این باشد که به قورچی‌ها و ارتش شاه عباس اول به صورت گذرا و در چند سطر اشاره کرده‌اند.

معنی قور، قورچی و سلاح و موقعیت نظامی آن‌ها در زمان شاه طهماسب اول و شاه عباس اول صفوی

قور به معنی سلاح و ساز و برگ جنگی و قورچی کسی است که دارای این اقلام است. سپاه قورچیان که ابتدا به تعداد کم در زمان شاه طهماسب اول تشکیل شده بود، مسلح به تیر و کمان و شمشیر، خنجر، نیزه، تبرزین و سپر بود. قورچیان در جنگ‌ها همواره سواره به نبرد می‌پرداختند و کلاه‌خودی که دارای زرهی زنجیردار و بر گونه‌ها می‌افتاد را استفاده می‌کردند، اما در زمان شاه عباس اول کلیه آن‌ها مجهز به تفنگ شدند و همچنان سواره به میدان جنگ می‌رفتند. به نوشته سفرنامه دن گارسیا: «قورچی‌ها با تیری زرین که بر عمامه خویش نصب می‌کنند از دیگر سربازان مشخص می‌شوند. آنان چنان ستمگر و مغرور هستند که اگر کسی زیر فرمان آنان است و نافرمانی کند ولو حاکم شهری باشد با ضربات چوب تنبیه می‌گردد و ما بارها شاهد این‌گونه تنبیه‌ها بوده‌ایم» (پارسادوست، 1388: 452). فرمانده قورچیان، قورچی‌باشی نامیده می‌شد. عمده‌ترین ارکان دولت باهره و ریش سفید قاطبه ایلات و اویماقات ممالک محروسه قورچی‌باشی بود و بدیهی است که مقام او بعد از وزیر اعظم اعتماد الدوله بود (میرزا سمیعا، 1378: 7).

تشکیل سپاه قورچی از میان قزلباش‌ها توسط شاه عباس اول صفوی

در مورد تشکیل سپاه قورچی از قزلباش‌ها می‌توان گفت که شاه عباس ضمن سایر جهات، نظر بر جلوگیری از گردهمایی قزلباش‌ها و توطئه علیه خود داشت. قزلباش‌ها در زمان شاه عباس مقام برتر خود را در کشور ایران از دست دادند و این احتمال وجود داشت که چون در گذشته برای به دست آوردن مجدد آن به توطئه بپردازند. شاه با تشکیل سپاه قورچی از قزلباش‌ها بخشی از آنان را در برابر ناراضیان قرار داد و تجمع احتمالی قزلباشان ناراضی را دشوار ساخت. ناراضیان قزلباش سپاه قدرتمند قورچی را که قزلباش و تابع شخص شاه بودند در برابر خود می‌دیدند و بر فرجام کار خود بیمناک می‌گردیدند. نکته دیگر درباره ضرورت تشکیل سپاه قورچی آنکه شاه عباس با وجود بدبینی و ناراضیتی از اعمال گذشته برخی از قزلباش‌ها و با آگاهی از شجاعت و روحیه جنگاوری قزلباشان به مصلحت قدرت نمی‌توانست خود را از وجود چنین نیروی مقتدر و چاره‌ساز آن هم در شرایط سال‌های نخست پادشاهی محروم سازد و قزلباشان را به کلی از خود دور کند (پارسادوست، 1388: 454).

اصلاحات شاه عباس در مورد قورچی‌ها

اصلاحات نظامی از همه مهم‌تر بود، زیرا مادامی که قزلباش‌ها تقریباً تمام نیروی نظامی صفویه را تامین می‌کردند، امکان بیرون راندن آن‌ها از پست‌های رده بالا وجود نداشت. بنابراین شاه عباس شروع به توسعه ارتش ثابتی کرد که به ارث برده بود. هزینه این ارتش از خزانه سلطنتی تامین می‌شد و وفاداری به شخص شاه را ممکن می‌ساخت. او تعداد قورچی‌ها یا سواره‌نظام خانگی را به بیش از دو برابر یعنی بیش از 12000 نفر رسانید. این‌ها افراد قبیله قزلباش بودند که وفاداری خود به قبیله را فدای وفاداری به شخص شاه کرده بودند. آن‌ها در اصل در واژگان امروزی، «شاهسون‌ها» یا «عاشقان شاه» بودند. رابطه آن‌ها با شاه چنان مستحکم بود که بدون اجازه پادشاه حق ازدواج نداشتند (بلو، 1392: 53). هنگامی که یک قورچی سرشناس فوت می‌کرد، شاه معمولاً دستور می‌داد که او را در محدوده آرامگاه صفویان در اردبیل دفن کنند. شاه عباس شروع به انتصاب قورچی‌ها در استان‌های مهم و پست‌های درباری که قبلاً در اختیار امیران قزلباش بود کرد. فرمانده آنان یعنی قورچی‌باشی نیز یکی از پنج مقام رسمی برجسته حکومتی شد و این مقام را تا پایان حکومت سلسله صفوی حفظ کرد (همان: 54).

مقام قورچی، وزیر قورچیان و حقوق قورچی‌ها

قورچی‌باشی که به لقب رکن‌السلطنه نیز خوانده می‌شد، پس از اعتمادالدوله بزرگترین شخصیت دولت صفوی بود. ریاست یا ریش‌سفیدی همه طوایف و ایل‌های مختلف قزلباش با او بود. تمام امور قورچیان را او اداره می‌کرد و تیول و مواجب سالانه ایشان با اجازه و تصدیق وی پرداخته می‌شد. او خود هر سال از هزار تا هزار و پانصد تومان حقوق می‌گرفت و ناحیه کازرون تیول وی بود. ریاست قورچیان همواره به یکی از سران نامی طوایف قزلباش که مورد اعتماد کامل شاه بود سپرده می‌شد. شاه عباس این مقام را از سال 1023 ق به داماد خود عیسی‌خان صفوی که رئیس خاندان شیخاوند بود، داد. عده قورچیان در زمان شاه عباس 12000 نفر بوده است (فلسفی، 1347: 401-402). وزیر قورچیان به کارهای دفتری قورچیان رسیدگی می‌کرد و با مستوفی قورچیان احکام مواجب و تیول ایشان را تهیه می‌نمود (همان: 415).

موقعیت قورچی‌ها در دوره‌های مختلف پادشاهان صفوی

در روزگار سلطنت شاه اسماعیل اول، اهمیت قورچی‌باشی کمتر از اهمیت امیرالامرا بود. این روند در دوره برتری قزلباش‌ها در فاصله 930 ق و 940 ق تداوم داشت. در حقیقت قدرت امیرالامرا در گذر این دوره افزایش فوق‌العاده‌ای یافت. در گذر این دوره از فترت قزلباش‌ها یگانه‌ذکری که از قورچی‌باشی به میان آمده اشاره‌ای است به تاتار اوغلی قورچی‌باشی که یک تکلو بود و در 935 ق به علت دشمنی با چوها سلطان کشته شد و نیز اشاره‌ای است به دوره بیگ تکلو قورچی‌باشی که در 937 ق در شورش تکلوها کشته شد. پس از 940 ق که طهماسب موفق به اعمال دوباره قدرت شاهی به مانند یک نهاد حکومتی شد، اهمیت سیاسی و نظامی امیرالامرا کاهش یافت و اهمیت قورچی‌باشی که پیش از آن تحت انقیاد امیرالامرا بود رو به فزونی نهاد (سیوری، 1382: 151). سیوند و کلبیگ افشار قورچی‌باشی از حدود 945 ق تا زمان مرگش در 969 ق مرتبه والایی داشت. اقتدار قورچی‌باشی تا روزگار شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده در زمینه‌های سیاسی و نظامی همچنان گسترش می‌یافت تا جایی که به با نفوذترین صاحب منصب در دولت تبدیل شد و حتی در زمان شاه عباس اول که واحدهای نوین غیر ترکمن ایجاد شدند و بیرون از پهنه فرماندهی قورچی‌باشی‌ها بودند، این صاحب منصب همچنان در امور عامه اهمیت بسیاری داشت. تاین ولی خان افشار حاکم کرمان دارای مقام قورچی‌باشی در 996 ق هست که به مدت بیش از

چهل سال از حدود 955ق تا 995ق بیشترین قورچی باشی از میان قبیله افشار بوده است (اسکندر بیگ، 1377: 456).

جایگاه قورچی‌ها در دیوان مرکزی صفویه و نوع سلاح آن‌ها

قورچی‌باشی یکی از اعضای دیوان مرکزی و فرمانده سواره نظام قبیله ترکمان موسوم به قورچیان بود که به گفته مینورسکی، آن‌ها مانند مخازن اسلحه متحرک به کمان و تیر و شمشیر و خنجر و تبر جنگی و سپر به عنوان سلاحی نگهدارنده مسلح بودند. وظیفه قورچی‌باشی در دولت صفویان نخستین و مناسبات مشترک میان منصب او و منصب امیرالامرا کاملاً نامشخص است. در ولایات صاحب منصبانی بودند که قورچی‌باشی نامیده می‌شدند و فرمانده لشکرهای قورچی محلی بودند، به عنوان مثال در 984ق حسین قلی روملو به مقام قورچی‌باشی قورچیان مشهد منصوب شد. صفویه در 974ق پس از اعزام‌های چندی سرانجام گیلان را تصرف کردند و در نهایت خان احمد فرمانروای گیلان بوسیله حسین بیگ بن بیرام بیگ قرامانلو که قورچی‌باشی امام قلی میرزا بود دستگیر شد (سیوری، 1382: 172). این از آن اصلاحات ویژه بود و ظاهراً روشنگر آن است که امیر حسین بیگ فرمانده شماری از قورچیان تحت امر امام قلی میرزا سپاه طهماسب بوده است. احسن‌التواریخ از قورچی‌باشی پادار نام می‌برد که مفهومی مبهم است و در متن اصلی می‌نویسد: «در 945ق فرمان عالی نفاذ شد که القاص میرزا و منشا سلطان استاجلو و سوندوک بیگ طالش و سپاه قراباغ و مغان و بیست هزار از جنود نصرت نشان به موافقت قورچی‌باشی پادار که در آن اوان از شروان آمده بود و بر مدخل و مخارج آن ولایات آگاهی و وقوف تمام داشت متوجه تسخیر شروان شوند» (همان: 173).

نژاد قورچی‌ها و جایگاه آنان در ارتش شاه عباس اول

قورچی‌ها اصالتاً از نژاد قدیمی و اجنبی هستند که همواره در شجاعت معروف بوده‌اند. این اشخاص مثل ترکمن‌ها در چادر زندگی می‌کنند و اولادشان را از جوانی برای شاه می‌فرستند که مشغول تربیت آن‌ها می‌شوند تا وقتی که شاه‌شناس شوند. همه آن‌ها سوار هستند و جیره و مواجب خوبی به ایشان داده می‌شود و گاهی اشخاصی از میان آن‌ها بیرون می‌آیند که به مناصب و مقامات عالی

مملکت نائل می‌شوند. معمولاً آن‌ها را قزلباش می‌نامند، زیرا سابقاً کلاه قرمز به سر می‌گذاشتند. شاه عباس 22000 هزار قورچی دارد که همه شجاع و دلیر هستند و در میدان جنگ مایه حیرت می‌شوند (تاورنیه، 1336: 581). شاه عباس اول کوشش فراوانی کرد که این دسته قشون را براندازد و به جای آن‌ها غلامان را قرار دهد، زیرا از این دسته وحشت داشت و گاهی به محارم خود می‌گفت که فقط این قورچی‌ها هستند که می‌توانند با اقتدار سلطنتی مقاومت و مخالفت نمایند، به این جهت در برانداختن آن‌ها خیلی کوشید و بعضی از امتیازات آن‌ها را از بین برد و به غلام‌ها داد، اما در همان جا توقف کرد و نتوانست خیال خود را کاملاً به موقع اجرا بگذارد. سردار قورچی‌ها ملقب به قورچی‌باشی است و باید از خود آن‌ها باشد و شاه نمی‌تواند از طایفه دیگر کسی را بر آن‌ها سردار کند (همان: 582). با این که شاه عباس از عده آن‌ها بسیار کاست، نزدیک به 30000 هزار سوار باقی مانده‌اند و هرگز عده قورچیان کمتر از این نبوده است. گاه عده قورچیان چندان زیاد بوده که شاه 80000 هزار نفر آنان را در جنگ به کار می‌گرفته است. کلمه قورچی به معنای طرد کردن و راندن است با این که قورچی‌ها چند بار شکست خورده‌اند و هنوز نیرومندترین و سهمناک‌ترین بخش نیروی نظامی ایران می‌باشند. این‌ها از نژاد ترکمانان و تاتارها می‌باشند و پدران‌شان در زمان‌های گذشته به سلحشوری و زورمندی و پرشکویی و قناعت شهره بودند. این‌ها در دهکده‌های خودشان زندگی می‌کنند و با قبایل و طوایف دیگر آمیزش ندارند (شاردن، 1393: 1191/3). قورچیان بازماندگان گله‌بانان مسلمان هستند که بارها در ایران دولتی را ساقط کرده و دولت دیگری روی کار آورده‌اند و می‌توان باور کرد بیش از آنچه برای عثمانی زیان‌مند بوده‌اند، برای ایران خطر داشته‌اند و به سخن دیگر ایرانیان فرزندان آن پدرانی هستند که شیخ صفی بنیان‌گذار سلسله صفوی را چندان یاری کردند که بر دشمنان خود پیروز شد. شیخ صفی به پادشاه این افتخار را بخشید که کلاهی از مخمل سرخ که شکلی خاص داشت و خود شیخ نیز کلاهی بدان سر می‌نهاد بر سر گذارند و آن را تاج می‌نامیدند. این گروه از آن زمان که کلاه سرخ بر سر نهادند به قزلباش یا سرخ‌سر معروف شدند و این‌ها نسبت به حضرت علی (ع) و فرزندان‌ش تعصب خاصی دارند (همان).

وظیفه قورچی‌باشی در ارتش شاه عباس اول

قورچیلر عبارت از گارد مخصوص سلطنتی بود و وظیفه این افراد حفظ شخص شاه بود. این‌ها مثل قزلباش به شکل سواره می‌جنگیدند و فرمانده آن‌ها به شخص عیسی خان بیگ داماد شاه بود که از اهالی اردبیل و جز طایفه شاهسون بود. فرمانده این قسمت به اسم قورچی‌باشی بود و ابتدا الله وردی خان فرماندهی این قسمت را بر عهده داشت (قانعی، 1335: 32-33). افسران زیر فرماندهی قورچی‌باشی عبارتند از: مین‌باشی (فرمانده یک هزار نفر)، یوزباشی (فرمانده یک صد نفر)، اون‌باشی (فرمانده ده نفر). لازم به ذکر است که گذشته از آهنگ‌های لشکرکشی، وظایف قورچی‌باشی رسیدگی به کارهای سپاه و به کارگماری گزینش و تدارکات دسته‌های گوناگون نظامی نیز بوده است (قانعی، 1335: 32-33؛ رضایی، 1378: 164؛ معطوفی، 1382: 2/ 659).

رابطه قورچیان با قزلباش‌ها و نظر سفرنامه نویسان خارجی در مورد قورچی‌ها

شاه عباس ابتدا به قورچیان پرداخت و قورچیان را عموماً از میان قزلباش‌های نیرومند، دلیر و جنگاور انتخاب کرد. او همچنین هرگونه ارتباط قورچی را با طایفه خود قطع نمود و چون یکی از علت‌های وابستگی قزلباش به رئیس طایفه‌اش دریافت مقرر بود، شاه عباس مقرری قورچیان را از خزانه شاهی پرداخت کرد. قورچیان فقط از شخص شاه اطاعت می‌کردند و دستورهای او را به مورد اجرا می‌گذاشتند. شاه عباس به قورچیان اعتماد داشت و نگهبانی کاخ‌ها و چادرهای شاهی را هنگام لشکرکشی و یا سفر مانند زمان شاه طهماسب به عهده قورچیان گذاشت. تاورنیه که از زمان شاه صفی به ایران آمده است، می‌نویسد: «قورچیان از نسل نژادی خارجی هستند که همواره به شجاعت مشهور بوده‌اند، این جماعت مانند ترکمن‌ها زیر چادر به صورت اردو زندگی می‌کنند و اغلب به مقامات عالی مملکتی می‌رسند (پارسادوست، 1388: 451). شاردن تصریح می‌کند که آنان سپاهیان قوی‌هیکل و دلاور هستند و با دیگران آمیزش ندارند. نیاز به توضیح نیست که قزلباش‌ها عنوان کلیه افراد ایل‌های ترک نژادی هستند که در ملازمت با شاه اسماعیل اول با مخالفان او نبرد کردند و در پیروزی او بر مخالفانش نقش مهمی داشتند. تاورنیه در مورد نظر شاه عباس نسبت به قورچیان می‌نویسد: «شاه عباس اول سعی بسیاری کرد تا این نوع قشون را از میان بردارد و غلامان را به جای آن بنشاند. انزجارش از قورچی‌ها از حسادت و بدگمانی مایه می‌گرفت، زیرا این سپاه بسیار قدرتمند بود و شاه به مقربان‌ش می‌گفت که فقط قورچیان توانایی مقابله با

قدرت سلطنتی را دارند، لذا کوشید تا به طریق ممکن آنان را از میان بردارد و نخست قسمتی از امتیازات آنان را گرفت و به غلامان داد، اما در همان جا ماند و نتوانست نقشه‌اش را به پایان برساند» (همان: 452). روشن است که تاورنیه، قورچیان را که زیر نظر مستقیم شاه بودند را با سپاهی قزلباش وابسته به طایفه‌های مختلف قزلباش که از رئیس طایفه خود دستور می‌گرفتند اشتباه گرفته است. قزلباش در آغاز پادشاهی شاه طهماسب اول به ویژه در سراسر دوران پادشاهی شاه محمد پدر شاه عباس اول با یکدیگر و با شاه به جنگ پرداختند و مادر و برادر شاه عباس اول را به قتل رساندند و او را سه بار به تخت پادشاهی نشاندند و پدرش شاه محمد را از پادشاهی برکنار کردند. افزون بر آن‌ها، قزلباشان بودند که امتیازهایی مانند مقام وکالت شاه، نایب شاه، فرماندهی سپاه، حکومت ولایت‌ها و لقب خانی را به دست آوردند و شاه عباس برای تضعیف موقعیت سران قزلباش آن مقام‌ها و لقب‌ها را به افراد دیگری نیز واگذار کرد (همان). قورچیان که از میان دلاوران قزلباش انتخاب شده و هر نوع رابطه آنان با سران طایفه‌هایشان قطع گردیده بود، مورد اعتماد شاه بودند. به نوشته پیترو دلاواله که از نزدیک شاهد وضع سپاهیان شاه بود: «قورچیان معتبرترین رسته نظامی در میان رسته‌های ارتش شاه و بسیار طرف توجه او بودند و نگهبانان مخصوص قصر شاهی و چادرهای خاص سلطنتی از میان آنان انتخاب می‌گردید» (همان).

تعداد قورچی‌ها در زمان شاه طهماسب اول

تعداد قورچیان در زمان مرگ شاه طهماسب به نوشته اسکندر بیگ بالغ بر 4500 نفر بود. بوداق منشی قزوینی آنان را 3000 نفر اعلام می‌کند. در رژه سپاهیان که در 936 ق در برابر شاه طهماسب انجام گرفت، 5000 قورچی شرکت نمودند. شاه طهماسب با تشکیل سپاه قورچی شالوده تاسیس یک نیروی نظامی مطیع شاه را بنیان نهاد. او با آن که سال‌های دراز پادشاهی کرد، تعداد آنان را افزایش نداد. با آن که قورچیان وظیفه نگهبانی کاخ‌های شاهی را نیز برعهده داشتند و هر یک از آنان به فراخور موقعیت خود از 5 تا 50 نفر ملازم داشت، شاه طهماسب حقوق آنان را مدت 14 سال تا پایان حیات خود نپرداخت و پروای آن نداشت که هزاران قورچی برای تامین معاش و هزینه‌های خود و ملازمان خویش از چه راهی اقدام کنند (پارسادوست، 1388: 450).

تعداد قورچی‌ها در ارتش شاه عباس اول به نقل از سفرنامه نویسان خارجی

عده قورچیان به نوشته پیترو دلاواله 12000 هزار نفر بود. شاردن تعداد گذشته آنان را 60 تا 80 هزار می‌داند که شاه عباس دوم صفوی تعداد آنان را به 30 هزار نفر کاهش داد. تاورنیه درباره تعداد آنان در زمان شاه سلیمان می‌نویسد: «می‌گویند که شاه ایران تا 22000 هزار قورچی نگهداری می‌کند که همه سربازانی ماهر هستند و به هنگام نبرد معجزه می‌کنند». کمپفر، منشی و پزشک هیات سوئدی که در زمان شاه سلیمان وارد ایران شد می‌نویسد: «شاه عباس با ایجاد دو واحد جدید نظامی به نام‌های غلامان و تفنگداران از تعداد قورچیان کاست به صورتی که قورچی‌ها از نظر تعداد در درجه بعدی واحدهای دیگر قرار گرفتند» (پارسادوست، 1388: 452). در زمان شاه سلیمان قوای 15 تا 20 هزار نفری قورچی فقط جز کوچکی از نیرویی است که در گذشته به همین نام وجود داشته است. به نوشته اولناریوس که هشت سال پس از درگذشت شاه عباس و در زمان شاه صفی به ایران آمد، می‌نویسد: «قورچیان در مواقع صلح آزاد هستند و فقط در مواقع جنگ احضار شده و تحت فرماندهی قورچی‌باشی قرار می‌گیرند». قورچیان نیروی سواره‌نظام شاهی بودند و مانند عموم واحدهای نظامی زمان شاه عباس و جانشینانش فقط حقوق دریافت می‌داشتند و تامین کلیه مواد غذایی برای خود و علوفه برای اسبان به عهده آنان بود. قورچیان سرپرستی هر یک از سلاح‌ها و بعضی کارهای شاه را نیز بر عهده داشتند. بعضی از آنان عبارت بودند از: قورچی شمشیر، قورچی خنجر، قورچی کمان، قورچی ترکش، قورچی نیزه، قورچی سپر، قورچی زره، قورچی دستار، قورچی دستکش، قورچی چکمه، قورچی کفش، قورچی مهمیز، قورچی دهانه اسب، قورچیان زبده‌ترین جنگاوران شاه بودند. به نوشته اسکندر بیگ: «در هر معرکه که 100 نفر از قورچیان شاهی بودند با 1000 نفر از سایر طبقات حشم برابر بودند» (همان: 454).

تعداد نفرات قورچی‌ها، سلاح و کلاه قورچی‌ها و نحوه مقابله شاه عباس با این گروه

قورچی‌باشی که فرمانده قورچی‌های سوار شاه است، در رتبه اول قرار دارد. این نیرو از ترک‌نژادان تشکیل می‌شود و از سوارانی که مسلح به نیزه و کمان هستند و به خاطر قامت‌های بلند کشیده و شجاعت و تهور خود شهرت دارند. با اتکا به خدماتی که برای به قدرت رسیدن صفویه کرده‌اند و با به خاطر داشتن قدرت و نفوذ پیشین خود بسیار مغرور و متکبر هستند. این‌ها که به هم‌پشتی و اتحاد طوایف خود که گاه به ده تا دوازده هزار مرد جنگی بالغ می‌شوند، سخت پایبند هستند و

همواره گوش به فرمان فرماندهی هستند که از میان آن‌ها برگزیده شده باشد، توانسته‌اند که تقریباً در قبال شاه استقلال خود را حفظ کنند. اسلاف این قوای قورچی به شاه اسماعیل موسس سلسله صفوی این امکان را دادند که بر ایران مسلط شود و مذهب شیعه را رواج دهد (کمپفر، 1350: 2/87). این جمع دارای امتیازات خاصی شدند و توانستند با کنار زدن ایرانیان اصیل، سمت‌های عالی دولتی و حتی مقامات فرماندهی را اشغال کنند و از آن جمله قورچی‌گری را مختص و منحصر به خود سازند. قورچی‌ها را از کلاه‌شان که به تاج موسوم است می‌توان تشخیص داد و این عبارت است از عمامه‌ای که تشکیل می‌شود از پارچه سفیدی در قائده قسمت قرمزی روی آن که بر این قسمت قرمز که به شکل مخروط ناقص است، دوازده ترک دیده می‌شود که یادآور دوازده امام مورد احترام شیعیان است. این کلاه خاص صوفیان صفوی باعث شد که آن‌ها از طرف ترک‌ها قزلباش نامیده شوند، یعنی کسانی که سر سرخ دارند. درست است که ترک‌ها با به کار بردن این لفظ دشنامی در نظر داشتند، اما قزلباش‌ها این نام را مایه افتخار خود می‌دانستند (همان: 88). بدین ترتیب قزلباش‌ها سخت بر خود می‌بالند و به مردم بومی این سرزمین که آن‌ها را تاجیک، تازیک یا به طور خلاصه تات می‌نامند به دیده تحقیر می‌نگرند. معنی تاجیک در اصل چیزی بود مانند تازیان یا تازی‌زادگان. در نیمه دوم قرن شانزدهم قدرت قزلباش‌های ترک در ایران چندان زیاد شد که شاه در خفا از نفوذ آن‌ها به هراس افتاد. جسارت و بی‌پروایی آن‌ها به جایی رسید که حتی علناً با سلطان محمد خداپنده صفوی به مخالفت برخاستند، اما پسر وی شاه عباس اول که فرمانروایی مقتدر و شایسته بود کاری کرد که غرور بی‌جای قزلباش‌ها زائل گردد و به طغیان قورچی‌ها به صورت قطعی خاتمه داده شود. وی بسیاری از سرکردگان آن‌ها را به دار آویخت و بقیه را از کارهای خود برکنار ساخت و قوللرهای وفادار را به جای آن‌ها گماشت. برای تحکیم قدرت مملکت، شاه عباس به تاسیس دو قسمت دیگر در قشون اقدام کرد که بخشی از آن‌ها از گرجیان و سایر غلامان غیرایرانی تشکیل می‌شد و قسمت دیگر از ایرانیان ترکیب می‌یافت. وی در عین این که واحدهای جدید را تقویت می‌کرد، از نیروی قورچی‌ها نیز کاست، به صورتی که قورچی‌ها از نظر تعداد در درجه بعدی واحدهای دیگر قرار گرفتند. قوای 15 تا 20 هزار نفری قورچی‌ها فقط جز کوچکی از نیرویی است که در گذشته به همین نام وجود داشته است (همان).

نتیجه‌گیری

تأسیس سلسله صفویه در ایران آغاز تحولات بسیار مهمی بود. شیوه رسمیت‌بخشی به مذهب شیعه توسط صفویان در دوره شاه اسماعیل اول مهم‌ترین تفاوت آن‌ها با اندیشه حاکم در سرزمین ایران بود. در ساختار سیاسی صفویه، نقش قزلباش‌ها پررنگ است. آن‌ها می‌خواستند در قدرت شاه سهیم شوند، اما چیزی عایدشان نشد. توجه شاه عباس اول به نیروی قورچی در راستای کاهش قدرت قزلباش‌ها و منحصر کردن قدرت به دست سپاه قورچی‌ها از نقاط عطف تاریخ ایران است. قزلباش‌ها به اندازه‌ای در ساختار سیاسی صفویه نفوذ داشتند که حتی قدرت آن‌ها از خود شاه هم فراتر رفته بود. شاه عباس به خاطر این که قزلباش‌ها را دور بزند، ساختار نظامی آن‌ها را تضعیف کرد و از میان آن‌ها سپاهیانی به نام قورچی را انتخاب کرد و آن‌ها را در ردیف اول بخش سواره‌نظام ارتش قرار داد و به همین دلیل توجه شاه عباس به نیروی قورچی‌ها و به دست گرفتن قدرت توسط آنان، از اهمیت و ارزش قزلباش‌ها کاست و قورچی‌ها صاحب امتیازاتی در ارتش شدند و به زودی به مقامات بالای ارتش نائل شدند، به طوری که به عنوان نیروی رقیب در برابر قزلباش‌ها قرار گرفتند. قورچی‌ها به عنوان اولین بخش سپاه که نقش مهمی در انتقال قدرت از قزلباش‌ها به شخص شاه داشتند و مورد توجه ویژه شاه عباس بودند و به طور مستقیم از خزانه سلطنتی حقوق می‌گرفتند، این وضعیت از اعتبار قزلباش‌های سلطه‌جو کاست و به قدرتمندتر شدن هر چه بیشتر قورچی‌ها افزود، اما بعدها قدرت و اختیارات قورچی‌ها فراتر رفت به طوری که از عوامل تهدید کننده برای شاه به‌شمار می‌رفتند و شاه عباس به مقابله با نیروی قورچی‌ها پرداخت و امتیازات و اختیارات آن‌ها را گرفت و به غلامان گرجی سپرد.

منابع و مآخذ

- بلو، دیوید، (1392)، زندگی پرماجرایی شاه عباس اسطوره ایرانی، ترجمه غلامرضا حسینی، تهران: نشر معیار اندیشه.
- بیانی، خانبابا، (1353)، تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه، تهران: انتشارات ستاد بزرگ ارتشتاران.
- پارسادوست، منوچهر، (1388)، شاه عباس اول پادشاهی با درس‌هایی که باید گرفت، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- تاورنیه، ژان باتیست، (1366)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح دکتر حمید شیرانی، اصفهان: انتشارات کتابخانه سنائی.
- ترکمان، اسکندر بیگ، (1390)، تاریخ عالم آرای عباسی، ج2، تهران: نشر نگاه.
- خواندمیر، همام‌الدین محمد، (1370)، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب، تصحیح محمد علی جراحی، تهران: نشر گستره.
- رضایی، عبدالعظیم، (1378)، گنجینه تاریخ ایران (صفویان، افشاریان، زندیه و قاجار)، تهران: نشر اطلس.
- رضائی، عباس، (1394)، قدرت و شکفتگی جنگ‌های ایران زمان شاه عباس، تهران: انتشارات کتاب تارا.
- روملو، حسن بیگ، (1349)، احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سیوری، راجر، (1392)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشرمرکز.
- شاردن، ژان، (1393)، سیاحت‌نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ج3، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله، (1356)، خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران تا پایان عهد صفوی، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، (1343)، تاریخ جهان آرا، تهران: کتابفروشی و انتشارات حافظ.
- فلسفی، نصرالله، (1375)، زندگانی شاه عباس اول، ج2، تهران: انتشارات علمی.
- فیگوئروا، دن گارسیا، (1363)، سفرنامه دن گارسیا، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- قانع، سعید، (1389)، گنجینه تاریخ ایران سلسله صفوی و شاه عباس، تهران: نشر پل.
- قزوینی، عبداللطیف، (1363)، لب‌التواریخ، تهران: انتشارات بنیاد و گویا.
- کمپفر، انگلبرت، (1350)، سفرنامه کمپفر، ج2، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران: انتشارات خوارزمی.
- لوئی بلان، لوسین، (1375)، زندگی شاه عباس، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: انتشارات اساطیر.
- معطوفی، اسدالله، (1382)، تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران از تمدن ایلام تا 1320 خورشیدی، جنگ ایران و عراق، ج2، تهران: نشر ایمان.
- میرزا سمیعا، محمد سمیع، (1378)، تذکره‌الملوک، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- نخجوان، محمد، (1354)، تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران، تهران: ستاد بزرگ ارتشداران.
- نوائی، عبدالحسین، (1377)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: انتشارات سمت.

گذر تاریخ (فصلنامه علمی)

نشریه انجمن علمی گروه تاریخ
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه
سال اول، شماره 4، اسفند 1403

نقد و بررسی تحلیلی کتاب «شوروی ضد شوروی» اثر ولادیمیر واینوویچ (با تمرکز بر نسخه ترجمه شده بیژن اشتری، نشر ثالث)

محمدجواد جلیلی¹

چکیده

کتاب «شوروی ضد شوروی» نوشته ولادیمیر واینوویچ، اثری است که در خلال یک دوره خاص در تاریخ شوروی شکل گرفته است. در دهه‌های 1960 و 1970 میلادی، شوروی با بحران‌های سیاسی و اجتماعی فراوانی مواجه بود. این بحران‌ها، اعم از سرکوب‌های سیاسی، فساد گسترده در بوروکراسی و نارضایتی عمومی، فضا را برای ظهور آثار انتقادی مهیا کرده بود. نویسندگان و هنرمندان در چنین شرایطی یا به انزوا می‌رفتند و یا آثار خود را با استفاده از ابزارهای هنری چون طنز، کنایه و نقد ضمنی به رژیم حاکم ارائه می‌دادند. در این میان، ولادیمیر واینوویچ به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان انتقادی شوروی، با آثار خود به یکی از مهم‌ترین مخالفان فرهنگی این رژیم تبدیل شد. «شوروی ضد شوروی» اثری است که به‌صورت غیرمستقیم و از طریق طنز و سادگی ظاهری، عمیق‌ترین انتقادات را از نظام بوروکراتیک شوروی ارائه می‌دهد. این کتاب با تمرکز بر مسائلی چون فساد سیستماتیک، تبعیض‌های اجتماعی و دنیای بی‌رحم دیوان‌سالاری شوروی، از یک نگاه انتقادی به تاریخ اجتماعی و فرهنگی آن دوره پرده‌برداری می‌کند. واینوویچ با استفاده از ساختارهای طنزآمیز، تلاش دارد تا شکاف‌ها و تناقض‌های موجود در نظام شوروی را به چالش بکشد. این کتاب به‌ویژه در دوره خود، نشان‌دهنده نوعی مبارزه فرهنگی در برابر سانسور و سرکوب‌های رژیم بود. به همین دلیل، بررسی محتوای این اثر و نقد ترجمه آن به زبان فارسی که توسط بیژن اشتری انجام گرفته، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

¹ دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران، Mjil.1378@gmail.com

تاریخ پذیرش: 1404/01/23

تاریخ دریافت: 1404/01/16

مقدمه

بیژن اشتری، مترجم برجسته‌ی آثار روسی به فارسی، توانسته است با مهارت‌های زبانی خود، اثر واینویچ را به‌طور موشکافانه و با حفظ لحن خاص آن به فارسی ترجمه کند. در این مقاله، علاوه بر تحلیل محتوای کتاب، به نقد دقیق ترجمه اشتری نیز پرداخته خواهد شد، زیرا ترجمه یک اثر ادبی نه تنها به‌عنوان یک عمل زبانی، بلکه به‌عنوان یک انتقال فرهنگی و فکری، می‌تواند نقشی حیاتی در درک کامل یک اثر ایفا کند.

نقد ساختاری کتاب

الف) قالب و ساختار روایی: یکی از ویژگی‌های برجسته کتاب «شوروی ضد شوروی»، ساختار روایی آن است که در عین ساده بودن، پیچیدگی‌های زیادی را در خود دارد. واینویچ با استفاده از تکنیک‌های گوناگون داستان‌نویسی، از جمله نثر سریع، دیالوگ‌های بی‌پرده و توصیفات دقیق، توانسته است داستانی جذاب و انتقادی را به تصویر بکشد. داستان به‌طور کلی از منظر یک شخصیت غیرقهرمان روایت می‌شود که خود درگیر نظام سیاسی شوروی است، اما از درون به انتقاد از آن می‌پردازد. این شخصیت که به‌نوعی نماینده فردی معمولی در نظام شوروی است، هیچ‌گاه به یک قهرمان تبدیل نمی‌شود، بلکه برعکس، در دنیای بی‌رحم و بی‌ثبات شوروی، او تنها یک مهره در یک بازی پیچیده است.

ویژگی‌های ساختاری کتاب، از جمله استفاده از پاره‌پاره بودن زمان‌بندی روایت و تغییرات مداوم در مکان‌ها و فضاها، به‌طور مستقیم بر احساس بی‌ثباتی و عدم کنترل در جامعه شوروی تأکید دارند. این ویژگی‌ها به‌ویژه در بخش‌هایی از کتاب که شخصیت اصلی در موقعیت‌های مختلف سیاسی و اجتماعی قرار می‌گیرد، اهمیت ویژه‌ای دارند. این تغییرات فضا و زمان، به نوعی به خواننده القا می‌کند که شوروی در یک وضعیت دائمی تغییر و تحول است، جایی که هیچ‌چیز ثابت نیست و هر لحظه ممکن است همه چیز دگرگون شود.

در عین حال، این نوع ساختار باعث می‌شود که خواننده با یک داستان پراکنده مواجه شود که به‌طور مداوم بین موضوعات مختلف نوسان دارد. برخی از منتقدان به این موضوع اشاره کرده‌اند

که این پراکندگی‌ها در ابتدا ممکن است برای خواننده گیج‌کننده باشد، اما در نهایت، این روش به درک بهتر از وضعیت پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی جامعه شوروی کمک می‌کند.

ب) شخصیت پردازی: در «شوروی ضد شوروی»، شخصیت‌های اصلی به‌ویژه شخصیت اول داستان، بیشتر به‌عنوان نمادهایی از ویژگی‌های عمومی جامعه شوروی نمایانده شده‌اند تا شخصیت‌های پیچیده و عمیق. این شخصیت‌ها در ظاهر ساده و بی‌پیرایه هستند، اما در واقع، هرکدام نمایانگر بخشی از نظام سیاسی و اجتماعی شوروی هستند. نویسنده با ایجاد شخصیت‌هایی که معمولاً درگیر مشکلات و تناقضات این نظام هستند، به‌نوعی نقدی اجتماعی و سیاسی را به‌طور غیرمستقیم به نمایش می‌گذارد.

شخصیت اصلی کتاب، که شاید نامش در طول داستان به‌ندرت به‌طور واضح ذکر می‌شود، نماینده فردی است که در تلاش است تا در یک نظام توتالیتار زنده بماند و در عین حال سعی دارد هویت خود را حفظ کند. این شخصیت به‌گونه‌ای طراحی شده که گویی یک فرد معمولی است که در دنیای پیچیده و بی‌ثبات شوروی با چالش‌های روزمره مواجه است. شخصیت‌های دیگر نیز که بیشتر به‌عنوان ابزارهایی برای نمایش نواقص نظام شوروی عمل می‌کنند، به‌طور غیرمستقیم به‌طور خاص و جزئی به مشکلات فردی و اجتماعی اشاره دارند.

نقد محتوا و پیام‌های سیاسی کتاب

الف) نقد دیوان سالاری و فساد: یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی که در کتاب «شوروی ضد شوروی» به‌طور خاص بررسی می‌شود، نقد نظام دیوان‌سالاری شوروی است. واینوویچ در این اثر به‌وضوح نشان می‌دهد که چگونه نظام‌های بوروکراتیک می‌توانند فردیت انسان‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهند و آن‌ها را به ابزاری برای پیشبرد اهداف دولتی تبدیل کنند. او از طریق داستان شخصیت اصلی که در این نظام گرفتار است، نشان می‌دهد که چگونه افراد به‌طور غیرارادی تبدیل به مهره‌های بی‌اراده در یک ماشین بزرگ دیوان‌سالاری می‌شوند که هیچ‌کدام از آن‌ها نقش واقعی در تغییرات جامعه ندارند.

در واقع، واینوویچ از طریق این نظام بوروکراتیک، فساد و بی‌عدالتی‌های حاکم بر جامعه شوروی را به‌طور غیرمستقیم و در قالب طنز تلخ و گزنده‌ای به نمایش می‌گذارد. این فساد نه‌تنها در سطوح

بالای حکومت، بلکه در سطوح پایین‌تر نیز وجود دارد، جایی که افراد عادی و حتی کارمندان دولتی درگیر ریاکاری و فساد اخلاقی می‌شوند. کتاب به‌طور خاص نشان می‌دهد که این نظام نه‌تنها توانایی تغییر و تحول را از جامعه سلب می‌کند، بلکه به‌طور جدی نیز به فردیت انسان‌ها آسیب می‌زند.

ب) انتقاد از ایدئولوژی و حکومت شوروی: واینوویچ در کتاب خود به‌شدت از ایدئولوژی‌های رسمی شوروی و دیکتاتوری‌های حاکم بر آن انتقاد می‌کند. او از طریق شخصیت‌های داستان خود، به‌ویژه شخصیت اصلی که به‌طور مداوم با افکار و ایدئولوژی‌های رسمی حکومت در تضاد است، به‌نوعی تردید خود را در برابر مشروعیت این ایدئولوژی‌ها به نمایش می‌گذارد. شوروی به‌عنوان یک رژیم ایدئولوژیک که بر پایه تفکرات مارکسیستی-لنینیستی استوار بود، در این کتاب به‌طور واضح و عمیق نقد می‌شود.

در این اثر، واینوویچ با نگاهی طنزآلود و گاهی شدیداً انتقادی، پرده از پشت صحنه‌های قدرت و سیاست‌های رسمی شوروی برداشته و نشان می‌دهد که چگونه این ایدئولوژی‌ها در عمل به ابزارهایی برای سرکوب افراد و تضعیف آزادی‌های شخصی تبدیل شده‌اند.

بررسی درون‌مایه سیاسی و اجتماعی

کتاب «شوروی ضد شوروی» به‌طور عمیق به نقد و بررسی نظام اجتماعی و سیاسی شوروی می‌پردازد. واینوویچ با استفاده از زبان طنز و تلخ، به‌ویژه در بخش‌های مختلف کتاب، واقعیت‌های دردناک و سرکوبگرانه‌ای را که مردم شوروی با آن مواجه بودند، به تصویر می‌کشد. این طنز که در بسیاری از مواقع از آن به‌عنوان «طنز سیاه» یاد می‌شود، تنها به‌عنوان ابزاری برای خنده و تفریح استفاده نمی‌شود، بلکه به‌طور عمده به‌عنوان ابزاری برای نقد و بازتاب واقعیت‌های تلخ اجتماعی و سیاسی نظام شوروی به‌کار می‌رود. نویسنده از این طنز به‌عنوان وسیله‌ای برای فاصله‌گذاری میان واقعیت و ذهنیت شخصیت‌ها و همچنین برای برجسته‌سازی تضادهای درونی افراد و نظام استفاده کرده است. این نوع از طنز، که در عین حال که باعث خنده می‌شود، خواننده را به تأمل دربارهٔ مشکلات عمیق اجتماعی و سیاسی وا می‌دارد، تأثیرگذاری خاصی دارد.

در این کتاب، واینوویچ به‌ویژه تلاش می‌کند تا نشان دهد که زندگی در شوروی بیشتر شبیه به یک زندگی در تناقضات است. مردم نه‌تنها در نظام دولتی و سیاست‌های سرکوبگرانه گرفتار شده‌اند، بلکه در موقعیت‌های فردی نیز با چالش‌های گوناگونی روبه‌رو هستند. این چالش‌ها معمولاً ناشی از تقابل با ارزش‌های انسانی و فردی در برابر یک نظام حکومتی تمامیت‌خواه است که همه‌چیز را تحت سلطه خود می‌گیرد. شخصیت‌های مختلف کتاب، با درگیری‌های درونی خود، سعی دارند که به‌نوعی در این نظام جایی برای خود پیدا کنند، اما در نهایت این تلاش‌ها معمولاً با شکست مواجه می‌شود.

این نوع نقد اجتماعی که در اثر واینوویچ مشاهده می‌شود، توانسته است به یکی از مهم‌ترین ارکان کتاب تبدیل شود. در حقیقت واینوویچ با استفاده از ساختار روایی غیرخطی و پیچیدگی‌های درون‌مایه، به خواننده این احساس را منتقل می‌کند که هیچ‌چیز در شوروی به‌طور واقعی قابل تغییر نیست و همه‌چیز، حتی مفهوم آزادی، در یک حلقه بسته و بی‌پایان درگیر است.

زبان و سبک نگارش

زبان واینوویچ در «شوروی ضد شوروی» به‌طور شگفت‌آوری پیچیده و متنوع است. در این کتاب، نویسنده از زبان ساده و روان در کنار زبان پیچیده و فلسفی برای بیان مفاهیم عمیق‌تر استفاده می‌کند. این ترکیب زبان‌شناختی، یکی از ویژگی‌های برجسته کتاب است که باعث می‌شود این اثر به‌طور همزمان برای خواننده جذاب و چالش‌برانگیز باشد. طنز سیاه و کاربرد آن در نقاط مختلف داستان، به‌ویژه هنگامی که به تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی پرداخته می‌شود، در زبان و سبک نویسندگی واینوویچ به‌طور مؤثر پیاده‌سازی شده است.

نویسنده در انتخاب کلمات و واژه‌ها به‌گونه‌ای عمل کرده که خواننده نه‌تنها از زبان ساده لذت ببرد، بلکه در هنگام مواجهه با جملات و ترکیب‌های پیچیده‌تر، ذهنش به‌طور مداوم تحریک شود. این سبک نوشتاری که در ابتدا ممکن است برای خواننده دشوار به نظر برسد، در نهایت به‌عنوان ابزاری مؤثر در انتقال مفاهیم انتقادی و فلسفی عمل می‌کند. این پیچیدگی‌ها و لایه‌های مختلف زبانی در کنار طنز تلخ و واقعیت‌های تلخ درونی کتاب، به‌طور مؤثر باعث می‌شود که کتاب از یک اثر سطحی به یک تحلیل عمیق از شرایط اجتماعی و سیاسی شوروی تبدیل شود.

نقد فرهنگی و ایدئولوژیک

کتاب «شوروی ضد شوروی» از جنبه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک نیز دارای لایه‌های عمیقی است. واینویچ با نقد شدید و بی‌رحمانه‌ای که از فرهنگ شوروی و ایدئولوژی کمونیستی به عمل می‌آورد، تلاش می‌کند تا نشان دهد که حتی مفاهیم انسانی مانند عدالت، آزادی و برابری در نظام شوروی به‌طور دروغین و فریبنده به کار گرفته شده است. به‌ویژه در هنگام اشاره به تناقضات ایدئولوژیک این نظام، واینویچ به‌شدت انتقاد می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه این ایدئولوژی‌ها نه تنها در عمل هیچ‌گونه کارایی ندارند، بلکه حتی باعث سرکوب و نابودی فردیت انسانی می‌شوند.

این نقد فرهنگی و ایدئولوژیک نه تنها بر پایه تحلیل‌های سیاسی استوار است، بلکه به‌طور عمده بر اساس تجربه فردی و انسانی شخصیت‌ها شکل می‌گیرد. واینویچ در اینجا از تجربه‌های فردی برای انتقاد از نظامی استفاده می‌کند که در آن فرد هیچ‌گونه ارزش انسانی ندارد و همه چیز تحت سلطه منافع سیاسی و ایدئولوژیک قرار دارد.

تحلیل شخصیت‌ها و روابط آنها

الف) شخصیت اصلی و هویت گم‌شده: شخصیت اصلی کتاب «شوروی ضد شوروی» در ابتدا به نظر می‌رسد که فردی ساده و بی‌زرق و برق است. با این حال، این سادگی در نگاه اول فریبنده است، چرا که در حقیقت شخصیت اصلی نماینده فردی است که به نوعی از نظام اجتماعی و سیاسی شوروی به‌طور عمیق آسیب دیده است. در مرکز این داستان، فردیت در حال مبارزه با خفقان و سرکوب است. شخصیت اصلی کتاب در یک جامعه استبدادی زندگی می‌کند که در آن همه چیز از جمله فردیت و هویت تحت نظارت و کنترل است. شخصیت این فرد نه تنها در مبارزه با ساختار سیاسی شوروی به‌سر می‌برد، بلکه با تضاد با دنیای اطراف خود و هویت خودش نیز دست‌وپنجه نرم می‌کند.

در طول کتاب، شخصیت اصلی بارها در تلاش است تا معنای هویت خود را در یک دنیای پر از تناقض و نابسامانی پیدا کند، اما این تلاش‌ها به بن‌بست می‌رسد. واینویچ در اینجا شخصیت را به‌طور عمدی در وضعیتی قرار می‌دهد که در آن هیچ‌گونه تعریف واضح و روشنی از هویت وجود ندارد و همین موضوع به عمق تراژدی و پیچیدگی در داستان می‌افزاید. او در بسیاری از قسمت‌های

کتاب از دیالوگ‌های درونی و افکار شخصیت استفاده می‌کند تا نشان دهد که در واقع این فرد نه تنها با نظام دیکتاتوری مواجه است، بلکه در کشمکش با خود و روحیه‌اش نیز قرار دارد.

شخصیت اصلی در موقعیت‌های گوناگون، دچار سردرگمی و تضاد می‌شود. او می‌خواهد به نوعی از نظام جدا شود، اما برای انجام این کار با چالش‌های بسیاری مواجه می‌شود. از یک سو، ذهن و جسمش تحت فشار شدید قرار دارند و از سوی دیگر، هویت و ویژگی‌های فرهنگی او که همواره باید در خدمت نظام باشند، دچار تردید و سردرگمی می‌شود. شخصیت اصلی نه تنها باید در برابر نظام شوروی مقاومت کند، بلکه باید از لحاظ فردی نیز به نوعی راهی برای حفظ هویت خود یابد.

ب) دیگر شخصیت‌ها و نمادگرایی آنها: در کنار شخصیت اصلی، دیگر شخصیت‌های کتاب بیشتر نقش نمادها و نمایندگان طبقات مختلف اجتماعی و سیاسی شوروی را ایفا می‌کنند. واینوویچ با خلق این شخصیت‌ها، به ویژه شخصیت‌هایی که از طبقات مختلف اجتماعی و مقامات دولتی هستند، قصد دارد تا تصویری از جامعه شوروی را ترسیم کند که در آن هیچ چیز جز فساد و سوءاستفاده وجود ندارد. این شخصیت‌ها تنها نمادهایی از یک نظام پیچیده و بی‌روح هستند که در آنها انسانیت و فردیت بی‌ارزش و کم‌اهمیت به نظر می‌رسد.

شخصیت‌هایی که به عنوان مقامات دولتی ظاهر می‌شوند، به شکل برجسته‌تری در داستان ظاهر می‌شوند. واینوویچ از این شخصیت‌ها برای به نمایش گذاشتن فساد، دروغ‌گویی، بوروکراسی بی‌روح و تباهی در نظام شوروی استفاده می‌کند. در واقع، این شخصیت‌ها بیشتر شبیه به مدل‌هایی از یک نظام شکست خورده‌اند تا افراد با ویژگی‌های انسانی پیچیده. این گونه شخصیت‌ها در این کتاب به طور مؤثر توانسته‌اند تصویری از سرکوب و فساد موجود در نظام شوروی را بازنمایی کنند.

در مقایسه با شخصیت‌های فرعی، شخصیت اصلی با مبارزه‌های درونی و بیرونی خود، معنای مقاومت و انسانیت را در یک نظام بی‌رحم جستجو می‌کند. این شخصیت‌ها همچنین نمادهایی از ایدئولوژی‌ها و سیاست‌هایی هستند که در نهایت به شکلی غیرانسانی و سرکوبگرانه به نظر می‌رسند.

تحلیل زبان و سبک نویسندگی

الف) طنز و نقد اجتماعی: در «شوروی ضد شوروی»، طنز به عنوان ابزاری قدرتمند برای نقد اجتماعی و سیاسی به کار گرفته شده است. این طنز نه تنها برای جلب توجه خواننده و ایجاد لحظات خنده‌آور در داستان استفاده می‌شود، بلکه به طور مؤثر در خدمت نقدی جدی از نظام شوروی است. واینوویچ به طور مداوم از طنز برای نمایش تضادهای درونی شخصیت‌ها و تضادهای موجود در جامعه شوروی استفاده می‌کند. این طنز بیشتر از آنکه به طور مستقیم با شوخی‌ها و موقعیت‌های کمدی سروکار داشته باشد، در حقیقت به عنوان ابزاری برای نمایاندن تناقضات و ضعف‌های نظام اجتماعی و سیاسی شوروی به کار می‌رود.

این طنز تلخ در حقیقت وسیله‌ای است که واینوویچ به واسطه آن قادر است به شدت نقد خود را از جامعه شوروی و وضعیت موجود بیان کند. به‌ویژه در زمان‌هایی که نویسنده به بررسی فساد مقامات دولتی، بوروکراسی پیچیده و بی‌روح و به طور کلی دنیای روزمره زندگی مردم شوروی می‌پردازد، طنز به عنوان یک لایه نقد و در عین حال یک ابزار فریبنده ظاهر می‌شود. در بسیاری از قسمت‌های کتاب، این طنز همچون شمشیری دو لبه عمل می‌کند که هم‌زمان هم باعث خنده و هم باعث تأمل می‌شود.

این رویکرد طنزآمیز باعث می‌شود که خواننده از یک سو از لحظات خنده‌آور لذت ببرد و از سوی دیگر، واقعیت‌های تلخ و دردناک درون‌مایه کتاب را درک کند. واینوویچ از این طنز به طور مؤثر برای ایجاد فاصله میان خواننده و واقعیت‌های اجتماعی استفاده کرده است. این فاصله، به طور غیرمستقیم خواننده را وادار می‌کند که به طور جدی‌تر و عمیق‌تری به مسائل مطرح‌شده در کتاب فکر کند.

ب) استفاده از زبان ساده و پیچیده: یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد کتاب «شوروی ضد شوروی»، انتخاب هوشمندانه سبک زبانی است که در آن زبان ساده و پیچیده به طور هم‌زمان در خدمت یکدیگر عمل می‌کنند. واینوویچ در برخی از قسمت‌ها از زبان ساده و قابل فهم برای توضیح موقعیت‌ها و وضعیت شخصیت‌ها استفاده می‌کند. این زبان ساده به‌ویژه در توضیحات دقیق درباره مشکلات زندگی روزمره شخصیت‌ها و تنش‌های موجود در جامعه شوروی استفاده می‌شود.

اما در کنار این زبان ساده، واینوویچ از زبان پیچیده‌تر و فلسفی‌تری در برخی دیگر از بخش‌های کتاب استفاده می‌کند. این قسمت‌ها، که بیشتر به تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی اختصاص دارند،

به‌ویژه زمانی که نویسنده قصد دارد ابعاد عمیق‌تری از سرکوب و فساد نظام شوروی را بازگو کند، با استفاده از زبانی پیچیده‌تر بیان می‌شوند. این ترکیب از زبان ساده و پیچیده به‌ویژه در ساختار درونی کتاب تأثیر زیادی دارد و به خواننده این امکان را می‌دهد که هم‌زمان از عمق مفاهیم اجتماعی و فلسفی آگاه شود و همچنین از توصیف‌های جزئی و انسانی‌تر بهره‌مند گردد.

این انتخاب‌های زبانی از سوی واینوویچ به‌طور مؤثر خواننده را در میان لایه‌های مختلف داستان غرق می‌کند و او را مجبور می‌کند تا به لایه‌های پنهان و معانی مخفی‌تری که در میان کلمات قرار دارد، توجه کند.

نقد و بررسی ترجمه بیژن اشتری

ترجمه کتاب «شوروی ضد شوروی» از ولادیمیر واینوویچ به قلم بیژن اشتری، یکی از ترجمه‌های پیچیده و چالش‌برانگیز است که نیازمند دقت بالا و تسلط به زبان اصلی، علاوه بر شناخت عمیق از ویژگی‌های فرهنگی و سیاسی آن دوره است. این کتاب، به‌ویژه با توجه به محتوای انتقادی و پر از طنز و همچنین سبک خاص و پیچیده نویسنده، از جمله آثاری است که ترجمه آن نیازمند حساسیت و دقت فراوان به واژگان و جملات است.

الف) دقت و وفاداری به متن اصلی: اولین جنبه‌ای که در نقد ترجمه باید به آن پرداخته شود، دقت و وفاداری مترجم به متن اصلی است. در این زمینه، بیژن اشتری در ترجمه این اثر به‌طور کلی موفق عمل کرده است و توانسته است که تا حد زیادی معنای اصلی و پیام‌های پیچیده واینوویچ را به زبان فارسی منتقل کند. با این حال، در برخی از جملات به‌ویژه در بخش‌های طنزآمیز و بازی‌های زبانی، اشتری نتوانسته است به‌طور کامل تمامی لایه‌های معنایی متن را حفظ کند. این مورد به‌ویژه در ترجمه طنز و کنایات واینوویچ مشهود است، جایی که بازی‌های زبانی نویسنده نمی‌تواند به‌طور کامل در فارسی بازتاب پیدا کند.

واینوویچ در نوشتار خود از ترکیب‌های زبان‌شناختی خاص و بازی‌های زبانی بهره می‌برد که در زبان فارسی ممکن است آن‌طور که باید و شاید به مخاطب منتقل نشود. به‌عنوان مثال، در قسمت‌هایی از متن که نویسنده از کلمات با بار معنایی خاص برای ایجاد تضاد و انتقاد استفاده

می‌کند، مترجم مجبور به تغییر ساختار جمله‌ها شده است تا مفاهیم مشابهی در زبان فارسی ایجاد کند، اما در این فرآیند، برخی از آن بار معنایی و دقت در انتقال طنز به حد کمتری می‌رسد.

ب) تسلط مترجم به ویژگی‌های زبانی و فرهنگی: بیژن اشتری به‌خوبی از پس چالش‌های فرهنگی و زبانی در ترجمه برآمده است. تسلط مترجم بر زبان و فرهنگ روسی، به‌ویژه در دوره شوروی، در ترجمه این کتاب به‌شدت نمایان است. او توانسته است مفاهیم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاص آن دوره را به‌طور دقیق و با استفاده از معادل‌های مناسب در زبان فارسی منتقل کند. به‌عنوان مثال، هنگامی که واینوویچ از مفاهیم خاص سیاسی شوروی مانند «دولت کارگری»، «طبقات اجتماعی»، «ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم» و مفاهیمی از این دست صحبت می‌کند، اشتری توانسته است معادل‌هایی دقیق و مناسب برای این اصطلاحات پیدا کند که مفهوم اصلی را بدون کمترین تحریف در زبان فارسی منتقل کند.

البته در برخی موارد، به‌ویژه در متن‌هایی که جنبه‌های خاص فرهنگی و سیاسی شوروی را شامل می‌شوند، مترجم نتوانسته است به‌طور کامل عمق معنایی و ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی شوروی را در زبان فارسی بازسازی کند. این امر ممکن است باعث شود که برخی از مفاهیم و اصطلاحات خاص برای خواننده فارسی‌زبان کمی مبهم به نظر برسند.

ج) روانی و سلیس بودن ترجمه: یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که در هر ترجمه‌ای باید مورد توجه قرار گیرد، روانی و سلیس بودن متن است. در اینجا نیز مترجم به‌طور کلی موفق عمل کرده است. ترجمه کتاب «شوروی ضد شوروی» از نظر روانی و سلیس بودن، بیشتر از دیگر جنبه‌ها برجسته است. متن به‌طور کلی خوانا و قابل فهم است و جریان داستان به‌خوبی در زبان فارسی جریان پیدا کرده است. با این حال، در برخی از جملات و سطرها، مترجم به‌ویژه در بخش‌های پیچیده‌تر متن، نتوانسته است همان شفافیت و سادگی که واینوویچ در زبان روسی به آن دست یافته است، به‌طور کامل در ترجمه فارسی منتقل کند.

در این بخش، باید اشاره کنیم که بخش‌هایی از متن که به‌طور ویژه با ساختارهای نحوی پیچیده‌ای نوشته شده‌اند، در ترجمه به زبان فارسی ممکن است کمی سنگین به نظر برسند. این سنگینی بیشتر به‌دلیل ترکیب‌های نحوی و ساختارهای غیرمعمولی است که واینوویچ در زبان روسی به کار برده است و در ترجمه به زبان فارسی، اشتری مجبور به استفاده از معادل‌های مختلف و گاهی

پیچیده‌تر شده است. این امر می‌تواند گاهی باعث کند شدن جریان خوانش و ایجاد کمی سردرگمی در خواننده شود.

د) انتقال طنز و بازی‌های زبانی: یکی از بزرگترین چالش‌های ترجمه کتاب «شوروی ضد شوروی»، انتقال طنز و بازی‌های زبانی است. واینوویچ در این اثر از طنز سیاه و ساختارشکن برای نقد نظام شوروی استفاده می‌کند. این طنز، که به‌طور مستقیم با ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی آن زمان ارتباط دارد، در ترجمه از زبان روسی به فارسی به چالش بزرگی تبدیل می‌شود. مترجم در تلاش برای حفظ این طنز و کنایه‌ها، در بسیاری از موارد مجبور به استفاده از بازی‌های زبانی جدید یا حتی تغییر ساختار جملات شده است.

مترجم در بیشتر مواقع توانسته است تا حدودی این بازی‌های زبانی را به‌طور مؤثر به فارسی منتقل کند. با این حال، در برخی از بخش‌ها، این طنز به‌طور کامل در زبان فارسی نمی‌نشیند و ممکن است برای خواننده فارسی‌زبان مفهوم اولیه طنز واینوویچ منتقل نشود. به‌ویژه در بخش‌هایی که واینوویچ از اصطلاحات خاص اجتماعی و فرهنگی شوروی استفاده می‌کند، مترجم به‌جای آنکه معادل‌های دقیق فرهنگی و سیاسی را بیاورد، گاهی مجبور شده است تغییراتی در واژگان ایجاد کند که در نتیجه ممکن است بار معنایی طنز و نقد اجتماعی از دست برود.

ه) ارزیابی کلی از ترجمه: ترجمه بیژن اشتری از کتاب «شوروی ضد شوروی» به‌طور کلی موفق و دقیق است. مترجم توانسته است با دقت و با تسلط بر زبان روسی، اکثر مفاهیم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کتاب را به‌طور صحیح به زبان فارسی منتقل کند. این ترجمه به‌ویژه در بخش‌های مهم کتاب که با مضامین سیاسی و انتقادی مرتبط است، توانسته است وفاداری مناسبی به متن اصلی نشان دهد. اما در بعضی از مواقع، به‌ویژه در بازی‌های زبانی و طنزهای خاص واینوویچ، مترجم نتوانسته است به‌طور کامل روح اصلی طنز و نقد اجتماعی نویسنده را حفظ کند.

این کتاب، همچنان که یکی از مهم‌ترین آثار نقد اجتماعی شوروی به‌شمار می‌رود، نیازمند ترجمه‌ای دقیق و با تسلط بالا به زبان و فرهنگ آن دوره بوده است و در این زمینه، بیژن اشتری توانسته است به‌خوبی از پس این وظیفه برآید. اگرچه ترجمه نهایی فاقد برخی از لایه‌های عمیق طنز و بازی‌های زبانی است، اما همچنان از ترجمه‌ای قوی و معتبر برخوردار است که می‌تواند مخاطب فارسی‌زبان را با دنیای پیچیده و شکننده شوروی آشنا سازد.

نتیجه گیری

کتاب «شوروی ضد شوروی» نوشته ولادیمیر واینوویچ، در زمره آثار برجسته‌ای قرار می‌گیرد که با تکیه بر نقد اجتماعی و سیاسی، به‌ویژه در چارچوب نقد نظام شوروی، به‌طور هوشمندانه‌ای به کاوش در زوایای پنهان و تضادهای عمیق اجتماعی و سیاسی پرداخته است. این اثر که عمدتاً در قالب طنز سیاه و گاه تحقیرآمیز نوشته شده است، به‌طور بی‌رحمانه‌ای ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شوروی را نقد می‌کند و در عین حال تصویری شجاعانه از شکست‌های بزرگ یک ایدئولوژی تمامیت‌خواه به دست می‌دهد. این کتاب که به‌طور کلی در ادبیات روسیه در دهه‌های بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی تأثیر قابل‌توجهی گذاشته است، همچنان برای خوانندگان معاصر جذابیت و اهمیت دارد. در بررسی این کتاب در زبان فارسی، مهم‌ترین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، ترجمه بیژن اشتری است که با دقت و حساسیت ویژه‌ای انجام گرفته است. اشتری با تسلط فراوان به زبان روسی و فرهنگ سیاسی و اجتماعی شوروی، تلاش کرده است تا مفاهیم پیچیده و لایه‌های مختلف متن اصلی را به‌طور دقیق و درست به زبان فارسی منتقل کند. این تلاش در بیشتر موارد موفقیت‌آمیز بوده، اگرچه در برخی از مواقع، به‌ویژه در زمینه طنز و بازی‌های زبانی خاص واینوویچ، مترجم با چالش‌های قابل‌توجهی روبه‌رو بوده است. در نقد ترجمه، باید تأکید کنیم که اگرچه بیژن اشتری توانسته است به‌طور کلی به درستی پیام‌های اصلی کتاب را منتقل کند، اما در برخی از بخش‌ها و به‌ویژه در جایی که بازی‌های زبانی و کنایه‌های اجتماعی واینوویچ نقش کلیدی در عمق اثر دارند، ترجمه کمی از روح و معنای اصلی فاصله گرفته است. این امر به‌ویژه در زمینه طنزهای پیچیده و انتقادی واینوویچ که نیازمند درک دقیق از شرایط فرهنگی و سیاسی شوروی است، نمود پیدا می‌کند. به همین دلیل، گاهی ممکن است که مخاطب فارسی‌زبان نتواند عمق انتقادهای نویسنده را به‌طور کامل درک کند. با این وجود، مترجم در حفظ دقت معنایی و شفافیت در انتقال مفاهیم سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه در توضیحاتی که در مورد ایدئولوژی شوروی و دسیسه‌های درونی دولت‌های کمونیستی وجود دارد، موفق بوده است. اشتری با استفاده از واژگان دقیق و معادل‌های مناسب در زبان فارسی، توانسته است تا حد زیادی از تحریف مفاهیم جلوگیری کند و فضای اصلی اثر را در زبان مقصد بازسازی کند. این ویژگی ترجمه، خصوصاً برای خوانندگان فارسی‌زبان که ممکن است اطلاعات اندکی از تاریخ و سیاست شوروی داشته باشند، اهمیت زیادی دارد. همچنین، باید به این نکته توجه کرد که این کتاب با لحن بی‌رحمانه‌اش، نه تنها به نقد ساختارهای سیاسی و اجتماعی شوروی

می‌پردازد، بلکه در دل این نقد، نگاهی عمیق به انسان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی فردی در یک نظام ایدئولوژیک تمامیت‌خواه دارد. در این راستا، ترجمه اشتری توانسته است به‌طور موفق‌ی این ابعاد انسان‌شناسانه و روان‌شناختی را به زبان فارسی منتقل کند و مخاطب را با ابعاد مختلف فردیت و شخصیت انسانی در برابر سرکوب‌های سیاسی و اجتماعی آشنا کند. ترجمه این کتاب به‌ویژه از این نظر اهمیت دارد که در یک مقطع زمانی حساس در تاریخ ایران منتشر شده است. در دوره‌ای که بسیاری از کشورهای جهان همچنان تحت تأثیر الگوهای سیاسی و اجتماعی مختلف قرار دارند و در مواجهه با نقدهای اجتماعی و سیاسی نظام‌های حاکم، سؤال‌های زیادی مطرح می‌شود، این کتاب با توجه به فضای بی‌رحمانه و نظام‌مند خود می‌تواند به‌عنوان یک الگو برای تحلیل وضعیت‌های مشابه در دیگر کشورهای جهان به‌ویژه ایران، کاربردی باشد. مترجم با اشراف به این مسئله، ترجمه‌ای را ارائه داده است که با حفظ تمامیت فرهنگی و زبانی، نه‌تنها به‌طور دقیق متن اصلی را منتقل کرده، بلکه دقت و حساسیت خود را نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی نیز در آن نشان داده است. در نهایت، کتاب «شوروی ضد شوروی» به‌طور کلی یک اثر ارزشمند در نقد استبداد و نظام‌های بسته و تمامیت‌خواه است که در کنار زبان طنز و بازی‌های زبانی، ابعاد انسانی و اجتماعی فرد درون چنین نظام‌هایی را به‌زیبایی به تصویر می‌کشد. ترجمه بیژن اشتری نیز به‌عنوان یک پل ارتباطی میان فرهنگ‌های مختلف، توانسته است این اثر را به‌طور مؤثر به جامعه فارسی‌زبان معرفی کند. هرچند که در برخی قسمت‌ها محدودیت‌های زبانی و فرهنگی وجود دارد، این ترجمه همچنان یکی از بهترین نمونه‌های انتقال آثار ادبیات روسیه به زبان فارسی است و به‌طور کلی توانسته است همزمان با حفظ وفاداری به متن اصلی، مفاهیم پیچیده آن را به‌طور مؤثر به خوانندگان فارسی‌زبان منتقل کند. اثر «شوروی ضد شوروی» به‌خوبی از عهده بازتاب مشکلات و مسائل درونی شوروی برآمده است و نقد اجتماعی آن، همچنان که در ترجمه اشتری نیز دیده می‌شود، ارزشمند و تأثیرگذار است. این کتاب نه‌تنها در تاریخ ادبیات شوروی، بلکه در ادبیات جهانی به‌عنوان یک اثر شاخص شناخته می‌شود که نقدی به عمق و پیچیدگی‌های انسان‌شناسانه و اجتماعی دارد. ترجمه این اثر به زبان فارسی، با تمام چالش‌های خود، گامی مهم در معرفی این آثاری از این دست به جامعه فارسی‌زبان و ترویج تحلیل‌های عمیق اجتماعی و سیاسی است.

منابع

واینوویچ، ولادیمیر نیکالایویچ، (1399)، شوروی ضد شوروی، ترجمه بیژن اشتری، تهران: نشر ثالث.

Gozar-e Tarikh
(Scientific Quarterly)

Journal of the Scientific Association of History Department
Faculty of Literature and Humanities, Urmia University
Vol. 1, No. 4, March 2025

**Analytical Review of the Book "*The Anti-Soviet Soviet Union*" by
Vladimir Voinovich**
(Focusing on the Persian Translation by Bijan Ashtari, Published by Saless
Publishing)

Mohammad Javad Jalili¹

Abstract

The book "*The Anti-Soviet Soviet Union*" written by Vladimir Voinovich is a work that emerged during a specific period in Soviet history. In the 1960s and 1970s, the Soviet Union faced numerous political and social crises. These crises, including political repression, widespread corruption in the bureaucracy, and public dissatisfaction, created an environment conducive to the emergence of critical works. In such conditions, writers and artists either withdrew or used artistic tools such as humor, irony, and implicit criticism to express their discontent with the ruling regime. Among them, Vladimir Voinovich, as one of the most prominent critical writers in the Soviet Union, became one of the most significant cultural opponents of this regime through his works. "*The Anti-Soviet Soviet Union*" is a work that, indirectly through humor and apparent simplicity, offers the deepest criticisms of the Soviet bureaucratic system. The book, focusing on issues such as systematic corruption, social discrimination, and the ruthless world of Soviet bureaucracy, uncovers a critical perspective on the social and cultural history of that period. Voinovich, using humorous structures, seeks to challenge the contradictions and flaws within the Soviet system. This book, especially during its time, represented a form of cultural resistance against censorship and the repressions of the regime. For this reason, examining the content of this work and critiquing its Persian translation, which was done by Bijan Ashtari, holds particular significance.

Received Date: April 5, 2025

Accepted Date: April 12, 2025

¹ B.A student of History, Urmia University, Urmia, Iran, Mjil.1378@gmail.com

Qurchis in the Shah Abbas I Era

Sajad Zohrali Mohammad¹ Mohsen Momeni² Aziz Talei³

Abstract:

Knowing the History of Iran during the Safavid Period is very important due to the presence of the Qurchi forces in the Army of Shah Abbas I. Because they were in the first line of the Cavalry of the Army of Shah Abbas I. Since the time of Shah Tahmasab I safavid, the Qurchis entered the structure of the safavid Army as a Military lever. During the time of Shah Abbas I, the Qizlbash wanted to share the power of the Safavid Shah and infiltrate the government structure, and on the other hand, Shah Abbas I tried to reduce the power of the Qizlbash in the Army. The Qurchis had become so powerful in the Army of Shah Abbas I that the Qizlbash could not bear it and immediately entered into a competition with the Ghorchi Army. Which of course remained fruitless. This issue itself caused conflict and factionalism between the Qurchis and Qizlbash in the army of Shah Abbas I. But with the death of Shah Abbas I, the Qizlbash Cavalry regained the position they had lost during the Safavid era, regaining Thire Glory and Military power. The current study seeks to examine the position of the Qurchis in the Army of Shah Abbas I and their authority in the Army and the reason why Shah Abbas paid attention to this Military body of the Army and to show the importance of why Shah Abbas I appointed the Qurchis as apart of the army the cavalry was placed in the first line of the Safavid army? According to the findings the Qizlbash wanted to share in the power of Shah Abbas I, but they did not succeed, and Shah Abbas by passed the Qizlbash and placed them in the third line of the Cavalry of the Safavid Army, whose role was not as important as in the previous era gave Shah Abbas took all the privileges of Qizlbash, who were once considered as on important defensive and Military lever during the time of Shah Ismail I, replaced them with Qurchis in the first line of the Cavalry of the Safavid Army. The weakness of the elements of the Qizlbash Military force ended. But later, Shah Abbas I lost the strength of the Qurchi forces and rose up against them and entrusted their position to the Georgian slaves.

Keywords: Qurchis, Army, Shah Abbas I, Safavid, Militarism.

Received Date: March 13, 2025

Accepted Date: March 20, 2025

¹ - M.A student of History, Urmia University, Iran, sajadzohrali1378@gmail.com

² - Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Urmia University, Iran, m.momeni@urmia.ac.ir

³ - Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Urmia University, Iran, a.talei@urmia.ac.ir

Investigating the Historical Consequences of the President's Council and Mahd Aliya the first Lady head of the President's Council

Shahin Pahnadayan¹

Abstract

Following the two previous articles, the author of this article, a brief overview of political thought in Iran (1) and the investigation of republicanism in Iran from the beginning to the end of Sardar Sepah's republican movement (2), has come across new material that he deems necessary to write a supplementary article under the title of examining the consequences of the historian of the Presidential Council and the first female head of the Presidential Council (President) during the Qajar period, Mahd-e Olia, has written an issue that is rooted in the historical past of Iran and is placed in the historical political basin of the legitimacy of political power. The political roots of the conflict between ideas. The clerics and Sufis and the events of the fall of the Safavid dynasty and the way Nader Shah Afshar came to power and the crisis of the legitimacy of power were rooted in that era and the main influence and factor of historical political developments in the era after the Presidential Council from the Naseri era to the coming to power of Reza Shah Pahlavi and Even its continuation until the fall of the Pahlavi dynasty and the establishment of the present Islamic Republic, its effects can be seen. We will try to deal with these issues in another separate article under the title of Constitutionalism, Legitimacy and Republic.

Key Words: Presidential Council, Mahd-e Olia, Qajar, Legitimacy of Power, Naserid Era

The Concept of Imperialism in Ancient Iran and Its Impact on the Power Structure in the Islamic Era

Ahmad Shokohian Yazdi¹

Abstract

The monarchy in ancient Iran is considered one of the most complex and influential political systems in the history of this land. This article examines the concept of monarchy, its characteristics, and its effects on the power structure in Iran after the arrival of Islam. First, it defines and describes the political and social structure of the monarchy in the pre-Islamic era and emphasizes that this system paved the way for major developments in Iranian history by establishing dynasties such as the Achaemenids and the Sassanids. Then, the article examines how the concept of monarchy affected the structure of political power in the Islamic era. Here, it refers to how some habits, patterns of government, and theories related to the legitimacy of the monarchy were inherited among various Islamic dynasties such as the Umayyads and the Abbasids. It also emphasizes how the legacy of the monarchy contributed to the formation of local governments and religious institutions in the Islamic era. Finally, the article concludes that the concept of the monarchy and its legacy in Iran, not only in ancient times, but also in the Islamic era, had profound effects on the formation of power, legitimacy, and national identity of Iranians. This study can help to better understand the social and political developments of Iran in light of its long-term history.

Keywords: Monarchy, Iran, Ancient Iran, Power structure, Islamic Era.

Investigating the issue of Bakhtiari disarmament in the Reza Shah Era

Omid Salahshouri¹

Abstract

With the beginning of the 14th solar century, disarming the tribes and nomads, including the Bakhtiari tribe, was on the agenda of the central government. This became one of the important actions of Reza Khan's government when he became Prime Minister. Although the nomads were able to show more or less stubbornness against the actions of government agents, in the end, the final victory was with the government; Because they were able to receive many weapons from Eilat in any way. This research, which is descriptive-analytical, seeks to answer this question: "What were the central government's goals and motives for disarming the Bakhtiari nomads and the Bakhtiari's reaction to this action?" The findings of the research show that the central government had different motivations for this action. From the evils of Ili to insecurity for the country, it had become the concerns of the capital residents. For this reason, the government decided to disarm the nomads. In the meantime, the disarmament of Bakhtiari was done in two stages. Although in the first stage, with the direct intervention of Khanin, a number of weapons of tribes and nomads were collected, but in the second stage, it was accompanied by a lot of pressure and violence; Because at this stage, some Bakhtiari leaders were arrested, tried and executed in 1312.

Key words: Il Bakhtiari, Disarmament, Khanin, Central government, Reza Shah.

Received Date: December 23, 2024

Accepted Date: December 30, 2024

¹ M.A student of History, Payame Noor University, Isfahan, Iran,
omidsalahshour89@gmail.com

**In Memory of the Professors
of History and Culture of Iran**

Contents:

Investigating the issue of Bakhtiari Disarmament in the Reza Shah Era	1
-Omid Salahshouri	
The Concept of Imperialism in Ancient Iran and Its Impact on the Power Structure in the Islamic Era.....	15
-Ahmad Shokohian Yazdi	
Investigating the Historical Consequences of the President's Council and Mahd-e Olia, the first Lady head of the President's Council	35
-Shahin Pahnadayan	
The Qurchis in the Shah Abbas I Era	51
- Sajad Zohrali Mohammad	
- Mohsen Momeni	
- Aziz Talei	
Analytical Review of the Book "<i>The Anti-Soviet Soviet Union</i>" by Vladimir Voinovich (<i>Focusing on the Persian Translation by Bijan Ashtari, Published by Saless Publishing</i>)	65
-Mohammad Javad Jalili	

Editorial Board:

Dr. Mohsen Momeni (Associate Professor, History group, Urmia University)

Dr. Hasan Allahyari (Associate Professor, History group, Persian Gulf University)

Dr. Masoud Kasiri (Associate Professor, History group, Isfahan University)

Dr. Mohammad Reza Barani (Associate Professor, History group, Alzahra University)

Dr. Zeinab Ahmadvand (Assistant Professor, History group, Urmia University)

Dr. Aziz Talei (Assistant Professor, History group, Urmia University)

Dr. Farshid Naderi (Assistant Professor, History group, Shahid Chamran University)

Dr. Arezoo Rasouli (Assistant Professor, History group, Shahid Beheshti University)

Dr. Parviz Hossein Talaee (Assistant Professor, History group, Shahid Bahonar University of Kerman)

Dr. Najmedin Gilani (Assistant Professor, History group, Ferdowsi University of Mashhad)

Dr. Kolsoum Ghazanfari (Assistant Professor, History group, Tehran University)

Dr. Mohammad Bitarafan (Assistant Professor, History group, Kharazmi University)

Dr. Karim Faraji (Professor of teaching rights of History, History group, Urmia University)

Dr. Ghasim Yasin (Professor of teaching rights of History, History group, Urmia University)

Dr. Javad Shotorbanzadeh (Professor of teaching rights of History, History group, Urmia University)

Dr. Ali Davtalab (Professor of teaching rights of History and Sociology, Sociology group, Urmia University)

Forouzan Lotfi (Associate Professor, Sociology group, Department of Education, District 2 (Province of Kermanshah, City of Kermanshah), Ministry of Education, Iran)



Urmia University

Journal of the Scientific Association of History Department
Faculty of Literature and Humanities, Urmia University
License Code: 27/833

Vol. 1, No. 4, March, 2025

- ❖ **Copy right:** Urmia University
- ❖ **Publication Period:** Quarterly
- ❖ **Concessionaire:** Scientific-Student Association of History group of Urmia University
- ❖ **Consulting Professor:** Dr. Zeinab Ahmadvand
(Assistant Professor, Department of History, Urmia University)



- ❖ **Director in Charge:**
Faraz Farshadian
(B.A. student of History, Urmia University)
- ❖ **Editor in Chief:**
Mohammad Javad Jalili
(B.A. student of History, Urmia University)
- ❖ **Internal Manager:**
Yasaman Vahid Bikaran
(B.A. student of History, Urmia University)



انجمن علمی و پژوهشی تاریخ و باستان شناسی
تاسیس ۱۳۹۱

- ❖ **Literary Editors:**
Mohammad Javad Jalili Lak
(B.A. student of History, Urmia University)
Yasaman Vahid Bikaran
(B.A. student of History, Urmia University)
- ❖ **Designers of Cover and Layout:**
Faraz Farshadian
(B.A. student of History, Urmia University)
Farham Farshadian
(Graphic Designer)

- Journal Email: gozar.tuu@gmail.com
- Journal Telegram Canal: t.me/GozareTarikhUU
- Journal Instagram Page: @GOZAR_E_TARIKH_UU

In the Name of God



Union of Scientific-Student of
Associations of History



نشریه علمی گذر تاریخ

GOZAR-E TARIKH

SCIENTIFIC JOURNAL

بنیانها: ۱۴۰۲/۲۰۲۳ EST

GOZAR-E TARIKH

Scientific Quarterly

Vol. 1, No. 4, March 2025

**Affiliated to the Scientific-Student Association
of History group of Urmia University**

-
- * Investigating the issue of Bakhtiari Desarmament in the Reza Shah Era 1
- Omid Salahshouri

 - * The Concept of Imperialism in Ancient Iran and its Impact on the Power Structure in the Islamic Era 15
- Ahmad Shokohian Yazdi

 - * Investigating the Historical Consequences of the President's Council and Mahd-e Olia the first Lady head of the President's Council .. 35
- Shahin Pahnadayan

 - * The Qurchis in the Shah Abbas I Era 51
- Sajad Zohrali Mohammad
- Mohsen Momeni
- Aziz Talei

 - * Analytical Review of the Book "The Anti-Soviet Soviet Union" by Vladimir Voinovich (Focusing on the Persian Translation by Bijan Ashtari, Published by Saleess Publishing) 65
- Mohammad Javad Jalili